

یادداشت‌های هیکل

0272Y

معارف بسوی يك تحول بنيادی

6
Copy

AUG 1 1972

ستاسی دورخنی ستیریا علت غشی دی ؟

[SB]

شماره ۴۰

Ketabton.com



نمونه‌ای از سنگ مهتاب بهر رئیس دولت

تقدیم گوید

این سنگ که تو سطاکیهان نوردان امریکایی به زمین آورده شده است به حیث

تقدیم دوستی مردم
امریکا به مردم
افغانستان می باشد



بناغلی نیو دور ایلیوت سفیر کبیر امریکا در کابل ساعت ۱۱ قبل از ظهر ۲۴ قوس طی ملاقاتی با بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم نمونه‌ای از سنگ مهتاب را که توسط کیهان نوردان امریکایی به زمین آورده شده است به نمایندگی از بناغلی ریچا رد نکسن رئیس جمهور امریکا و بحیث تقدیم دوستی و نشانه تمییزات نیک مردم امریکا برای مردم افغانستان به ایشان تقدیم کرد.

هراه با این سنگ بیرق افغانستان که توسط کیهان نوردان امریکایی در سطح مهتاب گذاشته شده است نیز بحضور رئیس دولت و صدراعظم تقدیم گردید.
درین وقت بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه هم حاضر بود.

هنگامیکه نمونه ای سنگ مهتاب بحضور رئیس دولت و صدراعظم توسط سفیر کبیر ایالات متحده امریکا تقدیم میگردد

از حضور رئیس دولت تلگرام تبریکیه به داکه مخابره گردید

مدیریت عمومی اطلاعات وزارت خارجه خبر داد که از حضور بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به مناسبت روز ملی بنگله دیش تلگرام تبریکیه عنوانی بناغلی جیستایس ابو سعید چودری رئیس جمهور و شیخ مجیب الرحمن صدر اعظم انکشوریه داکه مخابره گردیده است.
مطبوعات کشور باین مناسبت روزیکشنبه ۲۵ قوس، دوهمین سال تاسیس جمهوریت بنگله دیش را تجلیل نمود.



بناغلی شیخ مجیب الرحمن صدراعظم بنگله دیش



بناغلی جیستایس ابو سعید چودری رئیس جمهور بنگله دیش

دجاگارتا جرگی، د افغانستان پیشنهادهو نه تصویب

ک-رل

په جرگه جا گار تا کی داسیایی هیوادو دکلتوری پالیسیو بین الحکو مانی جرگی دافغانستان دوه پیشنهادهو نه تصویب گړیدی. دجوگه جاگار تا نه په را رسیدلی خبرگی ویل شوی دی چه دلوهری پیشنهادهو له مخی دجرگی ټول غړی هیوادونه دی دعلمی او هنری شخصیتونو په گډون یو ډبل ملی او کلتوری افتخاراتو ته په درنده سترگه وگوری او خپل خانه دی دهغو دنسبت ورکولو نه ډډه وکړی.
پدغه پیشنهادهو کی زیاته شویده دهغو خلکو سره دی مرسته وشي چه لاتراوسه هم دپردیو ترلاس لاندی دی چه خپله آزادی ترلاسه کړی او خپل ملی کلتور ته پرمختیا ورکړی او په دی ډول دی دسردی تسلط دپینگښت او دپردیو ترلاس لاندی خلکو دکلتور دخپه گولو مغنیوی وشي.
دوهم پیشنهادهو سیمار بنسټه کوی دجرگی دسیمی هیوادونه دی داسیایی ځوانانو یوه موسسه چه مرکز یی په یوه پرمختیایی هیواد کی وی جوړه کړی چه داسیایی هیوادو دځوانانو تر مینځ همکاری او مفاهمه پیاوړی شی.
پدغه جرگه کی چه ټاکل شویده نښاپښت ورسیری مشر یی دافغانی هیات رئیس داطلاعاتو او کلتور وزیر پوهاند ډاکتر نوین دی.

افغانستان خو استار حق تعین سر نوشت برای مردم پښتون و بلوچ است

نطاق وزارت خارجه که بین دو کشور موجود است حل نماید .
 افغانستان در جواب سوال نماینده باختر آژانس را جمع به آن قسمت مصاحبه مطبوعاتی اخیر بناغلی بوتو صدراعظم پاکستان که گفته بود :
 وی (خواهان مذاکره با بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان در باره مسایل مورد اختلاف میباشد) توضیح نمود که بجز تعیین سر نوشت آینده مردم پښتون و بلوچ افغانستان کدام اختلاف دیگری با پاکستان ندارد .
 افغانستان همیشه سعی ورزیده و آرزو داشته تا از راه مذاکره و تماس های دوستانه این یگانه اختلاف سیاسی را نشان کرد که اصل حق تعیین سر نوشت مردم پښتون و بلوچ افغانستان از خود به طولانی داشته و دارد و تاریخ شاهد آن است .
 سر نوشت آینده شان را بصورت افغانستان قبل از تشکیل آزادانه وبدون مداخله دیگران بوجود آمدن پاکستان تا تعیین نمایند .

نطاق وزارت خارجه که بین دو کشور موجود است حل نماید .
 افغانستان در جواب سوال نماینده باختر آژانس را جمع به آن قسمت مصاحبه مطبوعاتی اخیر بناغلی بوتو صدراعظم پاکستان که گفته بود :
 وی (خواهان مذاکره با بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان در باره مسایل مورد اختلاف میباشد) توضیح نمود که بجز تعیین سر نوشت آینده مردم پښتون و بلوچ افغانستان کدام اختلاف دیگری با پاکستان ندارد .
 افغانستان همیشه سعی ورزیده و آرزو داشته تا از راه مذاکره و تماس های دوستانه این یگانه اختلاف سیاسی را نشان کرد که اصل حق تعیین سر نوشت مردم پښتون و بلوچ افغانستان از خود به طولانی داشته و دارد و تاریخ شاهد آن است .
 سر نوشت آینده شان را بصورت افغانستان قبل از تشکیل آزادانه وبدون مداخله دیگران بوجود آمدن پاکستان تا تعیین نمایند .

نتایج دوسیه های ۴۰۰ مجبوس ابلاغ شد

هیات قضایی وزارت عدلیه دوسیه های چهار صد مجبوس ولایت بلخ را که از سالها به اینطرف لاینحل مانده بود بررسی کرده و نتایج آنها به مجبوسان ابلاغ نمود.
 بناغلی عبدالودود رئیس هیات گفت نتایج بررسی دوسیه های مجبوسان بعد از تعقیب در خارنوالی، شعبه امن و رفع نواقص برای فیصله به محاکم ارجاع گردیده است.
 هیات قضایی که در روز قبل به مزارشریف وارد شده بود پس از انجام کار سهیمین منظور روز ۲۸ قوس غلام و لایت جوزجان شد.

حکومت چکوسلواکیا

بیست میلیون دالر قرضه به افغانستان میدهد

حکومت چکوسلواکیا به مقصد سهم گیری در پروژه های انکشافی دولت جمهوری افغانستان بیست میلیون دالر قرضه میدهد.
 قرار داد مربوط به این قرضه را بناغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان به ناما پندگی از حکومت افغانستان و دو کشور ایسل میشو فسکی معین وزارت تجارت خارجی و رئیس هیات اقتصادی چکوسلواکیا به نمایندگی از کشورش ساعت ده و نیم صبح ۲۶ قوس در وزارت امور خارجه امضاء کردند.

یک منبع وزارت پلان گفت پروژه های که در چوکات این قرضه مدنظر میباشد عبارت است از فابریکه های سمنت، دباغی و بوت دوزی، دستگاه های برق حرارتی بشمول شبکه توزیع برق، تجهیز و انکشاف معدن زغال سنگ در هرات، احداث فابریکه جدید ویاتوسعه فابریکه سمنت پلغمیری احداث دستگاه برق حرارتی پلغمیری تجهیز معدن زغال سنگ دره صوف بشمول ساختمان سرب و احداث سستین ها، لاین ها و امین خدمات ترویجی بس در شهر کابل و توسعه تاسیسات

پروتوکول را از جانب حکومت افغانستان دکتر علی نواز معین وزارت تجارت و از طرف حکومت چکوسلواکیا دکتر ایسل میشو فسکی معین وزارت تجارت خارجی آن کشور در وزارت امور خارجه امضاء کردند.
 یک منبع وزارت تجارت گفت: بموجب این پروتوکول حجم صادرات و واردات اموال تجارتنی نظریه سالهای قبل بیشتر بوده و اقلام مهم صادرات افغانستان رایفته، کتچد زغر، میوه خشک و تسازه، پوست بزی و کوسفندی و بعضی از مواد معدنی تشکیل میدهند.
 همچنان اموالی که نظر به این پروتوکول از چکوسلواکیا به افغانستان وارد میگردد عبارت است از ماشین باب، پمپ آب کشی، سامان تعمیرات، سامان شفا خانه و غیره.
 هنگام امضاء پروتوکول نمایندگان وزارت های امور خارجه، تجارت، پلان، مالیه و افغانستان بانک، سفیر کبیر و اعضای هیات اقتصادی چکوسلواکیا حاضر بودند.



بناغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان و دکتر ایسل میشو فسکی معین وزارت تجارت خارجی چکوسلواکیا قرار داد قرضه بیست میلیون دالر حکومت چکوسلواکیا را به جمهوری افغانستان امضاء مینمایند.

چرا مصری‌ها خواستند بار دیگر نبر در ابا اسرائیل آغاز کنند

قوماندانی قوای مصر ما نزد سیل سرازیر
میشد. عامر کاملاً خود را از دست داده بود.
عامر در آن لحظات یقین حاصل کرده بود
یکانه راهی که عسکر مصر را نجات دهد
تخلیه سینا است. سینا وقتی این تصمیم
را گرفت در حقیقت زمه از بین رفتن قوای
مصری را که خواهان نجات شان بود بدست
خود فراهم ساخت. وی این فرمان را عتوانی
قوماندانهای فرقه های مصر صادر کرد:
(امروز همه افراد تان رابه غرب کانال
سویز عقب کشید سلاح لقیل تانرا
در صورتیکه عقب کشیدن قوای شمارابه تاخیر
اندازد ترک بگوئید. و صرف اسلحه خفیف
را باخود بردارید.)

کدام گامی رسمی این هدایت عامر وجود
ندارد زیرا از طریق شبکه رادیویی مخصوص
وی بخش شده بود، و بعد از شکست صاحب
منصبانیکه بوی وفادار بودند همه اسناد
و پیام هارا در دادند و صرف محتوی هدایت
وی را از یاد داشت یکی از صاحب منصبان
مصر در جبهه جنگ میتوان فهمید. وی در
کتابچه یاد داشتش نوشته است باصدا
این فرمان عامر صلاحیتی را بخود داده که
اصلاً به او مربوط نبوده است.

در حقیقت عامر در این باره با ناصر مشوره
نکرده بود و حتی تا بعد از ظهر همان روز بوی
از عقب کشیدن قوای مصری به غرب کانال
سویز اطلاع نداده بود.

عامر وقتی این تصمیم را به ناصر گفت
رئیس جمهور فیکد مصر به عجله به قوماندانی
قوای مصر شتافت تا عامر را متقاعد سازد
که حد اقل برای چند روز باید منتظر میماند
و دست به عقب کشیدن قوا نمیزد. ناصر
به معضله عجیبی مواجه بود یا در همان لحظه
عامر را از وظیفه بر طرف مس ساخت و یا
اینکه برای تقویت روحی وی چاره یی
میسنجد.

بالاخره راه دومی را در پیش گرفت، زیرا
در آن لحظات مشکل بود قوماندان نظامی اش
را عزل کند

ناصر با عامر باقی ماند تا وقتیکه فیلد
مارشال موافقه نمود که هدایت عقب کشیدن
قوا را به غرب سویز پس بگیرد.

بعد ناصر مرکز قوماندانی را ترک گفت:
و عقیده داشت که روحیه عامر را تقویت
نموده است. در بین صاحبمنصبان مصر این
عقیده موجود بود که این هدایت منجر به از

بین رفتن کلی قوای مصر در صحرای سینا
میشود و اصلاً ضرورتی نیست که در باره
عقب کشیدن قوای مصر از صحرای سینا
فکر کرد.

عامر تحت تأثیر فوق العاده ناصر قرار
گرفت و هم این راپور از جبهه، روحیه وی را
تقویت نمود که قوای زره دار مصری تحت
قوماندانی دگروال لطیف بعد از یک نبرد
کلاسیک تانک در اطرف «قوتلا» یازده میل
در خاک اسرائیل نفوذ کرده است. و این

قوماندانی مصر رفت و در آنجا برای نخستین
بار رقم واقعی تلفات مصر را دانست که برای
مصر صرف پنجاه طیاره باقیمانده بود.

ناصر با وجود قبولی دلایل ملک حسین
هنوز هم خواهان دلایل قوی تر و اسناد
در مورد اشتراک امریکا و انگلستان در حمله
هوایی بر مصر بود.

و چند دقیقه ای این جروبعت بین ناصر
و عامر در باره اثبات اشتراک امریکا در این
حمله جریان داشت و بالاخره ناصر باین
مباحثه خاتمه داد زیرا فکر کرد دوام آن حال
عامر را کاملاً برهم خواهد زد.

وقتیکه ناصر از مرکز قوماندانی قوای
مسلح مصر می برآمد به عامر گفت که از اتحاد
شوروی خواهد خواست که موضوع انفاذ
متارکه را پیشنهاد کند و شوروی ها این

موضوع را برملا نخواهند ساخت که مصر
تقاضای اوربند کرده است و بعد از وی سوالی
کرد آیا به این پیشنهاد موافقه داری. عامر
در پاسخ گفت: نی باید جنگ را ادامه دهیم
و در حقیقت عامر قبلاً اعصابش را از دست

داده بود و این وقتی بغوی معلوم شد که
شخصاً به قوماندان قوای مصر در شرم الشیخ
هدایت زاده بود که عساکرش را به سویز
عقب کشد.

صاحب منصبان قوماندانی قوای مسلح
مصر از این هدایت وی تعجب کرده بودند
زیرا اشغال مجدد شرم الشیخ هدف قوای
مصر بود و حالا بدون جنگ این شهر ترک
گفته میشود و این آغاز بدبختی های بود که
فاجعه های دیگر را بدنبال داشت و در حالیکه
راپور های پیشروی اسرائیلی ها به

در این وقت عامر میخواست هر بهانه ای
را دلیل شکست خودش در نبرد با اسرائیل
دست آویز بسازد. در همین فضای متشنج
ناصر که هنوز نمیدانست چه تعداد از طیارات
مصری تلف شده است تلفونی صبح ششم

چون از ملک حسین پادشاه اردن در یافت
کرد که در جریان مکالمات تلفونی حسین
به نا صر گفت معتقد است که امر یکایی ها
و انگلیس در حمله هوایی بر مصر کشتی های
طیاره بردار شانرا مورد استفاده قرار
داده اند.

عقیده ناصر از راپور های یک استیشن
رادار اردنی سر چشمه میگرفت که موجی از
پرواز طیارات را که از فراز بحر بر مصر
حمله نموده بودند ثبت کرده بود.

ناصر باین دلایل گوش داد و اعلام نمود
که طیارات انگلیسی، و امریکایی با اسرائیل
کمک نموده اند. اسرائیل جریان مکالمه را
ثبت کرده بود و باز دیگر آنرا از رادیو
اسرائیل بخش کرد.

بعد از این مکالمه ناصر به مرکز

متبانی مصر را مجبور به عقب نشینی ساخت
شام پنجم چون اسرائیلی هایک کندک قوای
پراشوتی خود را توسط هیللی کوپتر در منطقه
مقاس الفناجی پیاده نمود. آنها بطرف جنوب
حرکت کردند، تا در منطقه ای که قوای
توپچی مصر متمرکز بود حمله نمایند. و هنگام
شب آنها در خطوط دفاعی قوای توپچی
مذکور نفوذ کردند، و خطوط دفاعی آنها را در هم
ریختند مصری ها که این حمله را غیر متوقع
یافتند بالاخره به جزگ تن به تن آغاز نمودند
اما در اخیر اسرائیلی ها موفق شدند یک
تعداد از توپ های مصری هارا که برای
دفاع از ابوغیله حیاتی بود از بین ببرند.

در جریان این حوادث یکتووع حالت اختلال
وجود داشت. تکنیک اسرائیلی هادر پرواز
های ارتفاع کم بر بحر و کفایت آنها در
هدایات طیارات تأثیر سیاسی را بر مصری
ها بجا گذاشته بود. غیر ممکن جلوه میکرد
که همه این طیارات به تنهایی از اسرائیل
آمده باشند و باید از پایگاه دیگری نیز
بصوب مصر پرواز نموده باشند.

چنین فکر میشد که پایگاه دیگر بساید
کشتی های طیاره بردار امریکا و انگلیس
در مدیترانه باشد در ساعات اول صبح
روز ششم چون مارشال عامر به سفارت
اتحاد شوروی رفت و گفت که ایالات متحده
امریکا در جنگ شرکت کرده است. اما سفیر
اتحاد شوروی بوی اطمینان داد که بحریه
اتحاد شوروی کشتی های طیاره بردار امریکا
را از نزدیک زیر مراقبت گرفته است و متیقن
است که امریکایی ها در حمله هوایی
شرکت نموده اند.

در این وقت عامر میخواست هر بهانه ای
را دلیل شکست خودش در نبرد با اسرائیل
دست آویز بسازد. در همین فضای متشنج
ناصر که هنوز نمیدانست چه تعداد از طیارات
مصری تلف شده است تلفونی صبح ششم

چون از ملک حسین پادشاه اردن در یافت
کرد که در جریان مکالمات تلفونی حسین
به نا صر گفت معتقد است که امر یکایی ها
و انگلیس در حمله هوایی بر مصر کشتی های
طیاره بردار شانرا مورد استفاده قرار
داده اند.

عقیده ناصر از راپور های یک استیشن
رادار اردنی سر چشمه میگرفت که موجی از
پرواز طیارات را که از فراز بحر بر مصر
حمله نموده بودند ثبت کرده بود.

ناصر باین دلایل گوش داد و اعلام نمود
که طیارات انگلیسی، و امریکایی با اسرائیل
کمک نموده اند. اسرائیل جریان مکالمه را
ثبت کرده بود و باز دیگر آنرا از رادیو
اسرائیل بخش کرد.

بعد از این مکالمه ناصر به مرکز

ستاف غند مذکور به قاهره رسید و حسین
راشد قوماندان آنها بعد از ۲۸۱ تانکی که
ناهمان روز به سویز رسیده بود خود را بیک
محل صدمیلی شهر اسماعلیه رسانید.

راشد هدایت یافته بوز به قسوی ۱۱۲
مصر تحت فرماندهی محمد محی الدین ابراهیم
پیوندد و هدف این بود تا خطوط نظامی دشمن
را در اطراف العریش درهم شکنند.

اما این وظیفه برای افراد پیاده نظام که
در حقیقت متشکل از ملکی هابود و ۲۸ تانکی
که از زمین رسیده بود مایوس کننده بود.
اما وضع وقتی نا امید وارکننده تر شد که عامر
یکی از رفقای خود را به نام جنرال عثمان
ناصر بحیت قوماندان آنها انتخاب نمود.

این شخص فقط چند روز قبل به صفت
قوماندان فرقه سوم مصر انتخاب شده بود.
وقتی روز پنجم چون این قوا برای آغاز
حمله متقابله حرکت داده شد ناصر به
قوماندانهای دو غند مذکور هدایت داد که در
موترش وی راهمراهی کند.

موتز وی در جلو ستون این قوا حرکت
میکرد و دیگران وی را تعقیب میکردند اما
قوماندانهای غند بوی گفتند بهتر است که
هر کدام آنها به همراهی غند مربوط شسان
حرکت نمایند. و میتوانند توسط رادیو با هم
تماس داشته باشند.

جنرال در پاسخ گفت خاموش باشید و رنه
شمارا خواهم گشت. دگروال های مذکور
مجبوراً به موتروی سوار شدند. هنوز
فاصله زیادی راطی نهموده بودند که زیر
آتش شدید قوای تانک اسرائیل قرار گرفتند
هوا تاریک شده بود. هر سه قوماندان در جلو
و بقیه قواد عقب آنها طوری حرکت میکرد که
موترها در یک جاده مزدحم یعنی حرکت آنها
مانند سوبقیات نظامی نبود.

جنرال ناصر موتز خود را متوقف ساخت هر
دو دگروال از موتزش پیاده شدند و خود وی
رو بفرار گذاشت و صبح فردای آنروز در مرکز
قوماندانی قوای مصر به قاهره رسید.

در شروع جنگ راشد کشته شد و قوماندان
غند دیگر یعنی ابراهیم توانست تا اندازه
به دفاع ببر دازد.

اما هنگام شب دشمن شروع به حملات
وسیع تر نمود. باین معنی که قطعی های
پترول دار را در قسمت غربی وادی عریش
بعد از ظهر همان روز پرتاب نمود و در تاریکی
شب آنها را آتش زد. شعله های آتش قوای
مصر را به بسیار خوبی برای قوای توپچی
اسرائیل نمایان می ساخت. درین نبرد
قوای مصر چون بدون تجربه بودند تلفات
شدید دیدند.

صبح همان شب قوای هوایی اسرائیل
آن منطقه را شدیداً بمباران نمود و قسوی
صفحه ۴



اثرات طیاره‌ر بایی فدائیان در حل مشکل شرق‌میانه

داکتر ظاهر صدیق

امادر قبال چنین پیشامد های نم انگیز باید همه در حصة دریافت ریشه های این پیشامد و پایان مفصله برآیند . زیرا پیشامدها ی پراکنده فدائیان علتی دارند ، این علت‌خصوصی و شخصی نیست مربوط به واقع بلک شخص و بایکدسته نیست بلکه این اقدامات انعکاس یک ربع قرن خوری پراکنده می ، آواره گردگی زجر ، ورتک زردی ملیون ها مردم فلسطین است که اسرائیل آنها را از خانه‌اشان آواره ساخته و وطن های را اشغال نموده است همین دوام شدت اسرائیل بود که آنها را بیوطن ساخت بی خانه ساخت و بی خانه‌ها ساخت ، اکنون همین رنج طولانی است که آنها را با اقدامات تهور آمیز بر می انگیزد و مردم آواره فلسطین را فدایی می سازد ، فدایی که یک روز طیاره ملکی کشور های طرفدار اسرائیل را می ربایند ، روزی مراسم جهانی المپیک را در میونخ برهم میزند - باری سفارتی را اشغال می کنند و باری هم در برابر چشمه‌ها شان طیاره می سوزد و با آن یکجا انسان ها می سوزند - این شعله های آتش در واقع نمونه عکس العمل محرومیت های مردم فلسطین است که امید است بیش ازین گوش عدالت در حصة شنیدن حق‌شان گرفتارند و مراجع بین المللی با داشتن مسئولیت اخلاقی و انسانی در برابر حقوق ملل ، در حصة حق مردم محروم فلسطین نیز توجه کنند و به اشغال سر زمین فلسطینی ها پایان دهد .

انتظار از کنفرانس ژنیو :

المرجه قرار کنفرانس صلح ژنیو در بین این همه ناامیدیها و پیش آمد ها صبح روز جمعه تحت ریاست مشترک امریکا و شوروی دایر گردد و به بحث روی حل مشکل شرق‌میانه آغاز نماید ، اما پیدا شدن راه حلی برای اخراج قوای اسرائیل از سر زمین های اشغال شده عربی بهیچصورت معنی حل مشکل شرق‌میانه را نخواهد داشت ، زیرا مشکل مردم آواره فلسطین حل نشده باقی می ماند ، در حالیکه اساس بروز مشکل شرقیانه اشغال خاک فلسطینی ها از طرف اسرائیل بوده است .

پیروزی کنفرانس ژنیو احیا نا اگر به آن توفیق یابد این خواهد بود که اوربند شرق‌میانه را دوام دهد اما دوام اوربند هم نمیتواند در حل کلی این بحران اثر قاطع داشته باشد زیرا اسرائیل هر لحظه حاضر است این اوربند را برهم زند ، آبراهل آلود سازد و از آن ماهی گیرد ، جنگ را دوام دهد و از آن نیت سوء اشهر حصه اشغال سرزمین های عربی نمایان گردد .

بهر صورت خوبست اگر فعالیت های پراکنده فدائیان خصوصا طیاره ربالی پایان یابد اما از آن هم بهتر خواهد بود اگر دست تجاوز اسرائیل قطع شود و همکاری نظامی با آن متوقف گردد ، سوال اساسی هم همین نکته خواهد بود که باید کنفرانس صلح ژنیو جواب آتوا در یابد ، در غیر آن هم فعالیت های پراکنده فدائیان دوام خواهد کرد و هم اسرائیل برای حملات بعدی علیه منافع ملل عربی بیشتر خود را تجهیز خواهد کرد ، لیکن در بین این همه نا امیدیا از کنفرانس ژنیو یک امید می توان داشت و آن اینکه بیشتر موقف بین المللی دو قدرت بزرگ امریکا و شوروی در حل مسایلی بین المللی امتحان می شود امید است این امتحان موفق بی پایان رسد .

آنها روی هدف خاص شان از جان خود میکنند ساین هدف شان جلب همدردی و احترام دیگران خصوصاً اسرائیل و هوا خواهان آن بحق مردم آواره فلسطین است ، معلوم میشود آنها بچنین عملی دست میزنند تا جهانیان متوجه ملیون ها مردم آواره فلسطین گردند ، و برایشه این مبارزات پی برند .

همانگونه که تقلیل تولید و صد و ر نفت کشور های عربی اکنون مشکل شرق‌میانه را شامل صحبت های خانواده ها در غرب و سایر مناطق ساخته است ، به همین قسم اقدامات پراکنده فدائیان ، مشکل فلسطین را در میان تمام فامیل ها و مجامع بین المللی می کشاند - چنانچه کورت والد هایم سرمنشی ملل متحد هم از حادثه میدان هوایی روم و آن اظهار تأسف تمام کرد .

البته همه از چنین پیشامد ی متاثر میگردند

بخشند و حتی پرویدن طیارات مسافربری کشور های طرفدار اسرائیل اقدام نمایند . اگرچه واضح است که نه عربها ، نه فدائیان فلسطین و نه جهانیان صلحجستند و بشردوست میخواهند با مسافران طیاره و کارکنان میدان هوایی چنین پیش آمد شدیدی صورت گیرد و خون ناحق ریخته شود اما لاسکر می شود فدائیان این پیش آمد را آخرین چاره خود برای پیشبرد مبارزات شان یافته اند و در نه هیچگاه عقل سلیم و چهره بشر د و ست اجازه نمیدهد آنها دو میدان هوا یسی بکس های سفری شانرا بکشاید و به گلوله باری آغاز نمایند - طیاره را منفجر سازند و با گرو گمانان توسط یک طیاره دیگر راه نامعلومی را در پیش گیرند . با حیات خود بازی کنند و در نتیجه از زندگی خود بیخیزند .

درست در موقعی که هنری کیسنجر وزیر خارجه امریکا ماموریت خویش را برای جلب همکاری جوانب ذیدخل بحران شرق‌میانه پایان داده و امید تشکیل کنفرانس صلح ژنیو قوت میگرفت ، انفجار یک طیاره موسسه هوانوردی پان امریکن در میدان هوای روم و ربودن یک طیاره لوفت هانزای آلمان غربی از طرف پنج نفر از فدائیان فلسطین روز دوشنبه گذشته سرو صدای عظیمی در جهان با لا کرد و همه را یکبار دیگر متوجه بحران شرق‌میانه و چگونگی حل آن نمود .

در اثر این حرکت فدائیان فلسطین سی و یک نفر از سر نشینان هردو طیاره در روم و آتن هلاک شدند و در آخر هم وقتی این فدائیان اطمینان حاصل کردند که جان شان در خطر نیست روز سه شنبه گذشته بعد از فرود آمدن طیاره در میدان هوایی کویت تسلیم مقامات آن کشور گردیدند .

ارتباط حادثه روم با کنفرانس صلح ژنیو :

همینکه خبر پیشامد فدائیان فلسطین در میدان هوایی روم از طریق مطبوعات جهان انتشار یافت تقریباً همه از یک نظر تأیید نمودند و آن اینکه این حادثه با کنفرانس صلح ژنیو ارتباط دارد . در واقعیت امر هم باید چنین فکر شود ، زیرا در موقعی که سوال تشکیل کنفرانس صلح پاریس بالاشد تقریباً اکثریت علاقمندان این موضوع به ریشه بحران شرق‌میانه تماس نگرفتند و موضوع اصلی را که توجه بحق مردم فلسطین است فراموش کردند - اسرائیل به حضور نماینده مردم فلسطین درین کنفرانس مخالفت کرد و قدرت های بزرگ هم از سوال شمول نماینده مردم آواره فلسطین در یس اجتماع سرسری گد شدند با تصور فدائیان فلسطین برای نشان دادن نظر خویش بسیار امکان دارد چنین اقدامی راجعو یز نموده و به آن دست زده باشند .

منطق علم شمول هیات فلسطین در کنفرانس صلح :

درین روز ها در حلقه طرفدار اسرائیل بیشتر گفته می شود که چون هیات واقعی مردم فلسطین معلوم نیست لذا مشکل است حیاتی را بحیث هیات واقعی مردم فلسطین در کنفرانس صلح ژنیو دعوت نمود - این منطق اساس بسیار ضعیف دارد زیرا اسرائیل اساساً بهیچ وجه رهنبر نهفت آ زادی فلسطین قبول شده است ، مشکل اساسی ازین نشات گرفته که چون اسرائیل و هوا خواهان آن از قبول چنین واقعیت روشن انکار می کنند لذا همیشه به پیشامد جدی فدائیان مواجه می شوند .

مردم آواره فلسطین حاضر اند برای پیدا شدن راه حلی برای آینده آنها و مشکل شرق‌میانه یکی از موسسات آزادیخواهی خویش را به نمایندگی خود قبول کنند و همین اکنون با سرعرفات نطق و نمایندگی مبارزات آزادیخواهی شان قبول شده است پس اصلاً این اسرائیل و هوا خواهان آنست که در حصة تشکیل هیات و پیدا شدن نماینده فلسطین مشکل پیدا می کنند و حل بحران شرق‌میانه را بتاخیر می اندازند .

بایش گرفتار همین مو قف خون اسرائیل و هوا خواهان آن سبب شده اند تا فعالیت های فدائیان بصورت پراکنده آغاز شود - فدائیان مبارزات شان را توسعه و تقو به



امریکا با دوام جنگهای شرق میانه منافع خود را در موارد آتی به خطر مواجه می بیند

تجارت امریکا در شرق میانه و حوزه شمال آفریقا سالانه بالغ بر بیشتر از سه هزار ملیون دالر میگردد

کشور	مجموعی به ملیون دالر	محصولات عمده
اسرائیل	۲۲۲	دانه های
ایران	۱۹۹۴	طیاره
عربستان سعودی	۱۹۳۶	طیاره
الجزایر	۱۵۶۴	گندم
لیبیا	۱۱۶۲	لوازم تیل کشی
کویت	۴۹۵	عراجه جات موتوری
لبنان	۲۰۶	طیاره
امارات عربی	۳۶۹	ساختمان ماشینی
مصر	۱۶۹	روغن بینه دانه
مراکش	۱۱۴	گندم
اردن	۵۳	آرد
تونس	۸۳	روغن دانه های
بحرین	۲۵۵	ساختمان ماشینی

مجموع ۹۸۹۴ ملیون دالر در ساحة امداد خارجی :

بیشتر از ۳۰ دالر از زمان جنگ ۶ روزه یعنی از اول جدی ۱۹۶۷ تا ۳۰ جدی ۱۹۷۲ ، تفصیلات وجود دارد .

کشورهای کمک گیرنده	کمک نظامی	کمک اقتصادی
اسرائیل	۹۸۵ ملیون دالر	۴۱۴ ملیون دالر
ایران	۴۸۸۷ ملیون دالر	۲۲۵۳ ملیون دالر



شنبه اول جدی ۱۳۵۲ برابر با ۲۷ ذی القعدة الحرام مطابق ۲۲ د سمبر ۱۹۷۳

معارف در مسیر تحول

با استقرار رژیم جمهوریت در کشور، اقدامات جدی در زمینه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اتخاذ گردیده است، که از آنجمله میتوان از ریفرمهای بنیادیکه در قسمت تعلیم و تربیه به منظور ایجاد یک معارف پیشرفته و مترقی رویدست گرفته شده است، نام برد. معارف ما در گذشته بنا بر عدم موجودیت یک مشی مشخص تعلیمی در مسیر نادرستی رهنمایی میشد.

پلانیهای تعلیمی دهه اخیر بدون در نظر داشت شرایط اجتماعی و بلند رفتن سطح علم و دانش در جهان عیار شده است. در تالیف کتب درسی برای مکتب، ارزیابی و ریسرج علمی صورت نگرفته و در سیستم تدریسی نواقص زیاد موجود است. بهمین ترتیب استفاده از کتبی که بتواند بر معلومات شاگرد بیفزاید و ممدی برای روشن ساختن ذهن شاگرد در بهلوی مضامین اصلی آموزشی باشد، میسر نبوده است.

عدم تناسب میان ساعات درسی و حجم مسایل تعلیمی، فقدان معلم، مکتب، کتابخانه، مواد درسی و از همه بالاتر نبودن شرایط برای تمام کسانی که آرزومند فراگرفتن سواد و دانش هستند، از جمله موضوعاتیست که معارف بان دست و گریبان است.

خوشبختانه وزارت معارف اخیراً پلانیهای وسیع و همه جانبه تعلیمی و آموزشی را به منصفه اجراء میگذاورد تا وضع تعلیمی در کشور در یک مسیر مترقی جریان پیدا کند.

تجدید نظر بر کتب درسی و تالیف کتب تازه ای که با مقتضیات عصر و شرایط امروز سازگار بوده، و هم محتوی این کتب مطابق با اصول مترقی و روحیه نظام جمهوریت باشد، از جمله تصمیمی است که وزارت معارف آنرا به مرحله اجراء میگذاورد.

تربیه معلمین که از طرز تدریس و اصول آموزش امروز آگاهی داشته باشند از جمله پروژههای دیگر است که بان رسیدگی خواهد شد.

باید متذکر شد که پروژه تربیه معلم یکی از عمده ترین مسایل است که در چگونگی و نحوه تدریس نقش قاطعی را بازی میکند زیرا اگر مربی واقعا با اصول تدریس وارد بوده و در موقع افهام و تفهیم بر موضوع تسلط داشته باشد توجه شاگردان را به نحوی از انحاء بدرس جلب خواهد کرد، که البته طرح مسأله بدین شکل یک جهت موضوع است.

جهت دیگر اینست که زمینه برای شاگرد بخصوص شاگردان دوره متوسطه و عالی طوری مساعد گردد که معلم بتواند در انتخاب رشته مورد نظر خود اختیار داشته باشد زیرا معلم پس از سپری نمودن یک دوره تعلیمی رشته مورد نظر خویش را دریافته و پی میبرد که کدام رشته را باید انتخاب نماید. چه تعیین مسلك و رشته خاصی که شاگرد بان علاقمند است، در آینده نیز تسهیلاتی را برایش فراهم میسازد. زیرا شاگردان پس از فراغت مکتب ناگزیر هستند که رشته خاصی را در پوهنتون انتخاب نمایند و در همان رشته به تحصیلات خود ادامه دهند.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهره ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

در دفتر مدیر

حرکت عقربه ساعت را تعقیب میکنم. ساعت چند دقیقه از سه گذشته است. باید بکارهای مجله رسیدگی شود.

ولی او دست بردار نیست. فقط به سخنانش گوش میدهم و سعی می‌ورزم کمتر او را تائید کنم. چون اگر یک کلمه از دهنم خارج شود باید نیم ساعت جواب بشنوم. من از همان اول اشتباه کردم چون بساو بسیار گرم و صمیمانه به صحبت پرداختم. برای اینکه او از همکاریش با بعضی از نشریه‌ها صحبت کرد و من گمان کردم که برای ما نیز همکاری خوبی شده میتواند بعد مقاله‌ای را از جیبش بیرون کرد. یک مقاله‌ی بی سرو پا.

وقتی مقاله را خواندم فهمیدم که اشتباه کرده‌ام. ولی دیگر کار از کار گذشته بود. همینکه گفتم مقاله‌ی شما را نمی‌توانیم در ژوندون نشر کنیم با برافروختگی گفت: چرا، امگر عیبی دارد؟

من نمی‌توانستم بگویم که اصلاً این نوشته قابل نشر نیست و بدین ترتیب معذرت بخواهم. ناگزیر برایش گفتم نوشته شما خیلی طولانی است و آنهم بدون عکس و مجله ژوندون هم یک مجله مصور... گفت عکس خودم را نشر کنید. سخن کوتاه که دست بردار نبود.

ولی خوشبختانه در همین موقع زنگ تلهفون صدا در آمد گوشکی را بر داشتم و شخص مقابل، همینکه خودش را معرفی کرد زبان به تعریف و توصیف مجله کشود. - والله من از مجله ژوندون کاملاً راضی هستم. چون واقعا مطالبی به ذوق و میل خواننده نشر میکند. گذشته ازین، این مجله سبب تشویق و ترغیب اشخاص همچون من شده است. هفته قبل مضمونی برای شما فرستاده بودم که درین هفته نشر شده... حالا هم نوشته‌ی دارم که بزودی برایشان می‌فرستم. شما نوشته را بخوانید اگر لازم دیدید آنرا نشر کنید و در غیر آن مضمون را دوباره مسترد نمائید.

- از همکاری شما ممنون هستیم. حتماً نوشته را برای ما بفرستید. او گوشه‌ی را سر جایش میگذازد و این یکی دیگر که دو ساعت است باو دعوا دارم دوباره شروع میکند به حرفی. تا اینکه یک نفر دیگر وارد دفتر میشود. او یکی از همکاران خوب مجله است. ترجمه‌ی دارد که تسلیم میدهد و بعد از دقیقه‌ای خدا حافظی میکند و من بنا لافاصله خودم را مصروف میسازم. مصروف همین نوشته ای که تازه رسیدم.

و بعد از دقیقه‌ای چند متوجه میشوم که نفر اولی مقاله اش را از بالای میز گرفته و پس از آنکه چپ‌چپ بطرفم نگاه میکند خارج میشود. نفسی براحتم میکشتم و از دفتر خارج میشوم تا فوراً های را که تازه زیر ماشین چاپ رفته از نظر بگذرانم.

در هفته پیش همین موضوع در دفتر پیش آمد. که لازم دیدم آنرا برایستان بنویسم. تا باشد که در هفته آینده چه پیش خواهد آمد.



اسلام و زندگی

چرا عده‌ای به اسلام نمی‌گردند؟

ع. هیا

برای اینکه دین، جزایری معنوی و ناظر امور مربوط به زندگی جهانی دیگر، نیست، بدست یکمده مزدوران استعمار و دلالان فریبنده و اغواگر امپریالیزم، بر بیکر این آئین بشسری وارد آورده شده، ولی آنهاست که در صدد تحقیق مسایل و تحلیل ماهیت منحصر به فرد اسلام، بر می آیند، بایستی بادر نظر داشت این واقعیت های تلخ، مساعی خویش را بیشتر در ساحت اراده زمینه های تطبیقی و عملی اسلام، بفرج بدهند و با استدلالی محکم و استوار، محل تطبیق قوانین اسلام را در شرایط دنیای مترقی و پیشرفته کنونی، در برابر انظار همگان، روشن تر و واضح تر نمایند. اینکار برای آن انجام بدهند تا آنهاست که در مسایل اسلامی دچار شک و تردید اند، بفهمند که اسلام دین عمل و تطبیق، آئین انقلاب و تحول، راه زندگی سعادت آفرین، و بالاخره نظام قانونی که جز بخاطر تأمین خوشبختی جهان انسانیت کاری را از پیش نمی برد و جز رهبری انسانها بسوی نجات و بختیاری همه جانبه، هدفی در خود نمی‌پرواند. اگر انسان اوراق تاریخ جهان را بگشاید و بخصوص، پیرامون استعمار و امپریالیسم بقیه در صفحه ۶۳

برنامه های اجتماعی و انسانی اسلام، بچشم می بیند و بخصوص، موقعی که کارنامه های رهبران حقیقی اسلام را تحت مطالعه گرفته اعمال ایشان را یک یک، چه اندک و چه زیاد، مرور نمایند، خوبتر و ساده تر می‌تواند قبول کند که جهانی بودن آئین اسلام از واقعیت های ناقابل انکار و تردید است. هر چند در دوره های بعدی تاریخ اسلام و حتی تا امروز هم، تصرفات و سوء استفاده های از طریق طرز تعبیرات و چگونگی تبلیغ در زمینه بخش تعالیم اسلامی و از طریق دور نگاه داشتن مردم از اساسات و ماهیت اصلی اسلام و کوشش برای متوجه ساختن ایشان بمسایل، و امور قشری و تشریفاتی، و تلاش

که نتواند این موضوع در زمان های دیگر نیز به منتهی تطبیق قرار گیرد. اینجاست که حتی باسناد این خاصیت سایکولوژیکی موضوعات نیز، می‌توان عملی شدن قوانین و مقررات اسلامی را در هر وقت و زمان، با ثبات رسانید و آنرا پذیرفت، چه پرنسب ها و نظامات اساسی و زندگی بخش اسلام با تمام مزایا و ارزشهایش، بدست پیشاهنگان راستین و فداکار اسلام، در میان اجتماع اسلامی، وارد صحنه عمل و تطبیق گردیده است. هرگاه انسان تاریخ اسلام را بدیده داشت و اعمان نظر، ولی مصلحانه، مورد غور و ملاحظه قرار بدهد، این واقعیت های عملی را در سراسر

اسلام راهی است مستقیم و دارای خصایص و تمیزات مخصوص بخودش، و این امتیاز و خصوصیت هادرنحیه، چه از ناحیه تصورات و اعتقادات و چه از ناحیه داشتن قانونی منظم و مشتمل بر تمام ارتباطات و علائق زندگی، و چه از ناحیه قواعد و دستورات اخلاقی، آنگونه قواعدیکه پایه اساسی روابط و پیوند های حیات، اعم از سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، روی آن استوار می باشد هویدا و مشهود است. راه اسلام راهی است گسترده و هموار که هدف عمده آن رافیات و رهبری دنیای بشریت، بدون در نظر داشت حدود و فرقی های جغرافیایی و نژادی و امثال اینها، تشکیل میدهد.

محققین و چیز نویسانیکه میخواهند در زمینه بررسی پیرامون اسلام و قوانین آن، مسایل و موضوعات دازیر ذره بین قرار بدهند، نباید روی موضوعات قشری و سطحی حساب نمایند، زیرا وقتی ما مبحثی را دروی تحقیق اسلام و برتریهای اسلامی، عنوان میکنیم، بایستی این نکته را از خاطر بدور نداشته باشیم که از نظامی، و از قانونی بحث مینمائیم که هیچگاه نمیشود باچیدن يك مثلث کلمات پهلوی هم و با ترتیب يك سلسله عیسارات و جملاتی که چیزیک چنین ظاهری، چیزی دیگر در خود ندارد، حق آنرا آنطوریکه باید ادا نمود.

اسلام ماهیتی دارد روشن و قوانینی دارد مبرهن و قاطع، پیچیدگی و ابهامی در قواعد و احکام و برنامه های اساسی و زندگی بخش آن، اساسا وجود ندارد، تیوری هارا در همان چوکات محدودش قبول نمیکند و بلکه تیوری ها و برنامه هارا در حدودی و در شرایطی مطرح میسازد که صورت عملی و تطبیقی آن نیز میسر باشد، ازینرو آنگونه تیوری ها و طرز دیدها و بیانقشه های اجتماعی که جامه عمل پوشیده نتواند و با طبیعت سالم انسانی و ایجابات فطری و غریزی بشری، آنرا پذیرد، در نظر اسلام فاقد همه گونه ارزش بوده وجود آن در میان اجتماعات، جز در دسر، نمی‌افزاید. اسلام در همان آغاز هزار و چهارصدسال قبل خود، يك آئین عملی و تطبیقی بود که رهبران و در زماندگان واقعی اسلام، با عمل و تطبیق دستاویز و فرمان های آن پیروز ماندند و دایره محدود و کوچک اسلام را قدم بقدم بپهن و پهن تر ساخته و بالاخره نفوذ معنوی و مادی این دین را در اکثریت قاطع جغرافیای بشریت بخش استوار نمودند.

سایکولوژی عمل و تطبیق نشان میدهد که وقتی موضوعی از موضوعات جهان، در جزوی از زمان، بصورتی شرافتمندانه و مطابق به خواسته های طبیعی و انسانی مردم، محل تطبیق و عمل یابد، دیگر اشکالی متصور نیست

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

حضرت زید بن ثابت (رض)

این شخصیت عالیقدر اسلامی بنام زید پسرتابیت بن ضحاک انصاری معروف بوده از قبیله بنی نجار میباشد.

این صحابه جلیل القدر کتابت رسول خدا را بر عهده داشت. در علم فقه و فرائض زبان زخا و خاص و عام بوده از زمره جمع کنندگان قرآن و نویسنده گان آن بشمار رفته در زمان خلافت حضرت ابوبکر و عمر «رض» نیز این وظیفه را بر عهده داشته زمان خلافت حضرت عثمان «رض» قرآن را نقل کرد.

عبدالبرهان میگوید نخستین معرکه او معرکه احد بوده بعد از آن از هیچ معرکه عقب نمانده است. پیغمبر اسلام «ص» و سوا در غزوة تبوک بعیت علم بردار قبیله بنی نجارا انتخاب نمودند. زمانی که بیرق را از دست عمار بن خرم قبض کرد به نزد پیغمبر اسلام آمد و گفت: ای رسول خدا «ص» آیا از من خبری رسید؟ پیغمبر اسلام در جواب گفتند: نه نه خیر؟ بلکه قرآن نسبت بهمه مقدم است.

این شخصیت اسلامی گسیست که کتابت وحی را در زمان پیغمبر اکرم (ص) بر عهده

داشته سپس حضرت ابوبکر و عمر (رض) و برادرایام خلافت شان بکتابت قرآن مکلف ساختند و او را به جوان اعتمادی و سر مشق خواندند و پیغمبر اسلام نیز او را در حمل وحی امین دانستند. همچنان نوشتن قرآن را در زمان خلافت حضرت عثمان (رض) و تصحیح آنرا با بعضی عهدستان خود بر عهده داشت و حضرت عثمان (رض) و یارانش نیز قرآن زید بن ثابت را تصحیح دانسته آنرا امین نمودند، همین افتخار بس است که تاکنون تمام مسلمانان عالم اسلام قرآن ویراثت او را می نمایند.

حضرت زید (رض) جوان ذکی و هوشمندی بود که پیغمبر اسلام (ص) او را به آموختن و نوشتن زبان عبری مامور ساختند و در مدت ۱۵ روز توانست زبان عبرانی و در تفهیم باقی ۵۷ زبان سریانی را بیاموزد بنا بر حدیث همجواری بر دوزبان نامه هارا می نگاشت و نامه های وارده را به عربی ترجمه نمود و پیغمبر اسلام (ص) او را از داناترین اصحاب در فرائض خواندند.

این سعید (رض) از طریق قبیسه چنین میگوید: زید بن ثابت (رض) در مدینه میان

دیگران در قضا و افتاء قرائت و فرائض ممتاز بود.

امام بغوی (رح) از این خارجه با اسناد صحیح روایت می‌کند که حضرت عمر و عثمان (رض) هنگام سفر خویش زید را وکیل خلافت تعیین نمودند چنانچه حضرت عثمان (رض) او را امین بیت المال مقرر کرد. امام مالک (رح) چنین میگوید: زید بن ثابت بعد از حضرت عمر (رض) امام و رهبری مردم بود و این امر بعدا به عبدالله بن عمر (رض) تفویض شد.

دوای ابن عباس (رض) زید (رض) گرفت و گفت: ما ما موریم که باید با علماء خویش چنین کنیم سپس زید دست و روی ابن عباس (رض) را بوسید و گفت: ما ما موریم که بال بیت پیغمبر خویش چنین نمائیم. زید بن ثابت (رض) صاحب مدرسه خاص فقهی است. میگوید که ابن عمر و پیروانش بعد از زید در مدینه متوره به مسائلیکه از زید شنیده بودند باوصف عذر لسمع از رسول خدا (ص) به رای او فتوی میدادند زیرا زید (رض) در استنباط احکام صاحب ملکه قوی بود.

بالاخره این صحابه دانشمند و شخصیت برازنده اسلامی در مدینه متوره سال ۴۵ هـ بسن ۶۶ سالگی وفات نمود.

ابن عباس «رض» هنگام وفاتش بالای مرقدوی اظهار تاتر نموده گفت: علم از ما رفت. ابوهیرره (رض) گفت: نغبه عالم این قوم از میان ما رفت خدا کند که علم آن به ابن عباس (رض) داده شود.

معارف، بسوی يك تحول بنيادی

از گل احمد زهاب نوری

یکی از اهداف معارف جمهوریت افغانستان این است که :

شاگردان نسبت بدولت جمهوری وفادار بوده، به ایجاد وحدت ملی کمر بسته، نقش مهمی به اعتلای کشور داشته باشند.

۷۶۰۲۴۹ شاگرد در ۱۱ مکتب کشور درس میخوانند .
تحریک حس وحدت ملی ، مسئولیت فردی واجتماعی از اهداف معارف است .

• معارف در پرتو جمهوریت به انکشاف اقتصادی ، اجتماعی سیاسی ، کلتوری و پر کردن خلاءهای قوای بشری سهم می گیرد .
• جای کتب تاریخ و جغرافیه را کتابی بنام اجتماعیات که حاوی مفاهیم بشر شناسی ، جامعه شناسی ، اقتصاد ، سیاست و تاریخ ، جغرافیه می باشد .

• علل پایین آمدن سوبه معارف و انحطاط فرهنگی چیست ؟
• کتب جدیدی بنام کارهای عملی و تعلیمات صحیحی در مکاتب تدریس میگردد .

• امتحان ارزیابی معلم ، شاگرد و پروگرام است نه محک ارتقای متعلم از يك صنف به صنف دیگر .

بر داشته میشود .

معارف کشور ، از آوان استقرار رژیم متمدنی جمهوریت گام های سریعی را ، در تحولی بنيادی بر میدارد و آهسته آهسته نواقص گذشته در سیستم تدریس که باعث پایین آمدن سطح معلومات و حتی سواد شاگردان شده بود ، از بین میبرد .

پوهاند دکتور محمد صدیق معین اول وزارت معارف را برای گفتگویی پیرامون فعالیت های اصلاحی معارف در دفتر کارش ملاقات کردم او قبل ازینکه به سوالاتم آغاز کند ، گفت : مشکلات امروز افغانستان از نگاه تعلیم و تربیه نه تنها گریبان گیر

معارف است این قلت نه تنها در قسمت معلمین لیسانسه محسوس است ، بلکه مکاتب ابتدایی ما هم به کمبود آن دچار اند .

انکشاف غیر طبیعی معارف و خاصتا در چند سال گذشته ، در میان آوردن این معضله رول مهمی داشته است . درین سالها بصورت بی سابقه بی مردم متوجه مکتب شدند و اولاد خود را بسوی مدرسه آوردند .

تاسیس مکاتب ولو تعمیر مواد آن حاضر باشد به این آسانی صورت گرفته نمیتواند چه تربیه معلم ، پروژه نسبتا دیر رس است و این فشار از ناحیه انکشاف غیر طبیعی باعث شد تا سوبه معلم پایاتر از ستندرد معلمی بماند .

قلت تعمیر مشکل عمده دیگر معارف است ، گذشته از قلت جای برای دفاتر مرکزی که شعب خود را بصورت مشتت در تمام حصص شهر پهن نموده ، در حال حاضر وزارت معارف تعداد قابل ملاحظه بی ، خانه های شخصی را ، برای مکاتب پسه کرایه گرفته است ، که نه تنها لطمه بزرگی در بودجه معارف وارد نموده ، بلکه این خانه ها در رشد سالم ، جسمی و فکری شاگردموثر واقع نمیشود . میدان های سپورت ندارد که از جمله ضرورت های اساسی بشمار می رود .

معین وزارت معارف ادامه میدهد: در پهلوی این مکاتب ابتدائی ، يك تعداد مکاتب دیگری است که حتی خانه های کرایه ای هم ندارند و شاگردان ، در يك مسجد ، یا زیر درختان درس می خوانند .

قلت مواد درسی و مدد درسی مشکل دیگری است که کمیت و کیفیت تعلیم و تربیه را متاثر ساخته است باید هر مکتب اقلا دارای میز چوکی ، تخته و تباشیر باشد ، در حالیکه ضیق بودجه تا حال ما را قادر به تهیه این ضرورت های اولی مکاتب نکرده است .

کشور ماست ، بلکه تمام ممالک رو به انکشاف به آن دچار اند بطور مثال یکی از نشریه های اختصاصی یونسکو ، در مورد معارف افریقا عنوان جالبی را نشر نموده است ، بدین مضمون .

(صنوف در زیر درختانام وتخته های متحرک) .

پوهاند محمد صدیق افزود : قلت معلم با کفایت ، فقدان کتب درسی ، نبودن عمارات معضلات بزرگی است که همه ممالک ، حتی ممالک انکشاف یافته نیز به آن مواجه اند .

از معین اول معارف می پرسیم : در پرتو رژیم متمدنی جمهوریت برای انکشاف معارف کشور چه گام های پر داشته اید ؟

وی چنین گفت : يك قسمت قابل ملاحظه پلان های معارف را ، اصلاح نقایص و حل مشکلات تشکیل میدهد که معارف هم اکنون به آن مواجه است .

نخست بهتر است کمی پیرامون مشکلات موجوده معارف ، صحبت کنیم .

پوهاند محمد صدیق لحظه یسی سکوت میکند ، بعد می افزاید : قلت معلم از معضله های اولی



قبلا امتحان فقط برای آزمایش حافظه شاگردان بود و لی حالا در نظر است سوبه علمی شاگردان بلند برده شود .



سالانه يك تعداد زيادی از شاگردان به مكاتب پذيرفته ميشوند

پوهاند محمد صديق ضمن اشاره به سوالم ، ميگويد :
در حال حاضر روي پروژه های کار جريان دارد ، که توسط آن تغييرات بنيادی ، در معارف افغانستان وارد خواهد گرديد .

در اهداف معارف که مطابق به خواسته های رژيم جمهوريت تعيين گرديده چنين توضيح شده که معارف در انکشاف اقتصادي اجتماعي ، سياسي و کلتوري و پر کردن خلا های قوای بشري سعی خواهد نمود .

بلند بردن کيفيت تعليم و تربيه یکی از پروژه های ديگر وزارت معارف است که تذکر داديم پايين بودن سويه معلم و حصه نگرقتن اوليای شاگردان ، در امور تعليمي و تربيتي ، توأم با مشکلات ديگري که گفته شد ، کيفيت تعليم و تربيه را پايان آورده است .

حياتي ساختن پروگرام های تعليمي درجمله پروگرامهای ضروري معارف بشمار ميرود ، تا شاگردان نه تنها مضامين اکادميك بياموزند ، بلکه پروگرام طوري طرح گردد ، تا از معلومات و مهارت های آموخته شده استفاده اعظمي نمايند .

معين اول وزارت معارف ضمن بر رسي سا ير پلانهای اصلاحي معارف ادامه ميدهد :

محدود ساختن مضامين در دوره های متو سطه و ثانوي ، از جمله

پوهاند محمد صديق ضمن اشاره به سوالم ، ميگويد :
در حال حاضر روي پروژه های کار جريان دارد ، که توسط آن تغييرات بنيادی ، در معارف افغانستان وارد خواهد گرديد .
در اهداف معارف که مطابق به خواسته های رژيم جمهوريت تعيين گرديده چنين توضيح شده که معارف در انکشاف اقتصادي اجتماعي ، سياسي و کلتوري و پر کردن خلا های قوای بشري سعی خواهد نمود .
بلند بردن کيفيت تعليم و تربيه یکی از پروژه های ديگر وزارت معارف است که تذکر داديم پايين بودن سويه معلم و حصه نگرقتن اوليای شاگردان ، در امور تعليمي و تربيتي ، توأم با مشکلات ديگري که گفته شد ، کيفيت تعليم و تربيه را پايان آورده است .
حياتي ساختن پروگرام های تعليمي درجمله پروگرامهای ضروري معارف بشمار ميرود ، تا شاگردان نه تنها مضامين اکادميك بياموزند ، بلکه پروگرام طوري طرح گردد ، تا از معلومات و مهارت های آموخته شده استفاده اعظمي نمايند .
معين اول وزارت معارف ضمن بر رسي سا ير پلانهای اصلاحي معارف ادامه ميدهد :
محدود ساختن مضامين در دوره های متو سطه و ثانوي ، از جمله

وي پس از اندکي سکوت ، مي

گويد :

نکات مهمی که علاوه از توضيحات بالا ، در برابر اين سوال گفته مي توانيم ، اين است که معارف در سابق تحت تأثير عوامل زياد ي قرار داشت که یکی از آن رانفوذ شخصي گفته ميتوانيم .

از پوهاند محمد صديق مي پرسم :
آيا کتب درسي سابق داراي نواقص است ؟ به چه علت ؟ و ي در ينباره ميگويد :

بلى ! کتب درسي سابقه دا رای نواقص فزاواني است که یکی متن آن است متن کتب درسي سابقه بيشتر متکی بر کتب معلومات (به حافظه سپردن مطالب) بود ، از همين سبب شاگرد مطالب را طوطي وار حفظ ميکرد .

کتب سابق از نگاه لسان مغلق و هضم مطالب را برای شاگردان مشکل مي سازد .

حجم بعضي کتب درسي ، با تعداد ساعات درسي ، تطابق نکرده و از بقيه در صفحه ۳۸

وي پس از اندکي سکوت ، مي گويد :

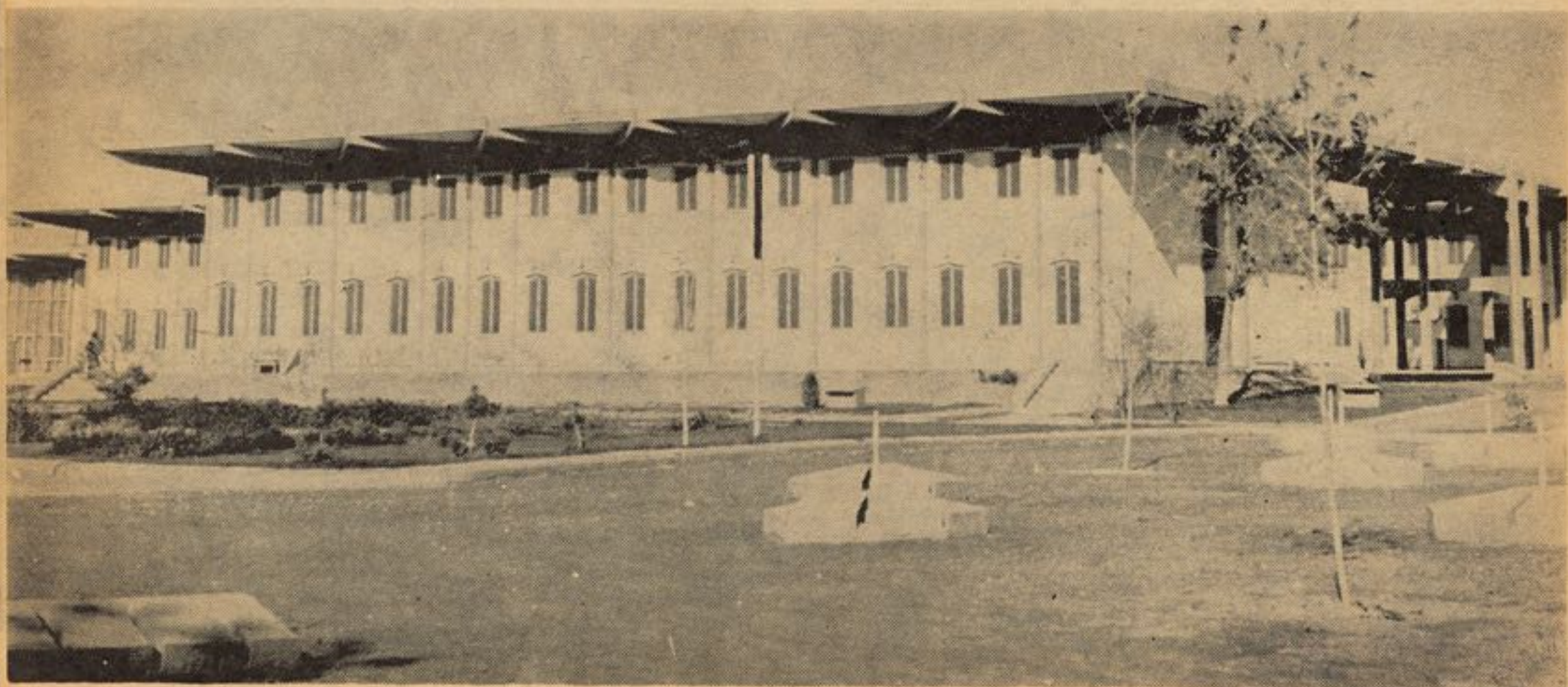
نکات مهمی که علاوه از توضيحات بالا ، در برابر اين سوال گفته مي توانيم ، اين است که معارف در سابق تحت تأثير عوامل زياد ي قرار داشت که یکی از آن رانفوذ شخصي گفته ميتوانيم .

این عوامل باعث شد ، تا بدون پلان مکاتب تاسيس گردد که خود معضله ي بشمار مي رود رشته های مسلکی مطابق ذوق شاگردان در صنوف پايين تعيين نگريده است تا زمينه ، تبارز استعداد ها ميسر شود .

همچنان بايد روي موضوع امتحان ها نیز کمی بحث کنيم ، چه در اکثر مکاتب مفهوم اصلي امتحان که عبارت از ارزيابي خود معلم ، شا گرد و پرو گرام است واضح نه بود ، امتحان بحيث محک ارتقاي شاگرد از يك صنف به صنف ديگر

ناگفته نماند که پروگرام های جديد معارف دو قسم است یکی پروژه های طويل المدت ، از قبيل تربيه معلم ، تغيير پروگرام های عمومي مکاتب به اساس ريسرچ و مطالعه علمي ، و ديگري پروژه های قصير المدت و يا زود رس مانند بيمان آوردن تغييرات در بعضي روش ها و پروگرام ها .

سوال ديگري را با معين وزارت معارف اينطور مطرح ميسازم :
معارف در گذشته چگونه بود ؟ نظر تان را لطفا بگوييد !



نمای از لیسه استقلال

قالین باف در کنار کارگاه

کارگاه قالین بافی

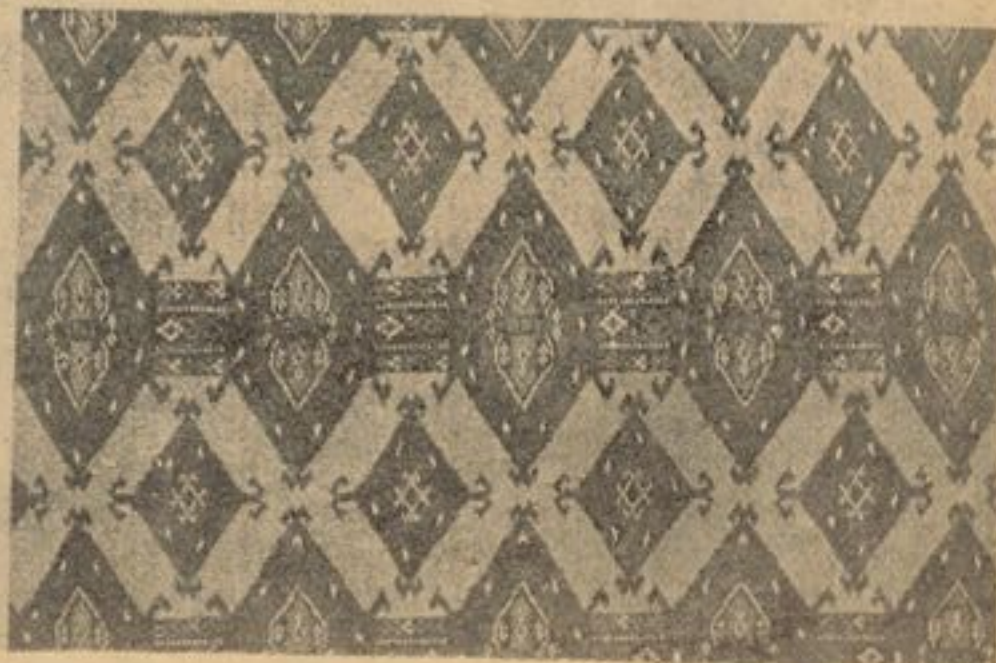
قالین افغانی در موزیم کشورهای بزرگ جهان جا دارد قالین بافان و عروسی جالب آنها

این شرح را از گفتار شاعلی محمد عوض که یکی از قالین بافان بادغیس میباشد آغاز می‌کنیم .
در تمام خانواده های قالین باف کشور اصفایر کسانیکه با کارگاه قالین سروکار دارند دختران و زنان میباشدند و آنها هستند که امروز با ذوق و علاقه سرشار صنعت قالین را رونق بخشیده و محصولات شان شهرت جهانی گمانی کرده است .

مطالبی را که درین صفحه میخوانید درباره زندگی و احوال مردمانیست که محصول عرق ریزی شان قلم درشت صادرات کشور را تشکیل داده و سالانه اسعار هنگفتی ازین ناحیه بدست می آید .
آن مردمان ، صنعتگران قالین میباشدند که امروز با عشق زیاد به هنریکه از گذشتگان خود به ارث برده اند سروکار دارند .

قالین بافان در پهلوی کارگاه بدنیا آمده و در آغوش آن بزرگ می شوند و تربیه آنها بصورت عنعنوی یا تقلید از کار مادر صورت میگیرد .
او بگفتار خود ادامه داده متذکر شد وقتی زنان قالین باف بار دار شدند از کارگاه دور می شوند و برای مدتی بافت قالین را ترک گفته به استراحت می پردازند وقتی طفل بدنیا آمد چندی بعد مادر دوباره بطرف کارگاه مراجعه میکند و طفل را از آغوش خود در کنار کارگاه به گهواره می خواباند .

طفل بعد از يك مدت در آغوش مادر در کنار کارگاه بوده و در سنین بعد وسایلی که به آن قالین بافت می شود سامان بسازی طفل را تشکیل میدهد .
وی اظهار داشت : درسه سالگی طفل متوجه بافت قالین شده در پنج سالگی با تقلید از کار مادر خود آهسته ، آهسته ریشمه بدست میگیرد .
در سن هفت و هشت سالگی توانائی بافت قالین را پیدا کرده عضو فعال فامیل می شود .
از شاعلی محمد عوض میبرسم : آی طفل در پهلوی فرا گرفتن بافت قالین به مکتبم



دنیای می آید و در کنار

بزرگ و پیر همیشه

میرود یاخیر ؟

بجواب گفت : بلی قالین بافان توجه و علاقه خاصی دارند تا اطفال شان به مسجد و مکتب بروند تا با استفاده از دروس به حیات مدنی بیشتر و بهتر آشنا گردند .

بر سیده شد دختران بیشتر علاقه مند بافت قالین می باشند یا پسران ؟
او در جواب چنین اظهار داشت : دختران بیشتر علاقه مند به کار گاه و بافت قالین بوده در پهلوی مادران خود سرگرم آن میباشند .

وقتی علت سر گرمی دختران قالین باف به صنعت قالین جستجو شد چنین معلوم گردید که دختران با پشت کار به تولید قالین از پدر و مادر برای تشویق زیورات و البسه دریافت میکنند که آن را بصورت چیز بغانه شوهر می برند .

قالین باف مذکور گفت دختران قبل از آنکه بغانه شوهر بروند قالین ، قالینچه و بعضی دیگر ائامه منزل را که از قالین تهیه میشود برای خود آماده می سازند .

لطفا ورق بزنید



شهرت جهانی قالین افغانی محصول آرت

که زن و دایز این عنعنوی صنعت آن می باشد
که امروز نیز توسط زنان و دختران جوان
تعقیب می گردد.

در دعوتیکه داماد بایکده از بزرگان خود
شرکت میکند پدر عروس چین زیبایی را به
شانه او می اندازد.

در تمام خانواده های قالین باف کشور اضا فتر
کسانی که با کارگاه قالین سروکار دارند
دختران و زنان است که آنها امروز با ذوق

و علاقه سرشار صنعت قالین را رونق بخشیده
و محصولات شان شهرت جهانی کما نسی
کرده است.

مراسم عروسی قالین بافان
چگونه برگزار میشود

گردیده قرار میدهند .

دا ماد خیل با کاروان شتر اسپو مرکب
این سوال را حاجی افغان بای ، قالین باف در حالیکه موزیک محلی با یکدسته از زنان
و خوردن سالان در پیش می باشد در بسیارخانه
هرات جواب میگوید :

میرودند و عروس خیل تمام چیز دختر را
که از قبیل فرش ، ظرف ، زیورات و آلتیه
مکمل منزل است در همین موقع با عروس یکجا
به داماد می سپارند .

وقتی کاروان عروس و داماد از محلات عبور
میکند جوانان هر محل با گرفتن از دو طرف
ریشمه های قوی و بالنگی در مقابل شتر کجاوه
ایستاده شده معانعت می نمایند تا آنکه داماد
خیل برای آنها پول بدهند و جوانان از راه شان
دور شوند .

پس از آنکه داماد خیل بمنزل رسیدند
مراسم عروسی در نزدیکی شب بعد از شام

خانمه یافته عروس و داماد را در خرگامی که
برای شان تهیه شده جابجا میکنند و فردای
آن تکه عروس خانه داماد را ترک میگوید .

حاجی افغان بای که خود از ترکمن های
هرات می باشد ضمن لبخندی اشاره به رسمی

کرد که در بین آنها مروج بوده و آن رسم
چینست که داماد موزه بزکشی در پا داشته

در حالیکه جمعی از نزدیکان او حاضر هستند
در خرگام پاهای خود را به طرف عروس دراز

کرده و عروس مجبورست موزه را از پاهای
او بیرون کند .

موزه بسیار بمشکل بیرون میشود و آن

مراسم عروسی صنعتگران قالین بصورت
عنعنوی طورست که با در نظر داشت وارد
بودن دختر به فن قالین ، چند تن از بزرگان

از طرف فامیل پسر برای خواستگاری بخانه
پدر دختر رفته تقاضای خود را در زمینه ابراز
میدارند و بعد از آنکه به نتیجه رسید ، در
مرحله اول طویانه که تقریباً از یکده تا
پنجاه هزار افغانی مروج است فیصله شده
درباره مصارف شیرینی خوری و روز انعقاد آن
بحث میشود و فرمایش فامیل دختر ارائه
میگردد .

سپس شیرینی خوری با شور و شفق در
منزل پدر دختر صورت میگیرد و فامیل پسر

نان ، جای ، شیرینی خورده چشما و دستمال
میگیرند و در همین روز راجع به روز عروسی
و مصارف آن بین خانواده پسر و دختر مذاکره
شده و تصمیم میگیرند .

مراسم عروسی نیز در روز برپا میشود که
آنها در منزل پدر دختر بوده فامیل پسر با
استفاده از اسب ، شتر و کراچی با ساز و سرود
خود را به مراسم میرسانند و نان چاشت را در

منزل عروس خیل صرف کرده بعد از ظهر
عروس را بخانه نقل میدهند .

عروس را موقعیکه میخواهند بخانه شوهر
ببرند در بین قالین گذاشته از چار طرف
آن طبق عنعنه و رسوم ، نزدیکان هر دو فامیل

گرفته به کجاوه و یا دولی که در شتر آماده

رسم بخاطرست که قدرت و توانایی عروس
معلوم گردد .

او همچنان گفت در مراسم عروسی
مسابقات بزکشی نیز صورت میگیرد .

پرسیده شد از آغاز تا انجام همه مراسم
ازدواج چه مصرفی ایجاد میکند ؟

وی گفت مصارف در هر فامیل فرق داشته
آنکه قدرت مالی بیشتر دارد زیاد تر مصرف

میکند اما از یکده هزار افغانی مصارف در
هیچ فامیل صورت نمیگیرد .

حاجی افغان بای در پاسخ به سوال دیگری
راجع به ارتباط بعدی فامیل عروس خیل و
داماد خیل چنین توضیحات داد :

بعد از سپری شدن یک هفته از مراسم عروسی
عروس خیل داماد را ضمن دعوتی پای وازی

میکند و در تمام این مراسم زنان و دختران
عروس خیل از داماد خیل و از داماد خیل از
عروس روی باز نمی باشند .

در دعوتیکه داماد با یکده از بزرگان خود
شرکت میکند پدر عروس چین زیبایی را به

شانه او می اندازد .
او در حالیکه به شف لنگی خود دست

می کشید خنده کتان گفت در محل ما رواج است
که بعد از یکماه عروسی ، پدر دختر خود را تنها

بخانه دعوت میکند و یکماه و یا بیشتر از آن
عروس در خانه پدر باقی می ماند و داماد حق

ندارد که در طول آن زمان وارد خانه خسر شود
مگر دزدانه در بعضی شبها می رود و خانم خود را

دیده قبیل از روشنی صبح از آنجا فرار
می نماید .

مراسم عروسی که از آن تذکر داده شد در
تمام مناطق صنعتی قالین مروج بوده و امروز طبق

پیشینی هایی که شده در حدود هفتصد

هزار نفر درسی و یک منطقه نه ولایت شمال ،
شمال غرب و غربی کشور به صنعت قالین

بافی در آن مروج است عبارت اند از :
بلخ ، جوزجان ، فاریاب ، هرات ، فراه ،

نیروز ، بادغیس ، کندز و سمنگان .
صنعت قالین در کشور ما تا ریخ طولانی

داشته در دوره مدنیت غزنویان در تحت سلطه
امپراطوری آن در بعضی مناطق خاصاً مزار شریف

منحیت فرش زینتی رونق خوبی گرفته بود .
این صنعت در قرون بعدی به قسمت های

شمالی ، شمال غربی و غربی کشور توسعه
یافت و امروز قلم درشت صادراتی و عایداتی

کشور ما را تشکیل میدهد .
در تهیه قالین از پشم های خالص استفاده

می شود و در رنگ آمیزی آن در گذشته از نباتات
طبیعی خصوصاً گل ها و ریشه آن استفاده

می گردید .
در دیزاین و نقشه های قالین از تابلوهای

هنری میناتورست های هرات در زمان آن نیز
استفاده شده و امروز قسمی که معلوم شده

قالین های قدیمی افغانستان در موزیم
مترو پولین نیو یارک ، موزیم میلان ایتالیا

و موزیم های المان و انگلستان قرار دارد .
شهرت جهانی قالین افغانی محصول آرت

که زن و دیزاین عنعنوی صنعت آن میباشد که
امروز نیز توسط زنان و دختران جوان تعقیب

می گردد .
دیزاین و نقشه های قالین بنام زیورات

دوشیزگان جوان ظروف خانه ، صورت اطفال
و اشیای دیگر مثل بانامچه (زیور تقریست)

چمچه گل (چمچه جزء ظروف آشپز خانه) گونجک
گل (همیل گردن دختران) آدم جق (صورت

اطفال خورد) قوجان «شاخ قج» اونگره (ستون
فقرات) تنگر گل و فانزو گل «تنگه و یازتگوله

هاکه دختران قالین باف آن را در کلاه های
خود می بندند» و شلیه (زیورات محلی

صنعتگران) مسمی است .



هنرگامیکه عروس را بخانه داماد می برند

ددې هيواد د بندي خوا او نارينه

په گډه سره دستر و تمه، نو نو بنديست

اېبني دې

ژمون دولسي ژوندانه يوه په زړه پورې خصيصه خو داده چه بنځي اونارينه دخپل ژوند د تنظيم اودملي ژوندانه دبنه والي په زمينه کې اوږه په اوږه کارکوي اوپدي توگه غواړي چه دخپل ملي ژوندانه کاروان دبري اوپرمختگ خواته بوځي. پدي زمينه کې ز مون ملي روايات دانبيسي چه هيوځه تعصبانه و اونشته. بنځو دتل لپاره دنارينه مرستي کړيدي. اوهغه يې دژوند په ارت او ناپايه ډگر کې يواځي ندي پريښي .

ژمون تاريخ يوځلانده تاريخ دې. دمديتونو نښي نښانې يې د هري ډبري لاندې شته اودغه نښي نښانې پدي شاهدي وايي چه دلته ډيرستر اوسترگي بريښوونکي مدنيتونه تير شويدي. دامديتونه چاچور کړيدي؟

ددې پوښتنې ځواب ډير روښانه دې ددې هيواد ځلمو او پيغلو، ددې هيواد بنځو اوميرو، اوپدي جوړښت کې دميرمنو برخه ډيره ځلانده او روښانه ده .

دې هيواد ته ډيرو ير غلگرو سترگي نيولي وي، اوپه همدې وجه ډبري خونړي جگړې شويدي. هغه جگړې چه ژمون وپتوالو د خپلي خاوري دساتني لپاره کړيدي. دفاعي اوعادلانه جگړې . اوپدي عادلانه جگړو کې افغاني ميرمنه سنگر په سنگر د ميرونو او افغاني ځلميانو سره برخي اخيستي دي.

دوي په ډيره ميړانه دهيواد له غرونو اورغونو، سمو او هسکونه دهيواد دښمنان شړلي دي. او جگړې يې دهيواد دښمن هويت دساتني په خاطر گټلي دي .

دا د جگړې په شرايطو کې. اود سولي په حالت کې هم افغاني ميرمني دنارينه سره څنگ په څنگ او اوږه په اوږه په توليدي چارو کې برخه اخيستي. لويې ورسره کړيدي په کراوکړونده کې يې برخه ورسره اخستي او اوس دمعاصر او نوي ژوند په شرايطو کې هم دفتر په دفتر اوکار خانه په کار خانه د نارينه

ترڅنگه کار کوي اوزيار باسي. نن سباچه ژمون دملي ژوندانه بڼه اوږي اوښه کيږي، هيواد ترقي اوپرمختگ کوي نو بياهم افغاني ميرمني له نارينه و سره روانه ده اودژوند په ټولو ډگرونو باندې ور سره په ملگرتيا سره کار کوي .

دآزادي بښوونکو جگړو تفصيل ډير زيات دي اوپدي لنډو خبرو کې نه ځاييږي. يعني هلته چه افغاني ميرمني دخپلي توري برښنا بنودلي او دخپل شهادت او زړه ورتيا ثبوت يې ورکړيدي .

خودسولي په شرايطو کې څه نن اوځه په تيروخت کې مون وينو چه توليدي کار د ميرمنو له خوا ډير لمر بښوونکي شويدي . افغاني ميرمنو دماشومانو د ساتني اوپالنې په اړخ کې په مالداري، کراوگرهني اونورو برخو کې د افغاني نارينه و مرسته کړيده. مورچه نن په هيواد کې وينوچه څه کارونه اوپرمختگونه شويدي، نوددي چارو نيمايي ميرمنو

سرته رسولي دي. که يې سمه بنځه برخه نه وي پکښي اخيستي نونارينه خوبي دي ته هڅولي اوپاللي چه دخپل هيواد دپرمختگ په ستر کار کې و برخه واخلي اوخپل تاريخي نقش ولوبوي .

نوداخو کړبسي ددې لپاره دي چه وښودل شي افغاني ميرمنه ولسي ژوندانه په هينداره کې لوست موجوده، بلکه يو فعال موجود دي که نن سبا يوهغه ده، که دژوند بله برخه د افغاني ميرمنو ونډه پکښي ځلانده او روښانه ده. هغه په خورا خير سره نن د ژوند له رموزو سره دځان آشنا کول غواړي. هغه دمعاصر ژوند اومدرن حيات په رازونو آشنا کيږي، هغه يوهغه غواړي، هغه کار غواړي، هغه له نارينه سره برابر حقوق غواړي او هغه دملي ژوند په ډگر کې ډيوگتور موجود دنقش لوبول غواړي. ميدان ورته پراخ دي، افق ورته رون او لاره ورته پرانيستلي ده .

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

در تقویم رقمی محل هر يك از سیارات (البته سیارات هفتگانه قدما که ماه نیز یکی از آنها بشمار می رود) بدقت محاسبه و تعیین میشود و باید بخاطر داشت که این محل معین شده مربوط به وقت ظهر هر روز است، یعنی اگر شما در تقویم رقمی میخواهید که مثلا آفتاب در سه درجه ۱۷ دقیقه برج جوزا میباشد منظور منجم اینست که آفتاب در ظهر آن روز به سه درجه ۱۷ دقیقه جوزا است و با در نظر گرفتن اینکه هر يك از سیارات در مدتی کمتر یا بیشتر از سیاره دیگر دوره فلکی خود را می پیماید بخوبی دانسته خواهد شد که منجم چقدر از وقت خود را ناچار است صرف محاسبه دقیق حرکت هر سیاره در ۳۶۵ روز بکند.

ازین گذشته، تعداد ساعات و دقائق هر روز و هر شب نیز جدا گانه حساب میشود و در ستون مخصوص روز یا شب درج میگردد. ساعات طلوع آفتاب و غروب آفتاب و بین الطلوعین و نصف النهار هم هر کدام جدا گانه حساب و در ستون مخصوص آنها ثبت میشود.

ستون دیگری در تقویم رقمی هست که در آن اتصالات و نظرات کواکب نسبت به یکدیگر برای هر روزی که اتفاق می افتد، ذکر می شود.

ستون دیگر، منازل ۲۸ گانه قمر را در هر روز نشان میدهد.

و این غیر از بروج ۱۲ گانه است که در ضمن جدول حرکات سیارات مواضع ماه را تعیین میکند و البته شرح و توضیح مطالب فوق بعد از جای خود آن خواهد آمد. ستون های دیگری هم در تقویم رقمی هست، مانند ستون توقیعات که در آن تصادف هر روز را با واقعات تاریخی مهم ذکر مینمایند. و ستون بست و کف الحقیب و غیره که در احکام نجومی بکار میرود و توضیح آنها در آینده خواهد آمد. در باره این نوع تقویم و رسم الحظ نجومی و طرز استفاده از آن در شمار های آینده مطالبی تقدیم خواهد شد.

در اینجا همینقدر کافی است که گفته شود: تقویم رقمی (بمعنی دفتر سال) در حقیقت حاصل و نتیجه عملی است که از آن در اصطلاح اهل نجوم به «تقویم نجومی» تعبیر میشود و منظور از آن تعیین وضع سیارات و ثوابت در هر لحظه در فضا میباشد، یعنی منجم وضعی را که هر سیاره بهنگام ظهر هر روز در فضا دارد، در دفتر سال «تقویم رقمی» ثبت میکند و چون مدت حرکت هر سیاره برای منجم یا خواننده تقویم رقمی معلوم است با ملاحظه تقویم رقمی و محاسبه دقیق می تواند بفهمد که مثلا سیاره زهره در ساعت ۸ صبح همان روز یا ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز در کدام درجه و دقیقه از کدام برج قرار دارد و عبارت صحیح تر در

کجای فضا میباشد. ضمنا برای اینکه اهمیت کار منجم در هنگام تنظیم تقویم رقمی دانسته شود باید گفت که تشخیص مواضع سیاره در فضا آنقدرها آسان نیست، بلکه منجم از یکطرف مختصات سیاره را در صفحه مدار بدقت در نظر میگیرد و سپس صفحه مدار سیاره را در فضا و نیز چگونگی قرار گرفتن مدار را بر آن صفحه مورد مطالعه قرار میدهد و آنگاه

بمدد فورموهای علمی مواضع سیاره را تعیین میکند که البته این عمل برای منجمان ممالک پیشرفته با داشتن رصدخانه های مجهز و بزرگ چندان مشکل نیست ولی برای منجمان ما که جز چند فورمول و یک قلم و دو سه ورق کاغذ چسب دیگری درد سترو ندارند مستلزم رنج فراوان است بخصوص که اگر کوچکترین اشتباهی در يك قسمت محاسبه رخ بدهد سر تا سر استخراج مقرون به اشتباه میشود و باید عمل را از نو شروع کند. و حالا برای اینکه بهتر از طرز کار منجم آگاه شویم، معلوم ما تی در باره برجها و سیارات بعقیده منجمان قدیم و هیات دانهای امروزی تقدیم میکنیم.

برج های دوازده گانه

منطقه البروج از نگاه قدما:

ستاره شمس سان قدیم که زمین را مرکز عالم و آفتاب و ماه و سیارات و گردنده بدور زمین میدانستند، دایره بزرگی را در نظر گرفته بودند که بعقیده ایشان آفتاب در هر سال یکبار محیط آنرا طی میکند و گردش خود را در اطراف زمین انجام میدهد آنان اسم این دایره را منطقه البروج گذاشته بودند و آنرا به دوازده قسمت تقسیم نموده بودند و هر قسمتی را بنام ستاره هایی که در آن قسمت واقع شده است نام گذاری کرد و آنرا برج همان ستاره میخوانند: این دوازده برج عبارتند از:

الخ بیک که پنج قرن پیش از ما - میز یشته است بسیار قابل توجه میباشد .

طلوع وغروب برجها :

در میان ستارگان زیادی که هر شب صفحه آسمان را چراغان می کنند ، دو ستاره بسیار شناخته شده است که اکثر دهقانان و چوپانان و بعضی از شهرنشینان آنها را از میان انبوه ستارگان تشخیص میدهند ، یکی ستاره پروین (یا بزبان عربی ثریا والنجم بالف ولام) است که مجموعه ای از چند ستاره نزدیک بهم مثل خوشه انگور میباشد و دیگری عقرب است که شبها هت زیادی به عقرب (کژدم) دارد با همان شاخها و دم که در کژدم دیده میشود . اگر شما هم آن دو ستاره را شناخته باشید ، میدانی که هر وقت یکی از آنها در آسمان دیده میشود ، دیگری هیچبظنر نمی آید بقیه در صفحه ۵۷

بطلمیوس بزرگترین منجم قدیم ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۵۵ دقیقه و ۱۲ ثانیه و مطابق حساب ابوعبدالله محمد بن جابر بن سنان حرانی مشهور به بتانی (متوفی پس از ۳۱۷ هجری) ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۶ دقیقه و ۲۴ ثانیه و مطابق حساب علامه ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰) ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۷ دقیقه و مطابق حساب زیج ایلخانی ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و مطابق حساب زیج الخ بیک ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۵ (ثانیه و مطابق حساب دانشمندان امروزی هیات چنانکه در جدول دیده میشود ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۷ ثانیه است و بطوریکه خوانندگان محترم می بینند از بطلمیوس که حسابش تقریباً شش دقیقه با محاسبه امروز اختلاف دارد ، تفاوت حساب منجمان دو ره اسلامی با محاسبه امروز بسیار ناچیز است و مخصوصاً محاسبه

قدما ، حرکت خورشید را بدور زمین نمیکنند و قائل به حرکت زمین به دور آفتاب میباشند منطقه البروج را عبارت از دایره بزرگی در فضا میدانند که محل عبور زمین و سیارات دیگر (غیر از پلو تون و سیارات کوچک) در هنگام گردش به دور آفتاب میباشد .

یاد آوری :

منجمان قدیم ، منطقه البروج را فلك البروج و نطاق البروج نیز می نامیدند بنا بر این اگر در شعر یا نثر قدیمی اسامی فلك البروج یا نطاق البروج دیده شود ، منظور شاعر یا نویسنده همان منطقه البروج است .

یاد آوری دیگر :

باید دانست که وقتی از یک برج مثلا میزان یا حوت ، نام برده میشود تنها همان مجموعه ای که صورت میزان (ترازو) یا حوت (ماهی) را تشکیل میدهد در نظر گرفته نمیشود ، بلکه ممکن است یک ستاره یا چند ستاره دیگر در نزد یکی همان مجموعه (و در حقیقت بداخل محدوده ۳۰ درجه) موجود باشد . منجمان آن ستاره یا ستاره ها را هم بنام همان برج منسوب میکنند .

مدت هر برج :

عبور زمین از برابر برجها ی داخل منطقه البروج ، که منجمان قدیم آنرا عبور آفتاب میدانستند ، در تمام برجها بیک اندازه نیست و هر کدام با یکدیگر تفاوت دارد بنا بر آن ماههای شمسی که در تقویمهای عادی بمنظور سهولت کار ، شش ماه اول ۳۱ روزه و پنجاه دیگر ۳۰ روزه و ماه حوت در سالهای عادی ۲۹ و در سالهای کبیسه ۳۰ روزه حساب میشود . در حقیقت کمتر یا بیشتر از مدتی است که معمولاً تعیین میشود و در جدول جداگانه ای که در همین صفحه چاپ شده است مقدار حقیقی مدت هر برج مطابق آخرین محاسبات نجومی تعیین شده است .

یک حساب دیگر :

برای اینکه از دقت نظرو درستی محاسبه منجمان قدیم با وصف این که وسایل کار و تحقیق آنان بسیار محدود بوده است ، آگاه شویم بد نیست که نظرات بزرگترین علمای هیات و نجوم قدیم را در باره مدت یک سال شمسی در اینجا ذکر کنیم : یک سال شمسی مطابق حساب

نمبر	برج	وقت ماهیانه آفتاب		
		روز	ساعت	دقیقه
۱	حمل	۳۶	۲۳	۱۱
۲	ثور	۳۳	۲۹	۳۰
۳	جوزا	۲۸	۱۶	۰۸
۴	سرطان	۲۲	۰۳	۱۱
۵	اسد	۱۶	۰۵	۰۶
۶	سنبله	۱۳	۲۱	۳۰
۷	میزان	۱۳	۲۹	۰۸
۸	عقرب	۱۰	۲۵	۲۹
۹	قوس	۱۳	۰۸	۱۳
۱۰	جدی	۱۳	۲۵	۱۰
۱۱	دلو	۱۱	۲۰	۱۵
۱۲	حوت	۱۱	۰۷	۱۲
جمع		۱۱	۴۹	۰۵

جدول فوق مدت حرکت زمین را بدور آفتاب در هر یک از برجها دوازده گانه سال نشان میدهد و این که در این جدول از حرکت مزبور به «حرکت ماهیانه آفتاب» تعبیر شده است برای آنست که در اصطلاح نجومی از چنین حرکتی به حرکت آفتاب تعبیر مینمایند مثلا میگویند تحویل آفتاب به برج حمل ، به برج ثور و ...

که بار دیگر بهمان درجه از آن برج میرسند ، یکسال است و این همان چیزی است که ما سال شمسی می نامیم و ۱۲ ماه یا ۱۲ برج آن مشهور است و ابتدای آنرا از اول حمل می گیریم که در آن وقت منطقه البروج و بشرحی که بعداً خواهد آمد یکدیگر را قطع میکنند .

باید بیاد داشت که نامیدن ستاره ها به نامهای بره و گاو و غیره معدل التبار بسیار قدیمی دارد که به دوره های تمدن کلاه و آشور و مصر قدیم مربوط میشود و وجه تسمیه آنها شاید این باشد که در آن وقت ها مجموعه ستارگانی که به نامهای مذکور نامیده شده است بصورت حیوانات یا چیزهای شبیه بوده و به مناسبت همان شباهت چنین نامیده شده اند ، چنانکه همین حالا صورت مجموعه ای که بنام عقرب نامیده میشود ، کاملاً بشکل کژدم است . منطقه البروج از نگاه معاصران : هیات دانهای امروز که بخلاف



در این شکل صورت تخیلی هر برج نشان داده شده و در قسمت داخلی جدول زیر هر برج علامتی نصب شده که منجمان روم قدیم برای سیارات سعبه ، آن زمان تعیین کرده بودند و علامت مزبور در این شکل خانه هر سیاره را مطابق عقیده پیروان احکام نجوم نشان میدهد .

از جدول مندلیف

از جدول جدید می‌توان به خوبی استفاده کرد.


این جدول به سه لسان ترتیب شده است.

اند می‌پردازند تا آنچه در خود نهان دارند در خدمت مردم و جامعه افغانستان بگذارند.

با این اساس باز هم گفته می‌توانیم که کشور ما درین امر از هیچ کشور دیگر و جوانان آن از جوانان هیچ کشوری دیگر که همواره در فکر بهبود اجتماع خود بوده و آرزو دارند تا از راه‌های مختلف به اهداف خویش که همانا خدمت به وطن است پس نمی‌مانند.

اینک که در پرتو نظام جمهوریت آرزو مند بهبود وضع فرهنگی کشور هستیم امید داریم هر چه بیشتر

جوانان با استعداد افغان در عمل از جوانان هیچ کشوری عقب نمی‌مانند زیرا آنچه در نهاد دیگران است آنها نیز از آن بر خوردارند یعنی هم استعداد دارند و هم مغز متفکر تنها چیزیکه تا امروز مانع تبارز استعداد آنها شده بود و زمینه استفاده از این ذهنیت‌ها مهیا نشده همانا موجودیت شرایط نا مساعد برای آنها بوده است. اکنون که جوانان افغان زمینه تبارز استعداد خود را وسیع یافته

										186977 1 40026 2		 <p>DEMITRI MENDELEEV 1834-1907</p>							
3 8.933	4 9.0122	5 10.811	B 6 12.0115	C 7 14.0067	N 8 15.9994	O 9 16.9994	F 10 18.9984	Ne 10 20.183											
11 22.9898	12 24.312	13 26.9815	Al 14 28.086	Si 15 30.9738	P 16 32.064	S 17 35.453	Cl 18 35.453	Ar 18 39.948											
19 39.102	20 40.06	21 44.956	Sc 22 47.90	Ti 23 50.942	Cr 24 51.996	Mn 25 54.938	Fe 26 55.847	Co 27 58.9332	28 58.9332	Ni 28 58.9332									
29 63.546	30 65.37	31 69.72	Cu 32 72.59	Zn 33 74.9216	Ga 34 78.96	Ge 35 78.96	As 36 78.96	Se 37 78.96	Br 38 79.904	Kr 38 83.80									
37 85.47	38 87.62	39 88.905	Y 40 91.22	Zr 41 91.22	Nb 42 92.906	Mo 43 95.94	Tc 44 98.906	Ru 45 101.07	15 102.905	Rh 46 104.1	47 106.42	Pd 48 106.42							
47 107.868	48 112.41	49 114.82	Ag 50 118.69	Cd 51 118.69	In 52 118.69	Sn 53 118.69	Sb 54 121.75	Te 55 127.60	53 126.9044	I 54 126.9044	54 131.30	Xe 54 131.30							
55 132.905	56 137.31	57 138.91	La 58 140.907	59 140.907	Hf 60 140.907	61 140.907	Ta 62 180.948	63 180.948	64 180.948	W 65 183.85	66 186.2	Re 67 186.2	68 186.2	Os 69 192.2	70 192.2	Ir 71 192.2	72 192.2	Pt 73 195.09	
79 196.967	80 200.59	81 200.59	Au 82 200.59	Hg 83 200.59	Tl 84 204.37	85 204.37	Pb 86 207.19	87 207.19	88 207.19	Bi 89 208.980	90 208.980	Po 91 208.980	92 210	At 93 210	94 210	Rn 95 210	96 210	97 210	98 210
87 226	88 226	89 227	Ac 90 227	91 227	92 227	93 227	94 227	95 227	96 227	97 227	98 227	99 227	100 227	101 227	102 227	103 227	104 227	105 227	106 227
58 140.12	59 140.907	60 140.907	Ce 61 140.907	Pr 62 140.907	Nd 63 140.907	Pm 64 140.907	Sm 65 140.907	66 140.907	67 140.907	68 140.907	69 140.907	70 140.907	71 140.907	72 140.907	73 140.907	74 140.907	75 140.907	76 140.907	77 140.907
90 232.038	91 232.038	92 232.038	Th 93 232.038	Pa 94 232.038	U 95 232.038	Np 96 232.038	Pu 97 232.038	98 232.038	99 232.038	100 232.038	101 232.038	102 232.038	103 232.038	104 232.038	105 232.038	106 232.038	107 232.038	108 232.038	109 232.038

مندلیف عالم شهیر روس با طرح این جدول انقلابی در عالم کیمیا پدید آورد

روزنامه ای بسوی تاریکیها

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

عمه حالت درماندگی و تسلیم را می بیند و بی آنکه چیزی بگوید از جایش بلند میشود و از اتاق بیرون میرود. تعجب میکنم که چطور پولها را با خودش نبرد و همانجا گذاشت. حتما متوجه شده است که دیگر کاری از دست من ساخته نیست و من دیگر توانایی آنرا ندارم از خود عکس العملی نشان بدهم. عمه میرود و من تصمیم میگیرم کاری کنم، دلم از نفرت و انزجار لبریز شده است. پولها را بر میدارم و از جایم بلند میشوم و از اتاق بیرون میروم. نوت های صد افغانیگی مثل آتشی دستانم را می سوزد، اما من سعی میکنم آرام باشم، آرام آرام. و این برای تصمیمی که من گرفته ام ضروری است.

وقتی از برابر اتاق عمه میگذرم لحظه مکث میکنم و بعد گوشه پرده را بلند میکنم و چشم در چشم عمه میدوزم، لرزشی آکنده از نفرت سرتاپایم را فرا میگیرد، اما سعی میکنم عمه چیزی از وضع و حالم نفهمد. بهمین جهت در حالیکه زهر خندی بر لب دارم يك نوت صد افغانیگی از بین پولها بیرون میکشیم و بطرف عمه می اندازم و میگویم:

- من گرسنه ام.

آنوقت بی آنکه حرف دیگری بزنم از آنجا دور میشوم صورت شگفتزده عمه هنوز در برابر چشمانم است. شاید هرگز بفکرش نمیرسید که من چنین رفتاری با او بکنم. اما من تصمیم را گرفته ام.

دو روز از این حادثه گذشته و چیزی به تاریخ شدن هوا نمانده است، من تازه از بیرون برگشته ام و از بس راه رفته ام پاهایم درد گرفته است. صورت سیما از لبخند خوشحال کننده شگفته است و با ذوق کودکانه ای لباسهایی را که برای او خریده ام بالا و پائین میکند، خوشحالی او برای من به جهانی می آرزد اما درد دل من غمی می جوشد، غم پنهانی که میخواهد وجودم را ذره ذره به تحلیل ببرد و سلامت و زندگی

ام را از من بگیرد. ناگهان عمه وارد اتاق میشود و میگوید:

- لیلا!

- ها!

- جواد آمده است.

- کجاست؟

- پشت در حویلی.

لحظه ای مکث میکنم و میگویم:

- بگو بیاید خانه.

عمه بی آنکه حرفی بزند، بطرف در حویلی میرود و از قیافه او هیچ چیز خوانده نمیشود.

وقتی عمه بیرون میرود نام جواد بدون اینکه خود بخوام سر تا پایم را می لرزاند اما من گوشش میکنم بر خودم مسلط باشم و خون سردی ام را از دست ندهم. من از دو روز پیش، خودم را آماده برای چنین برخوردی کرده ام و نباید کاری کنم که کسی متوجه هیجان درونی من بشود، مخصوصا جواد، که من برای او نقشه هایی دارم.

روی سیمارا میبوسم و از او میخوامم بالباسپایش به اتاق دیگری برود. و خودم از جا بلند میشوم و بطرف آینه میروم و موهایم را که کمی نامرتب شده است، مرتب میکنم و بعد از اتاق بیرون میروم تصمیم گرفته ام بروم جواد را ببینم، جواد که خوشبختی و سعادت را از من گرفته است و زندگی ام را

دگرگونه کرده است.

وقتی وارد سالن میشوم، جواد را میبینم که در مبلی فرورفته است و سگرتی که لای انگشتانش است دود ملایمی در هوا پخش میکند.

عمه تا مرا می بیند با عجله از جایش بلند میشود و از اتاق بیرون میرود. من و جواد دوبه دو بروی هم نشستیم اتاقی که چندین بار در دوران نامزدی من و جواد دوبه دو رو بروی هم نشستیم بودیم و حرفهای ماحرفهای عاشقانه بود.

با ورود من جواد از جایش بلند میشود، محیلانه لبخندی میزند و بعد دستش را بطرف من دراز میکند. من دست دراز شده او را نادیده میگیرم و میروم رو بروی می نشینم، جایکه همیشه می نشستیم.

میبینم جواد پیشانی اش ترش میشود اما باز هم خودش را از دست نمیدهد و میگوید:

- امید و ام مزاحم نشده باشم.

و بعد سوال میکند:

- مزاحم که نشده ام؟

باتلخی لبخند میزنم:

- جواد خان! هیچکس نمیتواند مزاحم من شود. من خودم میخواستم شما را ببینم.

لحن خشک و برنده است و برای جواد غیر مترقبه و ناگهانی. بالکنت میگوید.

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

آقای دیدبان!

من یکی از خوانندگان یاد داشتهای لیلا هستم که با قلم شیوای شما تنظیم میشود.

سرگذشت لیلا، سرگذشت درد انگیزی است، سرگذشتی است که انسانی یاد حقیقت دختری، قربانی امیال و هوسهای مردانی میشود که جز لذت جویی و کامرانی خوش همدی ندارند و در این راه از هیچ بیشرمی روگردان نیستند. بیچاره لیلا که در دام چنین مردانی افتاد و آن درد صفتان زندگیش را تباه ساختند.

آقای دیدبان!

من برای کمک کردن به لیلا حاضر م. نمیدانم به چه طریق میتوانم به او کمک کنم؟ خواهش میکنم در این باره راهنمایی ام کنید.

اگر لیلا حاضر باشد من از هیچ کومکی دریغ نمیکنم. از هیچ کومکی!

الف. ن (از شهر هرات)

- بلی... البته..

آنوقت سگرت نیم سوخته اش را خاموش میکند و سگرت دیگری آتش میزند و در جایش جا بجا میشود. از قیافه اش میخوانم که سعی دارد خودش را بی اعتنا نشان بدهد، بی اعتنا بمن و بی اعتنا از اینکه در برابر من نشسته است.

من سکوت کرده ام و او هم از این سکوت پیروی میکند، اما مثل اینکه حوصله اش سر رفته باشد، نگاهش را به گوشه اتاق میدوزد و با صدایی که سعی میکند آرام باشد میگوید:

- حتما میدانید که من برای چه آمده ام... متاسفم...

جلو حرفش را میگیرم و میگویم:

- میدانم برای چه آمده اید. و لازم هم نیست تأسف بخورید. من پول شمارا تهیه کرده ام. البته مقدار از آنرا و بقیه آنرا هم چند روز دیگر تهیه میکنم.

بیشرمانه میپرسد:

- مقداری از آنرا؟ مثلا چقدر؟

- چهل هزار.

تکرار میکند:

- چهل هزار؟

بعد باشکفتی میپرسد:

- چهل هزار؟! چطور آنرا تهیه کردید؟

لبخند تحقیر آمیزی میزنم و میگویم:

- این دیگر بشما مربوط نیست.

مگر شما پولتان را نمیخواهید؟

میگوید:

- چرا.

- پس پولتان حاضر است.

البته همان مبلغی که گفتم.

میگوید:

- بسیار خوب. بقیه اش را کی میپردازید؟

- بهمین زودی ها. شاید یکماه دیگر.

میبینم جواد خلع سلاح شده است، میبینم درمانده شده است که چه بگوید. بهمین جهت سرش را تکان میدهد:

- تایکماه دیگر... بسیار خوب.

من یکماه دیگر برای گرفتن ده هزار بقیه میآیم.

بقیه در صفحه ۴۷



هوس های حیوانی عده

● برای دستگیری این عده از شخص دیگری که

نزد مردم شهرت بدی داشت استفاده بعمل
آمد

● دور فیک بالای یک بچه بجنه گ پرداخته و

یکی روده های دیگری را به زمین انداخت



نزدیک عصر بود در یکی از
قرای دشت گلدره مربوط ولسوالی
میر بچه کوت، ولسوال، ضابط
امنیه و چند تن دیگر از ولسوالی
شکر دره که در میان شان یکی هم
با با های زولانه شده قرار داشت
بیصبرانه انتظار رسیدن هیئت ضبط
قضایی ولسوالی میر بچه کوت را
می کشیدند .
شب بالهای سیاهش را بر تمام
دشت پهن کرده بود و لسی
خبری از کسی نشد . دقایق پشت
هم می گذشت و شب به نیمه میرسید
تا آنکه انتظار پایان یافت و چشم
منتظرین با دیدن چند تن از
نمایندگان ولسوالی میر بچه
کوت روشن شده و با هیئت مذکور
یکجا دست بکار شدند خانه را که

تویا که بامیرزا و محمد اکبر در مجالس عروسی و محافل خصوصی
پایکو بی میکرد

گفته میشد انبار گاه است نه در
داشت ونه کلکین و همه اش «گاه گل»
شده بود مورد بررسی قرار دادند
این خانه که از جمله خانه های متروکه
دشت گلدره است مربوط شخصی
بنام «ملای کته» یکتن از اهالی
آن محل است که تا بستان را در
همان جا گذرانده و در فصل زمستان

آنها ترک داده و به شهر میروند .
عقربه ساعت نزدیک یازده شب
را نشان میداد که راهی پدا خیل
خانه باز کرده ابتدا از ضابط امنیه
ولسوالی میر بچه کوت خواهش
برده شد تا داخل گاه خانه شود ولی
او نسبت معاذیری از رفتن در داخل
معذرت خواست و ضابط امنیه
ولسوالی شکر دره داخل انبار
گردید و بعد از چند لحظه صدا زد
که این است، اینجاست، جسدمقتول
را زیر گاه پنهان کرده اند .
همه داخل گاه خانه شده دیدند
مقتول در خالیکه دست را ستش زیر
سرش قرار دارد و روده ها یش

خارج از شکم در پهلو یش رو به
خشک شدن بود مرمی تفنگچه از
حصه پایانی الاشه طرف چپ تا
شقیقه طرف راستش را سوراخ
نموده بود در زیر گاه قرار داشت
هنوز بو و تعفن فضای خانه را
نگرفته بود، زیرا قتل تازه صورت
گرفته بود .
مقتول به ولسوالی قره باغ
تسلیم داده شد تا دو سیه مربوط
آن تکمیل گردد .
این قتل چگونه صورت گرفت؟
انگیزه آن چه بوده و اعمال قبلی
که با این قتل ارتباط داشته چه ها
است این ها همه سوالاتی بود که
قبل از طرح شدن بناغلی محمد
اسمعیل ولسوال شکر دره بجاوب
آن پرداخته و چنین توضیح نمود :
از مدت ها به اینطرف گاهگامی
اطلاعات مربوط به قطاع الطریق
اختطاف و امثال لهم به ولسوالی
شکر دره میرسید که بعد از اقدامات
ولسوالی با همکاری اهالی فعالیت
ژوندون



محمد صدیق که با اعتراف خودش از نظر پولیس بعنوان معاون قاتل
شناخته شده است .

هاری منجر به آدم کشی شد



پدر میرزا محمد (سمت چپ) که خبر اختطاف پسرش را به پولیس شکر دره داد

دارند می گردد درین میان محمد حنیف که چند سال از خدمت عسکری فرار نموده بود توجه ولسوالی را بخود جلب کرده می خواهند به خاطر روشن شدن واقعه او را احضار نمایند باز هم نتیجه بدست نمی آید ولسوالی شکر دره بیک عمل دیگر که عبارت از فشار آوردن روحی بالای اشخا صیکه با حنیف دوستی داشتند میتوا نند

بقیه در صفحه ۶۰

پدر بی خبر از واقعه شب هنگام انتظار رسیدن پسر خود را میکشد ولی از پسرش خبری نمی شود تا آنکه «ثریا» رسیده و جواز خود را گرفته در حالیکه او را از نبودن میرزا محمد کدام حرفی نمی زند واپس به علاقه داری استتالف می رود چونکه علاقه دار استتالف بالای ثریا و محمد اکبر اشتباه میکند شام تاریک تر میشود و پدر بیقرارانه منتظر پسر خود میباشد تا آنکه بالا خره متقین میشود که پسرش گم شده به پولیس کابل مراجعه کرد و به سلسله راه ولسوالی شکر دره را می گیرد.

واقعه چگونه کشف میشود؟

ولسوالی شکر دره بعد از آنکه در یور را احضار مینماید محل اختطاف را معلوم کرده ولی چیزی بدست نمی آورد و هر طرف هم که به جستجو میبرد دازد نتیجه حاصل نمی شود تا آنکه به ابتکار جدید دست زده و دنبال کسا نیرا که گذشته خراب

صرف کنند هنوز نان را تا اخیر صرف نکرده بودند که دو تن رسیده و از دریور خوا هس نمود تا در بدل پول آنها را تا زیارت «بابه عبدال» برسانند دو پور که می بیند جزء یک نفر سواری دیگر ندارد به خواهش اندو جواب مثبت داده و هر دو شخص با دریور و میرزا محمد رهسپار «بابه عبدال» میشوند قرار اظهار دریور در وسط راه دو تن در حالیکه کیشش در سرداشتنند و در دم موتر ایستاده موتر را توقف میسا زند همزمان با رسیدن اندو نفر دو تن دیگر که در موتر موجود بود نیز امر توقف داده و بعد ایستادن موتر هر چهار نفر شالی را به سر میرزا محمد انداخته در حالیکه دریور را نیز لت و کوب مفصل میکنند از آنجا فرار می نمایند

در یور بدون آنکه به ولسوالی مراجعه نماید به کابل می رود و از این موضوع بکسی حرف نمی زند.

اشخا ص مربوط به این گونه اعمال برای مدتی به خا موشی میگرا نید. روز چهارم قوس شخص که خود را پدر یک «سا زنده» کوچک معرفی میکرد. به ولسوالی مراجعه و از غیابت پسر خود حرف میزد پسر این شخص میرزا محمد مشهو ربه «زنکی» است که در کوچه خرابات کابل زندگی میکند وی که از مونیبه مینوازد با طبیلچی و رقاصه ای بنا مهیای محمد اکبر و ثریا دسته را ساخته و با اشتراک در محافل امرامعاش میکنند.

روز سوم قوس این سه نفر که قبلا بیعانه گرفته بودند تا در محفل عروسی که در استتالف برگزار میشد اشتراک نمایند ساعت ده قبل از ظهر از خانه بر آمد و عزم استتالف کردند دو تن از آنها که عبارت از ثریا و محمد اکبر بود با صاحب عروسی در موتر و نگاه نشسته و میرزا محمد در ماسکو بیچ می نشستند دو موتر یکجا حرکت کرده بسوی استتالف میروند در حوضه کوتل خیر خانه موتر ما سکویچ خراب واز والکاه عقب می ماند بعد از مدتی موتر ترمیم و به سوی استتالف به حرکت می افتند اما چون والکاه خیلی پیش افتاده بود بر موتر ماسکو بیچ



دریور تاکسی بی که در این ماجرا مورد لت و کوب قرار گرفت

مجال رسیدن بان نبود از طرف دیگر از راه بلدان عروس کسی در موتر ماسکو بیچ نبود در یور و میرزا محمد بعد از پرس و پال واپس بطرف شهر به حرکت می افتند چون ظهر بود میخواستند نان را در قلعه مراد بیک

شماره ۴۰



میرزا محمد (سمت چپ) که بوسیله چهار نفر اختطاف شده بود

بد شتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهسوار

از اینجا با ما همراه شوید

کریج عضو باز نشسته ای سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرفینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا باغاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر یونان خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و همشوش فلپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

تشکیلات امنیتی نازی‌ها کار می‌کنند، در ۱۹۴۵ گرفتار شده در حالیکه در این موقع فقط ۱۶ ساله بوده است. با وجودیکه ۳ نفر از جانب مقابل راکشته معهدا سلامت رهاش کرده‌اند. چون شخصی مطلوب بود، و قول داد بعد از این برای آنها کار کند. ولی در هر حال اگر این قول باقیمانده باخیر؟ امروزه باتو همکاری میکند.

لومیس بعدا تمام این مطلب بگارسون دولت ترکی فرمایش داد و باتانی ولدت آنرا هم تا آخر خورد. آنوقت نوبت به کنیا رسید. نوشیدن کریج را با ذوق زیاد تماشا کرد. کنیا خلی عالی بود. او زمین چندین نوع مشروب آن یکی را بدست خود انتخاب کرده بود. درین میانه این راهم از نظر دور نیانداخته بود که کریج اینک برای رفع احتیاج مشروب نمی خورد بلکه تنها برای سرگرمی آنرا بر سر می کشید. لومیس گفت:

تصویر را با خود نگه دار، یک گای از دوسه اورانیز بتو می سپارم. تنها یک مساله است که این آدم شاید این روزها وارد زور بخ شیده باشد. برای عملیات بلاستیک زیر این کار را دزوریخ بهتر از هر جائنجام میدهند. شاید هم دانشگاه سوختگی اورانیز رفع کنند.

آه، ای مرد بزرگ! (خنده قه قاه راسر داد) حال میدانم برای چه مرابان ماموریت انتخاب کرده بی. زیر اعقلت بتو میگوید که دیگری در اینما موریت توفیق نخواهد یافت.

لومیس طوری بسوی او نگاه کرد که گویی ازین سخن اورنجیده باشد و باز هم کنیا را فرمایش داد. کشتی فلیپا که ناکسوس و فلیپا در آن سفر میکردند، دوزخ بعد در «پیر» پهلو گرفت. این یکی از کشتی های قدیمی جنگی بود که بعد از ترمیمات اساسی شکل یک کشتی تفریحی و مسافری را بخود گرفته بود. شاید در دنیا ده یادآورده کشتی دیگر نظیر آن پیدا میشد که سه‌تای آن به سرمایه داران بزرگ یونانی متعلق بود. بدنه های آن مثل آفتاب میدرخشید. طنابها، و گلهها و تصام

و بعد با او ازدواج نمود و باغاطر او در واقع دست به آتش فروبرد. تو اگر در ماموریت خودت موفق نشوی او مطلقا جانب تبااهی سوق خواهد شد.

من اولتر کدام یک شان رانجات بدهم؟ آه، آن دیگری تومر بوط است. دوزار این روزها یک رئیس جدید امنیه وجود دارد.

(در حالیکه یک عکس رابه کریج نشان میداد) نگاه کن مردی پاموهای زرد و لاغر اندام با چشمانی تنگ و نگاهش نافذ. در شان فرستش دانشگاه سوختگی دارد. انگلیسی را خیلی خوب صحبت می کند. مدتی در لندن کار میکرده. در سرویس خصوصی، میدانی این چه معنی میدهد؟

خوب، بگو یک قاتل؟ آری. تمام معنی و آنهم خیلی خطرناک ولی تو او را اداره و رهنمایی خواهی کرد. ما نشان انگشتش راهم گرفته ایم.

لومیس در حالیکه می خندید، کریج پرسید: از کجا بدست آوردید؟ طبعا از دوستان است. آیدوسیه او راهم بشما داده‌اند؟

مگر ما با آنها دوست نیستیم؟ حالا توانی کرده ایم که در دنیای بزرگ ما هر دو میتوانیم اراحتی زندگی کنیم. هر کس سهم خود را میتواند بردارد.

آه، پس تو خیلی چیزها را در باره او می دانی.

همینطور است. سال گذشته ما دنبال او بودیم. گاریر سون معشوقه او را قبل از اینکه بجایزه بیاورد، گیر آورد. دختر سوگ همه چیز را که میدانست، گفت: دشمنان ما طبعا ازین موضوع خبر ندارند.

آن دختر چه شد؟ مردک او را گشت بدون آنکه فکری بکند. کریج واقعا ایتمرد خیلی سنگدل است. کریج نگاه دیگری به تصویر الگنده گفت: خیلی به آلمانیه شبیه است. لومیس جواب داد: آلمانیه در

نوبت او هم خواهد رسید. لومیس اینرا به لجه شخصی ادا کرد که خیلی بخودش مطمئن باشد. کریج دوباره بحث رابه آغاز صحبت کشید: شکل خوردی که روی پارچه سیروامیک دیده میشود، تقریبا روی تمام البسه و زینت آلات «سلینا» نیز موجود بود.

یعنی چه شده؟ حرف اینست که سلینا خیلی راجع بوضع حرم بمن معلومات داد. آنهم چنان باحرارت و شوق که گویی عاشق هروچیز زمین آنجاست. فقط در مورد کوهستانها کمتر می فهمید و این راهم خودش توضیح کرد که از کوه هامیترسد و آنرا شوم میداند.

خیلی خرافاتی پوزه. کریج بدون آنکه بروی خود بیاورد، ادامه داد:

سلینا گفت که در آن کسوه ها چیزی نمی روید. خشک و غیر قابل ذوق است. ولی در میان وادیهای آن میشود دست بکاری زد.

انجا طبقات نرم سنگ وجود داشته و قبلا مردم از آن استفاده میکرده‌اند ولی اخیرا کلی ترکش گفته اند.

شاید سنگ تمام شد. نه، عقیده دارند که پرداختن به آن سنگها نخواست داشته و باعث مرگ و میرهم شده است. سلینا گفت هر کسی که به آن سنگها دست میزد به بیماری نظیر جلدام حتی خیلی بدتر از آن گرفتار میشده و بعد میمرد است.

آیا تو این او را در رومان زیاد خوانده ای؟ بدین ترتیب لومیس نشان داد که این موضوعات از نظر او زیاد جدی نیست ولی کریج مطمئن بود که او حتی یک کلمه از اظهارات او را نانشیده نگرفته است. بعد با خود فکر کرد، بگذار همینطور باشد و دیگری آنرا بدست بیاورد. روی این نتیجه گیری پرسید:

میل داری از آن صرف نظر کنیم؟ چرا صرف نظر؟ چیزی را که تاکنون آغاز نکرده بی. اما اصل مطلب اینست که ذهن تو باید بیشتر به قضیه ناکسوس متوجه شود.

کریج تگاهی به اطراف خود افکند. مشتریان رستوران خیلی معدود بود و نزدیک ترین فرد به او در فاصله کمتر فاصله داشت. کریج گفت:

خوب رئیس! حالا کمی از مستر ناکسوس صحبت کن.

اسمش فلیپاست. ولی بیشتر او را فلپ صدا میزنند. موهایش طلایی، عضلاتش موزون و متناسب، نه چاق و نه لاغر و تاجاییکه موزون و متناسب، نه چاق و نه لاغر و تاجاییکه میگویند رنگ پوستش هم مثل قیماق است. لومیس جمله آخر را در حالیکه مثل روباه خنده مزورانه بی کنج لبش دیده میشد، ابراز داشت. و بعد ادامه داد:

به مواد مخدره معتاد است و یقینا هیروئین مصرف میکند. ناکسوس قبلا او را تداوی کرده

ملحفات آن سپید و چشمگیر بود. یک هیلی کوپتر نیز برآه داشت. حوض شنا، سه قایق نجات، یک اور کستر خوب پنج نفری نیز در جمله سایر لوازم ضروری آن دیده می شد. تمام عمده آن انگلیسی بودند و تنها یک نفر ملاح سوئدی که در یک کشتی مسافر بوی بزرگ کار میکرد با گرفتن پول کافی بکارکنان یات پیوسته بود. سایر کارکنان از میان خوشبوندان و نزدیکان ناکسوس گزیده شده بودند.

ناکسوس این کشتی را بی اندازه دوست میداشت زیرا متعلق به زن نازنین او بود. کریج در یکی از کافه رستورانهای ساحلی نشست و ورود فلیپا را به بندرگاه تماشا میکرد. در پرتو خورشید به حدی خیره کننده سپید و درخشان می نمود. بسیار زیبا بود و این زیبایی کشتی تفریحی فلیپا را اساس ساختمان جنگی ظاهر آن افزونی می بخشید. سرعت سیران در حدود ۳۰ میل بحری تخمین میشد و آنقدر قدرت داشت که در فصول طوفانی اطلانتیک شمالی هم در آن دریاسفر کند. کشتی توقف کرد و باسر و صدای زیادی لنگر انداخت.

گارسون که پهلوئی کریج ایستاده ورود و توقف فلیپا را می نگرست بدون آنکه از او سوال شود، گفت:

این یات ناکسوس است. چه کشتی زیبایی است، نیست؟ آری خیلی زیباست. مثل یک قصر است. در میان آن یک فامیل بزرگ اشرافی بغربی میتواند زندگی آرامی داشته باشد ولی از نظر ناکسوس فقط یک جثه ظریف جواهر است.

آه، اینطور؟ همش از نظر ناکسوس یک الماس بی نظیر است. او هم مثل این کشتی سپید و خیره کننده است ازین جهت ناکسوس این زیبا را برای او هدیه کرد. یک چیز را برایت بگویم؟ واقعا این زن ارزش را دارد.

آیا تو او را دیده ای؟ آری. یکبار ازین جامی گذشت. یک نگاه مختصر به او افکند و بی آنکه خودم بدانم از فرط هیجان شاعر شده بودم. یک قایق زیبا و موتور دار، از ساحل جدا شد، بسوی یات حرکت کرد. گارسون ادامه میداد:

فوق العاده زیباست. وقتی ناکسوس وارد شهر می شود همه برای دیدن او سراسیمه میشوند. درین میانه همه کس را می یابی از خیاط ها گرفته تا دکترها، روزنامه نویسا و دولتی ها همه برای دیدن او بیتاب میشوند. همینکه تاریکی بر بندر نازل شد، یک «موتور بود» بسرعت جانب ساحل حرکت کرد و راننده با مهارت تام آنر بعد چند لحظه نزدیک قهوه خانه پارک نمود. یک نفر دریا نورد که سراپا سپید پوشیده بود، از آن ساحل پرید و در بوی بسوی کریج پیش آمد:

مستر کریج؟

همینکه کریج با اشاره سرجواب مثبت داد، دریانورد به او سلام گفت و بعد خم شد . بکسبای لباس کریج را برداشت . گارسون که با جرت این جریان را تعقیب میکرد، پرسید :

- شما ملکه این کشتی را می شناسید ؟
- نه من با آقای ناکسوس آشنا هستم .
گارسون خندید و گفت :

- هالیستوس با افزودنست . کمند هالیستوس را فراموش نکنی ها ! همه ما ممکن است بدان گرفتار شویم حداقل برای یکمرتبه .

کریج به قایق موتوری جست زد و لحظه ای بعد بطرف زندگانی لوکس حرکت نمود . هنوز چند دقیقه نگذشته بود که بندرگاه و شهر «پیره» در عمق مه و تاریکی از نظرش ناپدید گردید . چراغهای کشتی فلیبا روشن بود و مثل نقره میدرخشید . «موتوریوت» آهسته شد و به نزدیکی که در دیده کشتی دیده میشد پهلوترفت . عرشه تاریک و آرام بود . کریج به اهستگی بالا رفت و همیکنکه پایه سطح کشتی نهاد آواز اورکستر که پیشرفت . مینواخت سماعه او را نوازش داد . پیشرفت . گارسون با چپ و راست سرویس می کردند و صدای بهیژدن گیلای سلامتی ها، به گوش میرسید . ناگهان آوازی بلند و تحکم آمیز مثل تیری موزیک را قطع کرد و فریاد زد :
- جان ! ده سال در کدام چنین های سیاه بسر برزی ؟ به کشتی خوش آمدی .

کریج بسوی صاحب صدا و مالک کشتی برگشت . اریستیدینس نا کسوس چون مجسمه انسانوی بود . اندام درشت و ورزیده اش ثابت میکرد که این عضلات برای برداشت چنه بی چنان، آفریده شده اند . دهان بزرگ، بینی بلند، پیشانی پهن و چشمهای خاکستری رنگ وسیع تمام آرایش صورت او را تکمیل میکرد . معلوم می شد این ساختمان توازن وجودی آنقدر نیرو دارد که هر چه را آرزو کند، بدست بیاورد . در هر حال معلوم بود که اکنون فرصت گوش دادن فرا رسیده است .

قبل از جنگ عمومی دوم، ناکسوس یک دریانورد عادی بود . پدر و مادرش برای او جزیک قایق کهنه چیزی به ارث نگذاشته بودند . در اتریش پایان ناپذیر خود ناکسوس در طرف یکسال دارای خود را از یک قایق به سه قایق بالا برد و بعد پنجسال صاحب چندین کشتی متوسط و موتوری شده بود .

وقتی جنگ آغاز گردید تمام کشتیهای خود را به انگلستان برد و بعضی آن کشتی های مجبوتر و مودرن تری بدست آورد و از آنجا به امریکا رفت .

در امریکا کشتی های خود را بگرو گذاشته با پولی که بدست آورد در امریکای جنوبی بکار تفحص نفت مشغول شد . بعد با سرمایه کافی در فلوریدا اراضی وسیعی را خریداری کرد طبعاً با تعدادی کشتی های نسبتاً بزرگ و نیرومند .

روز بروز بر تعداد کشتی هایش افزود و می شد از حمل و نقل سربازان و سایر مواد از امریکا به اروپا پول سرسام آوری میگرفت و هر کشتی او که غرق میشد تاوان هنگفتی دریافت میداشت . بعدها هم سرمایه بزرگ خود را در شرکت نفت «آبریت ایل کمپنی» فعال کرد و بدنبال همین ارتباط و شبکه وسیع فعالیت ، پنج فیصد محصول نفت شیخ نشین کوچک و گمنام زارب به او تعلق یافته بود و جریان این مایع سیاه ولی حیاتی بسرای دنیای ماشینی بچیپ او، ثروت هنگفتی را روز بروز افزایش می داد :

کریج بانگامی که بسرایای وجود او و عضلات تابیده و نیرومندش افگند، سن او را در حدود پنجاه سال تخمین زد . یک مرتی سپید و پطلون سیاه که با مو های مانی و برنجش تناسب خاصی داشت، لباس لوکس شبانه او را تکمیل میکرد . بیش از آنکه کریج جواب تعارف اولی او را داده باشد، ناکسوس دوباره به صدا درآمد :

- بگو به بینم در قهر کدام چنین بودی ؟

- در انگلستان . مشغول جمع آوری پول بودم . بعد از فراهم ساختن کمی پول از طریق قاچاق به اهتگری دست زدم و اینک در اختیار شما هستم .

- درینصورت همه را بیکار های مادی و دنیایی مشغول بوده ای ؟
- ناچای ممکن بگردش و سیاحت نیست برداختم . سیاحت را دوست دارم . راستش از اینکه مراد دوباره پیدا کردی و اینجا بهم رسیدیم ، خیلی خوشحالم .

- همینکه شنیدم در یونان هستی، فوراً باین سو حرکت کردم . فلیبا نیز بسرای آشنایی با تو بیتاب شده بود . هر جا باشد الساعه خواهد آمد . بیایدیگر آن آشنا شو . زیر با زوی کریج را با دستهای نیرومندش گرفته، او را میان مهمانان برد و با همسان صدای غرورنده اش گفت :

- خانمها، آقایان ! بادوست من جان آشنا شوید .

همه بسوی او متوجه شدند . از سیمای شان پیدا بود که در کشتی به آنها خیلی خوش میگذرد و مثل اینست که در کت و آرزو سن ویلی گمان یا ایگنز در تفرجگاه های شماره یک زندگی میکنند . در میان آنها کسانی که اندکی شنا یاد داشتند ، یا بهاهیگری علاقمند بودند، کم و بیش دیده میشدند ولی مسلماً آنها بیکه زیاد مینوشیدند زیاد بودند . ناکسوس همچنانکه برای تزئین خلاهای دیوار سالون کشتی خودش بسهولت تابلوهای گوناگون تهیه دیده بود، در انتخاب و گرد آوردن این گروه خوشگذران نیز گویا دچار مشکلی نبوده است . کریج در میان آنان بایک کت فرانسوی کاملاً ناشناس، یک ستاره ایتالیایی و یک اصلزاده انگلیسی تعارف کرد و بعد هم سلامی بگروه باقیمانده افگند .

درین میان ناکسوس یک گیلای و سکی پرازیخ برای او حاضر گردید و بیکران صدازده میتواند خود برای خودشان سرویس کنند که البته برای آقایان خالی از تعجب نبود و برای کریج موجب نوازش غرور اومی شمسد . ناکسوس گفت :

- هیچ چیز را که مهم باشد، فراموش نمیکنم . نگاهی به اطراف خود افگند افزود : حتی لباس پوشیدن این خانمها را . ولی این وقت زیاد را در بر میگیرد .

- انتظار کشیدن بهترین موضع گیری

است . یعنی مثل یک آدم متاهل صحبت کردم . من هیچ به این مساله عادت نمیکنم . همیشه فراموشم میشود .

دختر سینهایی اندکی روتش کرد . کریج از او پرسید : خوب باین ترتیب ما عازم کجا هستیم ؟

دختر در حالیکه سعی کرد خنده بی بر لب بیاورد . با صدایی لرزان جواب داد :

- مگر شما نمیدانید ؟
کریج ازین جواب حدس زد که این سوال برای خود خانم نیز گنجگاوای انگیز خواهد بود ولی اینبار بجای کریج ناکسوس جواب داد .
- برای کریج فقط گردش و سیاحت دلچسب است، نه جائیکه باید برویامیروود .

اصلزاده انگلیسی از کریج پرسید :
- مگر شما بجائیکه میرویم علاقه نمیگیرید ؟
- نه دیگر خسته شده ام .
کونت فرانسوی گفت :

- ولی من تا هنوز شروع نکرده ام . ستاره سینهایی به سیک خاص ایتالوی هاشانه بالا افگند . نزدیک سه ثانیه بدنش مرتعش بود که این از نظر کریج نپخته نماند . مدلل گفت :

- ماه وینس میرویم .
- این خیلی خوب است .
کونت پرسید : وینس را بلدید ؟
- کمی .

اصلزاده داخل صحبت شد .
- جای بسیار بسیار قشنگی است . اما بطور وحشت آوری انسانرا خسته میکند . تمام مناظر آن مثل یک فلم سینماییخواخت است .

ستاره سینه گفت : واقعا راست میگوید مخصوصاً برای من که در آنجا خیلی از قلمبها را بازی کرده ام .

کریج نیز با خود فکر کرد : من هم همانطور هنوز نوزده ساله بودم که با نازیبها که قصد داشتند بلر را منظر کنند، در افتادم و موفق شدم از آن جلوگیری کنم . افراد آنان حتی جوانتر از من بودند . علامه خاز آهستین داشتند و دوتو از همان به بعد آن خسار را گرفته و بدیوار دفتر خود نصب کرده بود . بعد با صدای بلند گفت :

- میخواستم آن ساعت بزرگ را تماشا کنم . ساعتی که دوتو روی برج آن بالا شده میخواستند غرقه های آنرا بشکنند .

اصلزاده گفت :
- ولی بهترین آثار از کار پاسیونها ست . در این میانه چند عدد از مانتی گناینز وجود دارد .

و بعد تا طلوع ماه راجع به انار کار پاسیونها و مانتی گناینز صحبتی طولانی کرد . ناکسوس هنوز هم منتظر خانمش بود . وقتی اوبختی را راجع به اختلاط رنگها در تابلوها آغاز میکرد، صدای ناکسوس تمام صحبتها را قطع کرد : «عزیزم، کجا اینقدر معطل شدی؟» زنی روی آخرین پله های زینه نمایان شده بود . ناکسوس بسوی اوشتافت آن لحظه و آن صحنه یعنی برخورد ناکسوس با زنی در حافظه کریج گویی نقش جاویدان برای خود گزید .

فلیبا لباسی نقره بی رنگ بر تن داشت . این لباس ابریشمی نفیس و دست یافت در پرتو نور ماه به او شکل خیال انگیز، رویایی و خیره کننده بخشیده بود . سرپای اندام ظریف و برانزده اش بی معابد از دست میبرد و رفتار کبک و آرش دیوانه کننده بود . در آن لحظه رویایی بهترین مثل آن پریان افسانوی شده بود که دستگهای تلویزیون، شبزادگان و میلیاردرها سعی میکنند با صرف میلیونها دالر آنانرا از جنگ هالیوود بریاوند و در انحصار خود در آورند . کریج شنید که اصلزاده به کونت میگوید : «اینکه صبر کرده تا ماه طلوع کند و بعد حاضر شود ، نهایت زکات او است .»

بعد فلیبا با زوی ناکسوس میان جمع مهمانان رسیدند و پرتو چراغهای رنگارنگ آنانرا در بر گرفت . آنوقت کریج بجای معصومیت اولی که در سیمای او تشخیص داده بود، زیر قیافه آرام فلیبا، ذهن گنجگاو دقیقی را یافت که خیلی به طرز رفتار و رفتاری «تسا» شباهت داشت . لومیس حق بجانب بود معلوم میشد این زن خیلی رنج کشیده است .

ناکسوس وقتی بجمع مدعوین نزدیک شدند رو به سرش نموده گفت : «عزیزم، میخواستم تراه جان کریج دوستم معرفی کنم .» زن جوان بدون لحظه ئی تامل دست بسوی کریج دراز کرد . دستهایش کمی سرد و عرقناک بود . انگشتانش ظریف اما پر قوت معلوم میشد . مجموعه وجود او یک زیبایی تسخیر کننده و اطمینان بخش را نشان میداد و کسی هم که میخواست مالک چنین مجموعه نفسی باشد، طبعاً بایستی قدرت کافی میداشت . آنقدر قدرت که حتی بیم مرگ را باید بدل راه نمیداد . فلیبا بالحنی دلنشین گفت :

- آقای کریج، از آشنایی با شما خیلی خوشحالم .
- افتخار میکنم، خانم ناکسوس .
ناکسوس، خنده مسرت آلودی کرد و گفت :
- آری . آقای کریج و خانم ناکسوس .
شمان و نفر برای همدگر تان فقط جان و فلیبا بوده میتوانید، همین کالیست .
بعد با هر دو دست قوی خود فشاری به ردوی آنها وارد کرد تا بهم نزدیکتر شوند . فلیبا گفت :

- واقعا، اینطور بهتر میشود .
و کریج افزود :
- منم این پیشنهاد را ترجیح میدهم .
گارسون گیلای مشروب را نزدیک آنها نگه داشته بود . ناکسوس یکی از گیلای هارا برداشته به زن داد . هر دو جفت مناسبی به نظرمی آمدند چنانکه اگر از هم جدا میشدند، هر دو وجود نداشتند .

اصلزاده گفت : «خیلی زیباست، نیست؟» کونت به آوازی مثل سرگوشی جواب داد :
- اگر با چشم خود نمی دیدم باورم نمی آمد .
دختر سینهایی با زهم ناراحت شد ولی در خود توان قدرابری با این واقعیت را ندید . کونت گفت :

- راستی، ما راجع به وینس صحبت میکردیم .
و اصلزاده تأیید کرد :



ستاسی دور خنی ستر یا علت خه شی دی؟ د خینو ستر تیاؤ علت تر اوسه پوری نه دی موندل شوی

د ستریا تشخیص په رښتیا سره
گران کاردی که زړه دنارو غیو
د تشخیص دپاره الکترو کار دیو
گرام او د ماغزه دنارو غیو دپاره



په ښاری ژوند کی چه د نقلیه
وسایلو له امله شورا وز وږ پیدا
کیری ،د انسان دپاره ستر یا
پېښوی .

ژوندون

خواصل مطلب د همدغی کلمی یعنی
(ستر یا) په باره کی ؤ .
آیا د ستریا احساس یو ډول
ناروغی ده ؟ ... که څه هم په ډاکتری
قاموس کی په دغه نامه کومه ناروغی
نشته ، خو نشی کیدای چه هغه یوه
کیسه وپولو ځکه چه ستر یا هغه څه
ده چه موجوده ده او خلک هغه
احساسوی ، که هغه څخه رنج وړی
او شکایت ور څخه کوی .

په حقیقت کی ستریا او د زړه
کمزوری او له حاله وتل هغه څه دی
چه انسان د جسمی او روحی پلوه له
له خپل طبیعی حالت څخه راباسی او
هغه پکو کوی . د دغه کانگرس له
برانیستلو څخه څه د پاسه پنځه
کاله تیریزی مگر په دغه وضع کښی
کوم وړو کی بدلون نه دی پیدا شوی .

هغه کارچه دسپری د علاقی او ذوق سره سم

وی ، لږه ستریا پکښی احساسیږی .

په هغو کسانو کښی چه بایسکل سپرلی

کوی ستریا او د اعصابو کمزوری دنو رو

خلکو په نسبت دوه چنده لږه ده .

د ۱۹۶۶ کال د سپتمبر په میاشد ،
کی د ډاکترانو او د روحی ناروغیو
د متخصصینو بین دلملی کانگرس
خپله دریمه غونډه جوړه کړه چه په
زرگونو تنو ډاکترانوروح پیژندونکو
او علاقه لرونکو کسانو پکښی گهون
کړی ؤ دوی په دغه غونډه کی راتول
شوی وو تر څو د (ستر یا) زمونږ
د معاصرې پېړی ددغه زرگون لرونکی
خبری د بلا په باره کسی خپرنی او
خبری وکړی او هغه ترکتی لاندی
ونیسی .
شک نشته چه دوی په ساده ژبه
خبری اتری وکړی او هغه ترکتی لاندی
او نا آشنا توری د عادی خلکو په
غورونو کی زیات اوریدل کیسری



کله کله د شپي له خوا زیات کارچه د بی خوبی سبب کیری ستر یا منخ ته راوړی .



په آزاده فضا کې پلي گرځيدلي په تيره بيا د هغو کسانو د پاره چه د بنکار سره زياته علاقه لري ، ورځني ستر ياوي له منځه وړي .



د ثقلیه صنایعو سره دانسا ن رابطه زیاتره دستر یا علت دی .

الکترو انشغالو گرام شته د دغه حالت د پاره تر اوسه د ستر یا سنجوونکی آله نه ده اختراع شوی او ډاکتر نه پوهیږي هغه ناروغ چه د ده په وړاندې ناسست دی او نه خپلو نارامیو ، ډارونو ، د زړه د کمزوری او له حاله وتلو څخه شکایت کوي ، آیا د یوه روحی احساس خننه په عذاب دی او یا په رښتیا سره به یوه راز جسمی ناروغی اخته دی که هر

هغه ناروغ چه د زړه د کمزور تیا او له حاله وتلو څخه کوکاري کوي ، په روحی ډله کې وگڼل شي ، آیا د غه خطر نشته چه هغو ناروغیو ته به امر نه وئشي چه په ځینو کې رښته خغلولی ده ؟ د دغو دوو ډلو د پیرندلو د پاره یوازی یوه لار شته او هغه له ازموینځیو څخه مرسته اخستل ده که څه هم په دغه کار سره د ناروغ ویره او نارامی زیاتیری مگر هیڅ ډاکتر

پورتنی غدی په ترشحي نیمکرتیا وړ اخته شویږي پروفیسر (لوسون) د دغې ناروغی نښې داسې څرگندی کړیدی : (ناروغ گه پېڅ چه له خوبه راپاڅیږي له همدې امله نشي روغ او خوشحال دی ، مگر په ورو ورو ده ته ستر یا پېښیږي او کولای چه په کار او کوشش لاس پوری کړي .)

ځینی خلک له ډوډی خوړلو څخه وروسته د صف و خوب وړلو احساس کوي په دغه برخه کې پروفیسر (لوتون) د کلسترول او نورو غوړو

باید هغه له یاده ونه باسي د یسری جسمی ستر یاوی د سختو ناروغیو لکه د یوی عفونتونه د څگر د پړسوب او عفونی مونو کلیوز په وروستیو مرحلو کې لیدلی کیږي او په دغسې یو حالت کې استراحت لازم دی او که دناروغی د ثقا همت دوره لنهه شي دغه ضعف او بیحالی به تر او ب د ی مودی پوری پاتی شي .

د داخلی غدو هور مو نو نو د از مونی او اندازی د خستلو له لاری به دی پوهیدای شو چه د دغو غدواتو په عمل کې اختلال شته که ستر یا زیاته او کمزوری او بیحالی پکې څرگندی ، فکر کیدای شي چه

پاتی په ۵۷ مخ کې

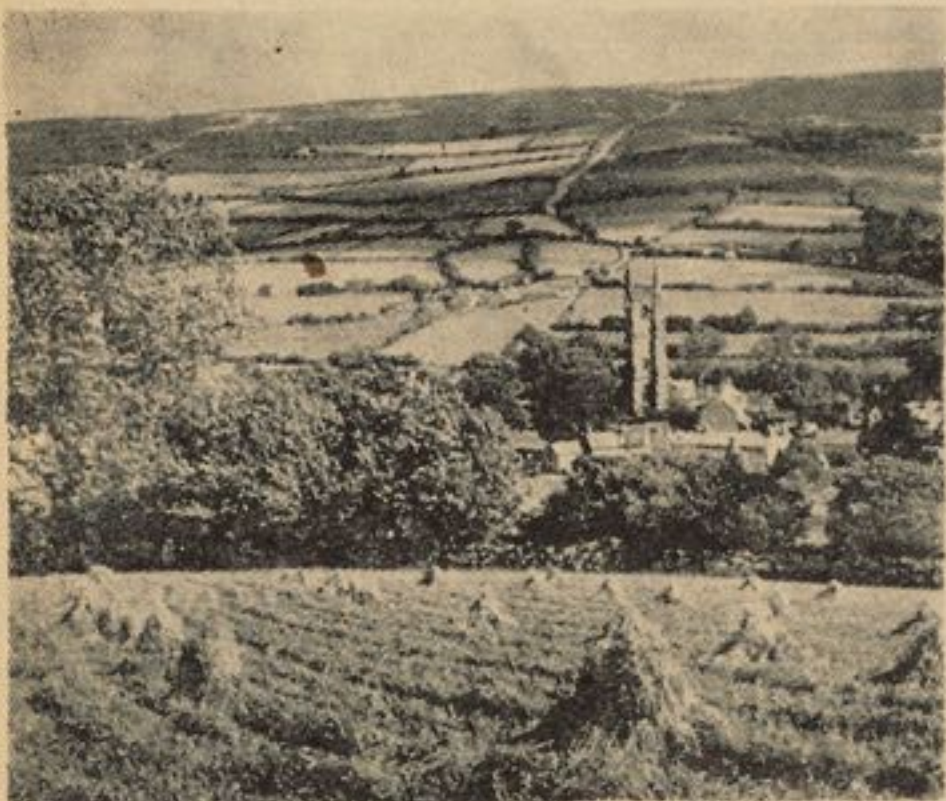


بنماری ژوند چه شور او زوږ ورسره یوځای وی ، دانسان د پاره د ستر یا دمنځ ته راتلو وسیله ده . شماره ۴۰

پارک‌های ملی

ترجمه رهپو

یلوستن - اولین پارک ملی جهان... صدسال
قبل در ایالات وایمنگ و مونتانا آمریکا
بوجود آمد.
در انگلستان و ویلز اکنون ده پارک ملی وجود
دارد.



پارک ملی دارنمود که در آن کلیسای زیبای قرن پانزدهم حفظ شده است

بنام بانف در سال ۱۸۸۵ بیان آمد. مردم «از طرف کانگرس تبدیل
مانند یلوستن این ساحه داری چشمه شد.

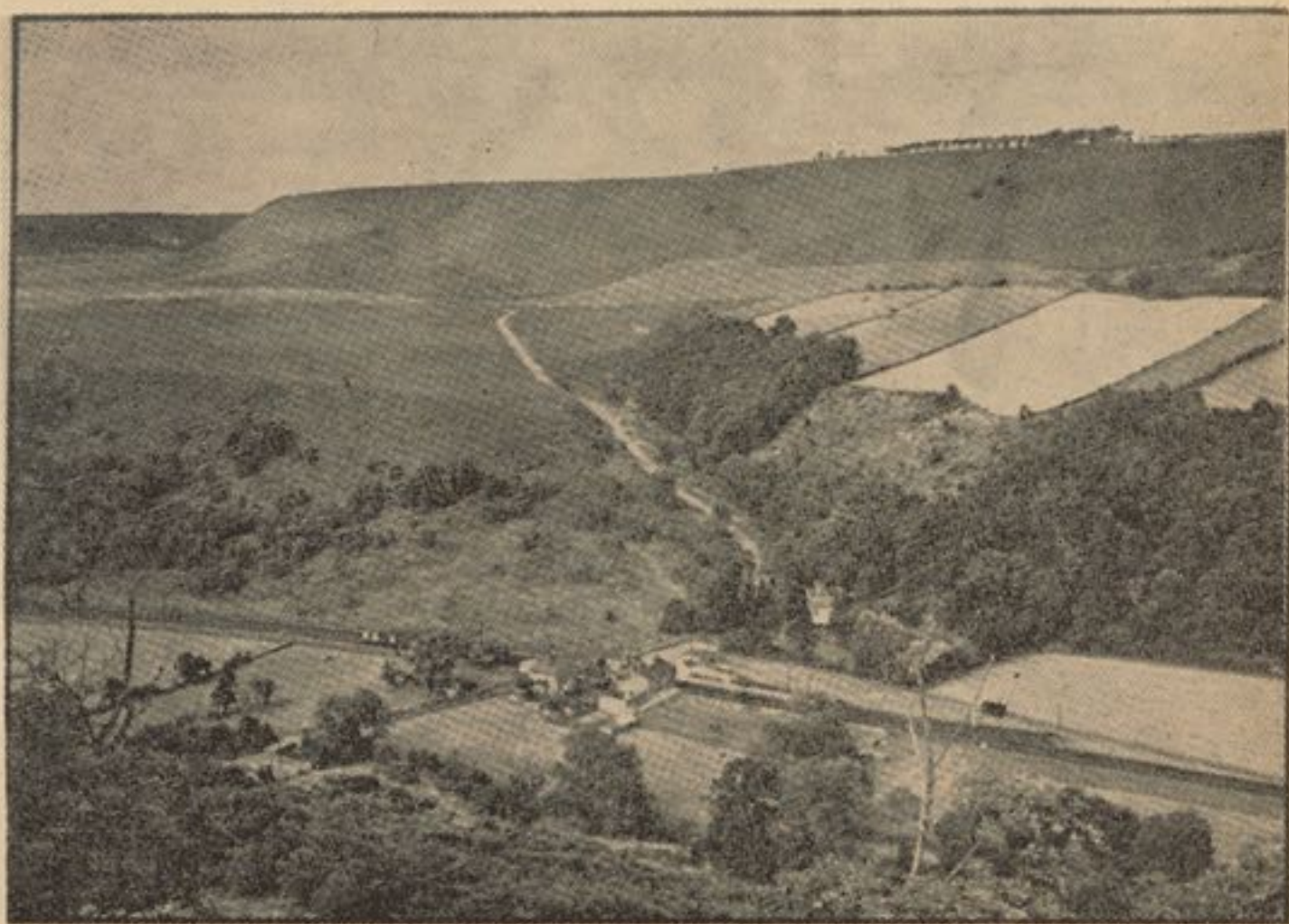
های آبگرم و مناظر زیبا ست. روی همین مفکوره بود که در
سال ۱۸۳۲ چشمه های آبگرم در کاسناس به محل برای حفظ صحت

در ازای این صد سال زیاده از ۱۰۰۰۰ محل برای پارک های ملی
در آمریکا قبول گردید ولی با آغاز قرن نهم سر زمین انگلستان و
ولز توسط مهاجران استخراج منابع معدنی و نتایج انقلاب صنعتی
به ویرانی کشیده شد. بهمین دلیل بود که در سال ۱۸۸۹ رهبرمانچستر
گاردین از دولت خواست تا ساحه دریاچه هارا ملی اعلام دارد. تا به
این ترتیب اولین گام برای حفظ این محل از تشبثات اقتصادی
برداشته شود.

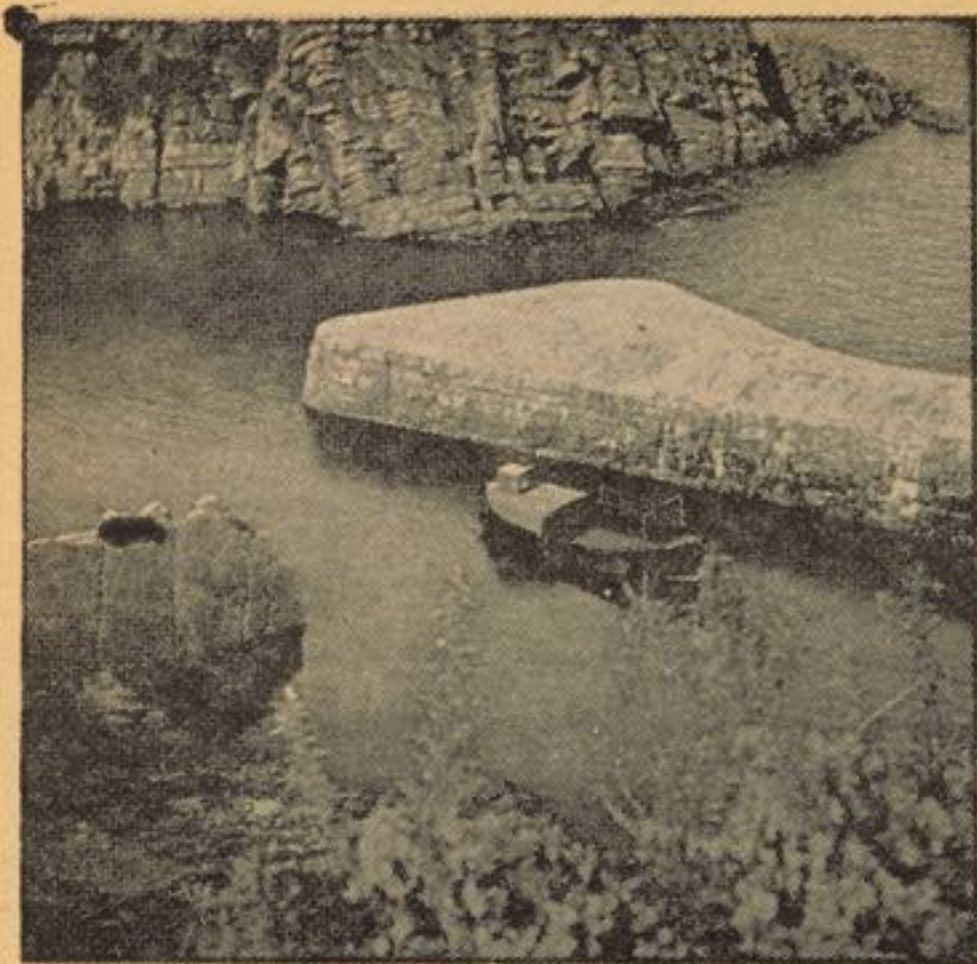
در طول پنجاه سال این جنبش اوج گرفته و اکنون سعی می شود
تا برخی از کوه ها نیز به پارک ملی تبدیل گردد. روی این دلیل پیشنهاد های
طی سال های ۱۹۲۴، ۱۹۲۶، ۱۹۲۷ در پارلمان بمیان آمدولی از آنجاییکه
در آنوقت اکثریت نمایندگان پارلمانرا سوداگران میساخت آنان تحت
عنوان «دولت سوداگر» این پیشنهاد هارا خنثی نموده و بدان
ترتیب اثر ندادند. ولی روز بروز افکار عامه در اینمورد شکل جدی
گرفته و در سال ۱۹۳۲ یک درخواست که در آن نظر بسیاری

در سال ۱۸۷۲ کانگرس امریکا قانونی را گذراند که بموجب آن یک بخشی از ایالت وایمنگ و حصه از ایالت مونتانا به پارک ملی تبدیل گردید. در این قانون چنین آمده است که: «پارک عامه ای یا سرزمینی برای خوشی و سرور مردم به میان آمد.» این یلوستن پارک بود. این پارک برابر وسعت هفت پارک انگلستان می باشد. طبق این قانون از جاگزین شدن با شندگان جدید

جلو گیری بعمل آمده و مسئولیت نکه داشت آن به عهده وزارت داخله تعلق گرفت. این بخش، کسره تلاش های دو نفر امریکا می است که آنان زیر تأثیر زیبایی ساحه واقع شده و به این نتیجه رسیدند که برای جلوگیری از ویرانی آن توسط مهاجرین دست به اقدامات بزنند. این ایده و نظر بزودی به کانادا نیز سرایت نموده و در آنجا پارک همانندی



ایشم یکی از پارک های ملی که مورد استفاده همگان است



ازین آبها هرکس میتواند برای شنا و کشتی رانی استفاده کند

میدهند در حالیکه این کار نادرست
 ودور از روحیه يك پارک ملی است.
 وبه این ترتیب مالکیت خصوصی در
 درون این پارک های ملی مشکل
 بزرگ دیگری را ایجاد نموده که
 تاکنون راه حل درست نیافته است.
 بقیه در صفحه ۴۷

غرب انگلستان و ولز قرار دارد .
 وقتیکه يك ساحه برای پارک انتخاب
 میشود دیگر کسی حق ندارد بر آن
 مهر مالکیت بزند. در بخشی از پارک
 های ملی عده ای از مردم هم چنان
 زندگی روزانه و عادی خود ادامه

ساحه های وسیع زیبا و به صورت
 نسبی دارای حیوانات وحشی رامی
 توان به صورت زیر دسته بندی
 نمود .

۱- زیبایی يك محل باید حفظ
 شود .

۲- زمینه هوا خوری و گردش
 در هوای آزاد برای مردم آماده
 شود .

۳- حیوانات وحشی ، تعمیرها و
 جای ها بیکه از لحاظ معماری
 ارزشمند است نگه داری شود .

۴- از آن ها به صورت اساسی
 کار گرفته شود .

در گزارش او ده جای بحیث
 پارک های ملی نشانی شده و مشکلات
 این محل ها نیز گنجانیده شده
 بود .

در سال ۱۹۴۵ ، به اساس گزارش
 دوور کمیته جدیدی تحت ریاست
 اتر هوب هوس بمیان آمد. این
 کمیته طی گزارش در سال ۱۹۴۷ ،
 طرح برای ایجاد پارک ها ریخت که
 این ترتیب پارک های کنونی انگلستان
 بوجود آمد. بخش زیاد در شمال و

مردم انعکاس یافته بود ترتیب شد،
 نبرد با کهنه گرایان در گرفت و حتی
 تعداد هم زندانی شده و به چند
 سال حبس محکوم شدند. حتی این
 موضوع بار دیگر داخل اجندا ،
 پارلمان شد ولی بخاطر آرا کم هم
 چنان دست نخورده باقی ماند .

تا اینکه در سال ۱۹۳۹ شکل
 نوی بمیان آمد. در آن زمان کمیته ای
 تحت رهبری جستس اسکات تشکیل
 شد و سپس در سال های ۱۹۴۲ و
 ۱۹۴۳ وزارت خانه جدید بنام وزارت
 شهر و ده بمیان آمد و این امر به آن
 تعلق گرفت

وزیر جدید اعلان نمود که از
 مهندس معروف جان دوور خواسته
 است تا این موضوع را مطالعه
 نموده و مشکلات ایجاد پارک های ملی
 را در انگلستان و ولز به صورت
 دقیق ارزیابی نماید. گزارش این
 مهندس در تاریخ ایجاد پارک
 های ملی جای بزرگی دارد زیرا در
 آن بررسی هم جانبه از این موضوع
 شده بود او در گزارشش نوشته
 بود که :



يك منظره از پارک ملی ایكه زیبایی زیاد دارد

انکشاف تدریجی موسسه نسوان در لشکرگاه

کودکستان این شهر برای پذیرش تمام
اطفال از هر طبقه اجتماعی آماده است.
موزیمی برای نگهداری انواع دوخت های
قدیمی تاسیس میشود.



بیغله حدیثه آمره موسسه نسوان لشکرگاه

زنان کشور ما در سالهای اخیر
توانسته اند در فعالیت های اجتماعی
سهیم قابل ملاحظه ای بگیرند ،
البته وقتی میگویم سهیم قابل ملاحظه
بدان معنی نیست که زنان از تمام
حقوق خویش بر خور دار شده اند
بتناسب زمانیکه زنان در چهار
دیواری خانه محصور بودند امروز
میتوان با مشاهده تلاش های زنان
در امور اجتماعی به فردای روشن شان
امید وار بود .
اولین بار زنان در زمان صدارت
بنیاعلی محمد داود رهبر ملی و
رئیس دولت کشور ما به اراده این

مرد بزرگ توانستند نهضت های
خود را پی ریزی کنند .
کم کم زنان از بند چادری خلاص
شدند و توانستند در ادارات و
موسسات شامل کار شوند و عملاً
داخل اجتماع گردند .
از جمله موسساتی که بیشتر با
زنان سر و کار داشته نهضت های
زنان را منسجم میسازد و از حقوق شان
دفاع می نماید ، موسسه نسوان
است .

موسسه نسوان کابل نمایندگی هائی
در اکثر ولایات کشور دارد ، اما
موسسه نسوان در شهر لشکرگاه
که درین راپور از آن صحبت خواهیم
کرد بدون ارتباط با موسسه نسوان
مرکز تاسیس شده است و بعد
ازین ممکن است به موسسه نسوان
مرکز مربوط شود .
در عمارت کودکستان لشکرگاه
که آنهم مربوط موسسه نسوان
است محترمه آمره کبود کستان و
چند تن از معلمات کبود کستان را
ملاقات کردم .
این کبود کستان (ملالی و رکتون)
نام دارد .
بیغله حدیثه آمره موسسه نسوان
کفت :

بعد تر کودکستان هم در چوکات
این موسسه تشکیل شد که ظرفیت
ابتدائی ۳۰ نفر شاگرد را دارا بود
و یک معلم در آن کار میکرد اندکی
بعد خانم های آلمانی اداره کبودکستان
را بعهده گرفتند آنها چندین سال
درینجا کار کردند از شروع سال
۱۳۵۱ دو باره خانم های افغان
اداره کبود کستان را بعهده گرفتند
و ظرفیت کبود کستان به ۱۰۵ نفر
رسید
فعلاً ما ۸۰ طفل رادر کبود کستان
زیر تربیه گرفته ایم .
اطفال تسخت رهنما ئی یک
سرمعلمه (بیغله شفیقه ظاهری) و چهار
معلمه (بیغله حفصه ، بیغله صالحه
عمری میرمن شریفه و میرمن
حمیده) تربیه میشوند.
می برسیم .



یکی از صنوف کبودکستان: در دو طرف عکس دو تن از معلمات این
کودکستان دیده میشوند



معلمه های کودکان لشکرگاه

باز است چنانچه همین حالا علاوه از اطفال مامورین اطفال کسبا کاران ، دکانداران و کارگران نیز در کود کستان می آیند و از آن مستفید میشوند .
می پرسیم :
در چه ساعاتی کود کستان برای اطفال مشغولیت هائی فراهم می کند .

اطفال از ساعت ۸ ۱/۲ الی ۱۲ ظهر در کود کستان می باشند .
پروگرام های شان نظریه سرد بودن و گرم بودن هوا فرق میکند آیا شما باوالدین اطفال هم تماس دارید ... ؟
- بلی ... بعد از هر دو ماه والدین

- موسسه نسوان اینجا مربوط موسسه نسوان مرکز است یا ...
جواب میدهد :
- تا حال موسسه مربوط خود پروژه بود ولی ممکن است بعد از این مربوط میرمتو تولنه کابل شده شکل یکی از نمایندگی های آنرا بخود بگیرد .
می پرسیم :

- محترمه مکمل ... آیا غیر از کود کستان فعالیت های دیگری هم درین موسسه جریان دارد ... ؟
- بلی .. در موسسه شعبات گلدوزی خیاطی و سواد خوانی وجود دارد در آینده مدنظر است این موسسه کورس های تدبیر منزل نیز دایر کند ، فعلا موسسه خانم ها را در قسمت دوختن و گلدوزی هارهنمائی میکند حتی این موسسه کار های دستی خانم ها را بمعرض فروش گذاشته پول آنرا به خانم های مذکور مسترد می نماید تا از یک طرف سر گرمی جالبی برای آنها خلق شود و از جانب دیگر عایدی نصیب آنها گردد .

در موسسه مذکور پارچه های زیبا و قشنگت سوزن دوزی را مشاهده کردیم واقعا صنعت گل دوزی در آن شهر جالب و درخور توجه است .

می پرسیم :
تنها اطفال مامورین پروژه درین کود کستان تربیه میشوند ... ؟
بیغله حدیثه پاسخ میدهد :
نخیر ... کود کستان تنها به اطفال مامورین اختصا ص ندارد بلکه دروازه آن بروی تمام اطفال



جوانان پوهنتون موقعی که از صنف های کودکان کستان بازدید می نمایند

می پرسیم :
آیا درین منطقه کسانی هستند که بتوانند قالبین بیافند ... ؟
این صنعت دشوار و مشکل است .
پاسخ میدهد :
در شهر لشکرگاه ناقلین از هر گوشه و کنار کشور آمده اند و در اینجا مسکن گزیده اند در میان زنان ناقلین هستند کسانی که صنعت قالبین بافی را یاد دارند ، اگر وسایل برای شان فراهم گردد آنها هم خود شان کار میکنند و هم به زنان دیگری که آرزو داشته باشند این صنعت را بیاموزند ، قالبین بافی را خواهند آموخت .
محترمه حدیثه مکمل توضیح میدهد :

خیاطی هائیکه هنر سی چهل سال قبل را نشان میدهد متاسفانه در حال از بین رفتن است ، در آن وقت طرز های خاص دوخت وجود داشت ، ممکن است در آینده این نوع دوخت ها فراموش شود و دیگر کسی نتواند آنرا تقلید کند ما در نظر داریم موزیمی بسازیم ، و این نوع دوخت ها را بحیث مودل در آن بگذاریم ، بدین وسیله دوخت های مذکور بدست فراموشی سپر ده نخواهد شد .

میگویم :
براستی این نظر خوبی است کاش عملی شود .
او میگوید :

درین قسمت جدی تر اقدام خواهیم کرد ، شاید متوجه شده باشید که بعضی از خانم ها دوخت های قدیم را بحیث مود جدید بکار

اطفال دعوت میشوند و با آنها در مورد اطفال شان مذاکراتی صورت میگیرد . گر چه تماس معلمین کود کستان در مواقعی که ایجاب کند با مادران اطفال جریان دارد .

می پرسیم :
- آیا در نظر ندارید فعالیت های موسسه را بیشتر سازید ... ؟
مسلمتا فعالیت زنان نمیتواند محدود شود بخصوص که حالا زمینه آن هم فراهم گردیده است ... ؟
محترمه حدیثه جواب میدهد :

- چرا ... ما بفکر این هستیم تا در صورت امکان فعالیت های موسسه را بیشتر ازین گسترش دهیم بطور مثال میتوانیم درچوکات موسسه شعبه قالبین بافی دایسر کنیم .



پروگرام های اطفال نظریه سردی و گرمی هوا فرق میکند شماره ۴۰

ده مندان خاندان

هویدا و پروگرام جالب رادیوئی او

درعکس هائیکه مشاهده میکنید یک آدم متفکر و جگر خون در پهلوئی آدمی که آخرین حد نشاط را میتوان در چهره اش خواند بنظر شما میرسد .

این آدم متفکر هنرمند محبوبیست بنام ظاهر هویدا که اگر نامش را هم ذکر نمیکردم شما او را مسی شناختید و اما شاید بگوئید هویدا در عکس رست گرفته ، یا جگر خون است و یا حادثه او را متالم ساخته است باید عرض کنم که هیچکدام این حد سیاحت درست نیست زیرا من فکر دیگری دارم ، تهیه یک پروگرام برای رادیو یا ترتیب یک صفحه برای ژورنال آنقدر مشکل است که آدم را دچار سرگیجه میسازد ، و من فکر میکنم که بناغلی هویدا در همین لحظه بفکر اینست که پروگرام مخصوص خودش را برای جمعه آینده چه گونه ترتیب کند پروگرام ظاهر هویدا را که در روزهای جمعه نشر

میشود مسلما شنیده اید و حتما خوش تان آمده ، این مطلب ثابت ساخته است که هویدا علاوه از آواز گیرا و آهنگ عای دلپسندش میتواند از عهده تهیه پروگرامی بدرشده و آنرا بشکل ارزنده عرضه کند و از طریق این پروگرام آدم میتواند حدس بزند که هویدا (صاحب همین عکس جگر خون) تاجه حد آدم شوخ بزله گو و طنزازی است (منظورم از طنزطنز نویسی و علاقمند طنز است و با طنزازی های سیاه سرها اشتباه نشود)

و اما عکس طرف راست ، این آدم (جک دل آغا) است یا بهتر بگویم آقای (روشنفکران) است در ضمن شاید گل آغا یوسف یا شیر آغا فریدون باشد ، و یا اگر اشتباه نکرده باشم همان خسرو پهلوون درام پر جیره است و یا شاید هم یکی از قهرمانان درام پارتمان ، بهر حال او اکبر روشن

موسسه هنری رخشان کنسرت شروع به فعالیت هنری کرده است.

روز ۲۶ عقرب هنر مند ان رخشان کنسرت اولین پروگرام هنری خود را آغاز کردند . این پروگرام به مناسبت استقرار رژیم نوین ترتیب یافته بود ، نمایشات رخشان کنسرت بصورت مداوم جریان دارد . این موسسه به امتیاز و مدیریت مسئول بناغلی حلیم و سر مایسه



گذاری محمد آصف رخشان، حاجی محمد سرور و محمد شاه و ناصر پورن قاسمی در اوایل میزان تاسیس شد که فعلا ۲۵ نفر پرسونل دارد بناغلی درمحمد سایر هراتی بحیث رییسور هنری و ستیز مینجر و این هنر مندان در پروگرام ها حصه دارند .

محمد بشیررخشان، فرید رخشان ماری مهتاب ، ستاره مهتاب ، پروین جینا، شمشاد آهو و میرمن نور جهان ، بناغلی حلیم رخشان گفت :

موسسه ما نظریه اجازه و امتیاز رسمی وزارت اطلاعات و کلتور شروع به فعالیت نموده است . تماشاگران با وجد و سرور خاصی از پروگرام های هنری ما استقبال می نمایند چنانچه در هر نمایش صد ها قطعه پست کارت تبریکی بما میرسد .

فرید رخشان و پیغله ماری مهتاب که زیر نظر استادان موسیقی تربیه میشوند استعداد فوق العاده ای از خود نشان داده اند .

رخشان کنسرت اولین موسسه هنری است که بعد از وضع پالیسی کلتوری در رژیم نوین جمهوریست

هنر مند معروف کشور است اما اینکه چرا اینطور قاه قاه خندیده علت آنرا نفهمیم شاید در برابر کاهه رست گرفته باشد بهر حال من نتوانستم درست حدس بزنم.



ظاهر هوید



اکبر روشن

مهتابی

شب آخر دوان دوان رفت
تابیتم به آخرین باوش
نرم نرم زدم بدر انگشت
کردم از خواب ناز بیدارش

شب مهتابی غم انگیزی
ماه آهسته در چیدن بود
اندکی سرد و اندکی دلگش
باد پائیز در وزیدن بود

آمد آسیمه سر برون زاناق
لرز لرزان و سست و برهنه با
گفت: باناله وار آوایی :
راستی رای رفتن است ترا ؟

مانده عریان برون زجامه خواب
آن برو بازوان و دوش سپید
اندر آغوش ماهتاب خزان
از دم باد سرد می لرزید

اشک گردنده حلقه بسته به چشم
شرم بر گونه های سوزانش
تنگ در گردن حمایل کرد
ناگهان بازوان عریانش

لحظه ای چند خیره ماند و خموش
نگه خویش بر نگاهم بست
آه ! دیدم که آن تکه میگفت :
رشته وصل ما گیسست ، گیسست

گفتمش: نازنین خدا حافظ
لیک او خیره ماند و هیچ نگفت
موجی از میسوان خود بگشود
و اندر آن مبرو دود را بنهفت

چهره ای روی چهره ای افتاد
تیش هر دو دل فزونتر شد
بازوانی فشرده گرد رها
اشکی افتاد و گونه ای ترشد

آوازه

نیمه شب بود و غمی تازه نفس
ره خوابم زدم مانندم بیدار
ریخت از بر تو لرزنده شمع
سایه ی دسته گلی بر دیوار

همه گل بود ولی روح نداشت
سایه ای مضطرب و لرزان بود
چهره ای سرد و غم انگیز و سیاه
گوئی مردی سرگردان بود

شمع خاموش شد از تنگی باد
اگر سایه به دیوار آماند
کس نرسید کجارت ؟ که بود ؟
که زدی چند درین جا گذراند

این منم خسته در این کلبه تنگ
جسم در مانده ام از روح جداست
من اگر سایه خویشم ؟ یارب
روح آواره من کیست ؟ کیاست ؟
(فریدون مشیری)

گناهکار

دل من جنگ اسون است و بر عشق
در آن بنهاده از خود بازگاری
زهر مبری در او اسوده بادی
زهر مویی بر او پیچیده تازی

زرافشان ، پرگره ، شیرنگ بی تاب
بهم پیوسته بسگسو درین جنگ
غش درانتظار زخمه ی سوز
که تا خود راز ها گوید به آهنگ

شبانگهان که در تنهایی سردی
بدانم گرم این ساز کهن گوی
بزیز لغزش نرم سر انگشت
هزاران باد خوش خیزد زهر موی

فضای خانه لرزد آن چنان گرم
که زبیا کودگام بر سر آیند
پدر ! این چیست این بانگ دلاویز
که در کاشانه ما می سرایند ؟

زخم از گوشه دیگر کشد بانگ
که بس کن مرد ، زین هنگامه بس کن
نه برنایی دگر با این دوفروند
بدین بیرانه سر ترک هوس کن

ولی من دور از آن اندرز بیگانه
دو گوشم بر سرود آسمانهاست
دو چشمم خیره چون کوران و زان باد
سر آتشم بر استخوانهاست .



زیر نظر : گل محمد ادیب

مضمون یاس

همچو شاخ بی بری دور از بهار افتاده ام
تک و درخت وحشیام کز برگ و بار افتاده ام
آتش خاموش عشقم کز شرار افتاده ام
سکه قلبم ز جیب روزگار افتاده ام
بسکه بی مقصد گشتم بسکه خوار افتاده ام
حالی دریای خم مست و خمیر افتاده ام
مرغک بشکسته بالم جان نثار افتاده ام
برمذاق اهل عالم نساگوار افتاده ام
ناکجا بنگر که لبریز از بهار افتاده ام

روزگاری شد جدا از وصل یار افتاده ام
لی کسی در سایه ام بنشست ولی پارم بدید
برق خرم سوز آمم راهگر تاثیر نیست
گر کسی بردارم ، از خاک دور اندازم
نی زیاران مهرمی بینم نه کین از دشمنان
چون نشد از کعبه و از دیر حاصل کام دل
گر کنم پرواز می افتم برویار دگر
نسبته آشفته مضمون یاسم زان سبب
هر نفس دارم برنگی جلوه دیگر بیایغ

می تیم از ذوق مردن وعده دیدار هست
امشب با مرگ یاران ناقرار افتاده ام

محمد سمیع انتخاب

جنگل

ای جنگل بزرگ من این برگهای زرد
بازیچه های بال و پر باد های سرد
فریاد شوند یکسره در برف ناپدید

زیبایی گشاده رخ راز های تو
خوشترنگی نهفته ی آواز های تو

خسپند زیر چادر یخ بسته ی سفید

در شاخه های لخت تو زنگوله های تیز
گردند بر سر کفن برف اشک دیز
افتند گاه گاه جوتیر از گمان مرگ

آه و بسان کودک بی مادرو پدر
تنها ، گرسنه ، غمزه ، گمراه ، در بدر

در برف سم و بوزه گذارد برای برگ

این ابره گاه روی هستند در گذار
مانند کوه و دوه و دریای بالدار

با منج های زرین از کان آفتاب

فریاد شوند یکسره چون کیمه سیاه
ریزند همچو مستان در بردو باختگان
در دست های لایغر تو سیم های ناب

یکروز برف های تو گردند زبر و دو
یخ ها شوند آبله رخسار و زشت رو

از میخ های چکمه بی مری تفنگدار
آهوی بیگناه شود زخم دار و لنگ

با خون خون نویسد در برف سیمرتک
بدرود جنگل من ! خوش باش در بهارا

دکتر گلچین

از: ناصر طه پوری

دشت تبار

منم شام ریچور بی مهتابی :

- که هرگز ندیدم ز مهر تو تابی

منم دشت تبار مقهور و متروک

- که بر من تباریده هرگز سحابی

شده ز ندگی ، بیتو دوزخ به چشم :

- سراسر شکنجی ، سراپا غذایی

همه شب ، بیاد تو اختر شمارم

نه خوابی ، که بینم رخت را بغوابی

ز فریاد من شد زمین و زمان ، پر

فغان دلم را ندادی جوابی

من و تو : دوتا ساحل دور و مپجور -

- که پیک دلم بود موج آبی !

- چه موجی که گاهی هم از خشم توفان :

شود محو و نابون ، همچون حیابی

غمت : انتخاب دلم ، از جهان شد !

- کجا بهتر از این بود انتخابی ؟

طه پوری ، ز عشقت ، چنان مست مست است :

- که از حرف حرفش ، بریزد شرابی

الوغ، ارابه چی

رنگ تریاک پهلوی هم قیده شده بودند .
 الوغ دوحه از آنرا که باندازه های نخودخام
 بودند روی زبانش گذاشت و جوشید .
 درحالیکه شیره تلخ آنرا قورت میداد، چشمانش
 بشکل عجیبی می درخشید . آخرین قطره
 تریاک که از گلویش پائین رفت، بدنبال آن
 یک پیاله جای نوشید . وبعد پیاله های دیگر
 را قورت عورت کرده به حلق سرازیر نمود .
 یوسف علی دردمتیکه الوغ تریاک و جایش
 را فرومی برد، متساقانه او را می پایید .
 میل گنگی در درونش بیدار شده بسود .
 میخواست بداند که این ماده قهویی رنگ
 دیگر چه معجونی است؟ چه اثری روی آدمی
 میگذارد؟ چطور آدم را سر حال و وجد می آورد؟
 چون دیده بود که الوغ بعد از خوردن آن خوش
 و مسرور می شد صمیمی میگردد و شیرین
 صحبت میکرد . و بعضا هم قاه قاه می خندید
 یوسف علی از مدت قریب بیک ماه الوغ
 درین اتاق بکجا زندگی میکرد و بهین مدت
 از آمدنش بشهر می گذشت . اما الوغ از سی
 سال با اینطرف به شهر آمده و درین اتاق زندگی
 میکرد . درین سی سال همراه و انس دیوال
 زندگی او فقط (جفماق) اسپیش بود .
 جفماق بود که درین سی سال برایش نان
 و تریاک می آورد . الوغ درین سی سال ارابه
 رانی کرده و سنگ کشیده بود، و باز هم سنگ
 میکشید . و شاید تا آخرین روز زندگیش باین
 کار ادامه میداد . در مدت این سی سال همین
 چراغ تیلی شب های او را نیمه روشن نگه
 میداشت . و درین سی سال تریاک روح او را
 از روح ویاس در خود پناه داده بود .
 زره های تریاک کم کم در درگاههای الوغ
 برانگنده میشد . سستی رخوت او رو خوشایندی
 سراسر وجودش را فرا می گرفت . روشنایی
 کم چراغ چون خرمن زیبای آفتاب در نظرش
 جلوه میکرد . الوغ در نشئه سنگینی فرورفته
 و جرت میزد . یکبار سرش را بلند کرده
 و متوجه یوسف شد . بعد آهی
 کشید و زبان بحرف زدن
 نشود . بالهجه خاصی حرف میزد و بعضا هم
 اصطلاحات ترکمنی را بکار میبرد . الوغ وقتی
 نشئه نمی بود درست و واضح صحبت میکرد
 و سخن هایش قابل درک می بود . اما وقتی که
 تریاک را می بلعید و نشئه و منگول می شد
 دیگر درک حرفهایش مشکل می گردید . چون
 مخلوطی از کلمات ترکمنی و دری از زبانش
 جاری میشد . اینبار نیز الوغ همانطور به حرف
 زدن شروع کرد و کلمات مختلف دری و ترکمنی
 از دهانش بیرون ریخت :
 (یوسف بچو... مین تری لیمه کوب معنت
 گوروب... مین او نژایل زحمت ترم من..
 او نژایل... آن سی سال زحمت ترم من..
 و بلند آدمی که گوروب من
 الوغ همینطور پیهم حرف میزد و یوسف
 و زحمت دیده است . و مدت سی سال سنگ
 کشی کرده و هزاران نامرادی ها و محرومیت ها
 را متحمل شده . و در زندگی با انسانهای پلیدی
 مواجه گردیده و
 الوغ همینطور پیهم حرف میزد و یوسف
 علی با چشمان نیمه باز بسوی می تگریست
 اما فکر و حواسش جای دیگری بود . صدای
 الوغ مثل آوازی که از دور بیاید در گوشش
 می نشست . اما او به اندیشه خود فرو بود .
 معلوم نبود بچه می اندیشید . شاید به
 گذشته های زنجار زندگی فکر می کرد
 و شاید هم به آینده اش می اندیشید .
 آینده تنگ و تنی از مغفوم .
 لحظات زمان به تعقیب هم می رفتند .

الوغ پیر مرد ترکمن بالای بسترش دراز
 کشیده و به دستک های سقف نگاه میکرد .
 پهلوی بسترش یک چایتنک کلان مسی پر از
 چای بادوییاله پتله شده چرکین و زنگنه قرار
 داشت .
 انگوشه اتاق، بستر کثیف و بویناک دیگر
 نیز بهین بود . در اتاق، چراغ تیلی بی سیاه
 و چرکین آهسته آهسته دود میکرد و روشنی
 خیره رازر اطراف خود پخش می نمود .
 در کنار چراغ تیلی ، زین و قیژه، قمچین
 و خورجین کهنه و دیگر سامان و لوازم اسب
 بالای هم انبار شده بودند .
 دیوار های اتاق دود گرفته و تاریک بودند،
 و تا که کس دیوار ها کما کما نداشت .
 چون همه شکسته و ریخته بودند و خشت
 های گلی زمخت، و سوراخهای متعدد بدنسه
 دیوار نمایان بود . اتاق در سکوت فرو رفته
 و خاموشی یکنواخت فضای نیمه روشن آنرا
 سخت پیچیده بود .
 از بیرون، پشت در اتاق گروهی شنیده شد
 و در کجک و پوسیده بالای لنگ خون چرخید
 و آوازی شبیه به صدای گریه طفل پرآورد که
 زود قطع شد . آذر مردی با هوای خشک و
 گوارای پائیزی بدرون آمد . هوای پاک بیرونی
 در درون هوای خفه کننده و بویناک داخل اتاق
 محو و نابود شد . بوی تیل و دود اساق را
 می انباشت .
 مرد در واقع سر خود بست که باز هم
 صدایی مانند همان آواز اولی آذر برخاست
 اما این بار کمی غور تر بود . مردک
 چشمان تنگ و فرورفته و پیشانی برآمده داشت .
 ریشش تنگ و پراکنده بود که شاید هم از یکماه
 با اینطرف تراشیده بودش . گوشهایش از
 اندازه معمول کمی بزرگتر به نظر میرسید
 و ظاهرا میانه سال جلوه میکرد . مرد چموس
 های خود را دم در، از پاکت کشید و خاموشانه به
 طرف بستر تاله شده رفت و بالای بستر
 نشست . نگاه بی تفاوتی که از آن خستگی
 بغوی تشخیص می شد، به الوغ انداخت .
 بعد از استنشاق و ابر آورده کنار گذاشت و یک
 پهلوی روی بسترش دراز کشید .
 الوغ همانگونه که به سقف چشم دوخته بود
 ناخن مخصوص خودش، مردک را مخاطب
 ساخت :
 «یوسف ... اسپاره چو کیدی بین س؟»
 یوسف در حالیکه سر جایش می نشست
 زیر لب غرید و گفت: هوم چو...
 بعد قلی نسوارش را از جیب و اسبکشش
 بیرون کرده و یک دهن نسوار درون دهانش
 ریخت . و باز دوباره روی بسترش دراز کشید
 اتاق در سکوت فرورفت . در بیرون صدا های
 درهم و برهمی شنیده میشد . کورسویی که
 از قبله چراغ تیلی می تراوید به اشیای
 اتاق رنگ تیره و گنگی میداد . بوی دود و تیل
 لحظه به لحظه اتاق را پر میکرد . آواز خرخری
 از دیوار بلند شد، شاید موشی خالک می گند .
 از اتاق پهلوی صدای افتادن چیزی بزمین
 شنیده شد . زمان به کندی سیری می گشت،
 و آرامش همه اتاق رازر برداشت .
 الوغ یکبار روی بسترش غلغی زد و نشست .
 مثل اینکه چیزی بغا طرش رسیده باشد .
 دست برده جیب هایش را جستجو نمود و
 بالاخره از جیب بالایی و اسبکشش قلی کوچک
 و زرد رنگی را بیرون کرده سر قلی را باز نموده
 و محتوای درونش را بوی کشید . چشمانش برق
 زد و احساس رضایت در چهره اش پدیدار شد .
 داخل قلی تریاک بود، جبه های قهوه بی

انسانها
 آنها
 متقدم
 شان
 آدم
 اینطور
 و شان
 حکای
 بودند
 ان
 بر او
 الوغ

های الوغ خوشی می آید . و حتی یکنوع
 احتیاج به آن دارد . فقط این را میدانست که
 به حرفهای الوغ ضرورت و احتیاج حس میکند .
 سخن های الوغ در واقع چیزی نبود که یوسف
 نداند اما الوغ این حرف ها را خوبتر بیسان
 میداشت و واضح تر و مشخص تر از آن صحبت
 میکرد .
 الوغ از انسانهای حکایت میکرد که یوسف
 علی آنها را ندیده بود . از جاهل و معطل های نام
 میرد که یوسف حتی نام آنها را هم نشنیده
 بود اما آنها هم او خود را در وسط آنها حس و آن
 انسانها که الوغ از آن حرف میزد، میدید .



کی پیر

انسانهای آنجا که الوغ از آنها صحبت میکرد همه آدمهای زشت و بی عاطفه بودند، همه انسانهای متقلب و دروغ گو، که بی اعتناء به عهد و پیمان شان عمل میکردند. یوسف نیز همینطور آدم هارادیده بود و می شناخت، اما الوغ اینطور آدمهارا می فهمید. و درک می کرد و شاید از همین جهت سخن ها، قصه ها، و حکایت های الوغ برای یوسف چیزی شده بود در حدی که ضرورت.

از امانه حرفهای الوغ بهستم هایش که (بیگ) بر او روا داشته بود کشیده می شد.

الوغ بازبانش آن وقایع دردناک را می گفت

اما باجانش یکبار دیگر آنرا احساس میکرد. الوغ از عاشق شدن خود به السوز (ستاره) دختر بیگ - با خبر شدن بیگ از واقعه و به بند کشیدنش را توسط بیگ حکایه میکرد. الوغ میگفت که چطور او را سه شبانه روز گرسنه و تشنه به میخ بسته بودند و بعدش هم آنقدر اورالت و کوب کردند که بیگ فکر کرد او مرده است. و دستور داده بود که او را برده دور بیندازند.

الوغ به تعقیب حرفهایش می گفت که همه آن حوادث دردناک را فراموش کرده اما کسی را که سبب این ماجرا بوده نمی توانست فراموش کند. او را هنوز راحتی حالا بعد از سی سال هم نمی توانست از یاد برد و او را هنوز هم دوست داشت با آنکه دیگر السوزی در زندگی وجود نداشت و دیگر نمی توانست وجود داشته باشد.

الوغ بعد از گفتن رازهای درونیش کمی آرام گرفت و دیگر حرفی نزد. گویند در آن تسکین یافته بود. چشمانش را بست و سرش را پائین انداخت. چهره اش تنگ و زیبای السوزی سال قبل - جلو چشمش جان گرفت:

رخسار های گستاخون و فریب - چشمان و جذاب و گردن بلند و سپید همچون شیراز بست پلک های بسته چشمش نقش بست. الوغ پاهایش را کشید و بادستهایش هر دو پای خود را در آغوش گرفت. سرش را بالای زانو هایش قرار داد و بفکر فرو رفت. لحظاتی می گذشتند و الوغ همانطور سرزانی غم گذاشته و زیر لب با خود نجوا داشت. نجوای غم آلودش به ناله ضعیفی مبدل شد که من کنان می نالید و در بلای ناله اش کلمات زیر شنیده میشد:

(الدوزخانیم ... منی اولدور دینک ... بلم ... منی گویدر دینک ... الدوزی ...)

الدوزخانیم! مرا کشتی - مرا سوختی - جانم الدوز ...)

فطرات اشک از چشمانش سرازیر شد و در رخسار خشکیده و فرو رفته اش را طس میکرد و از نونک تاریهای ریش بزی شکلیش پائین می چکید. یوسف علی دلش بحال اوسوخت. لب هایش پس و پیش رفت، میخواست چیزی بگوید ولی چیزی نگفت. خاموشانه زیر لطف چرکیش درآمد و چند لحظه بعد صدای خروپوش بلند شد. الوغ نیز آرام گرفت و بعد از مدتی لابلای بسترش بلند شد و در وقت کنار اتاق. قتیله چراغ رانه کرده پوف نمود. چراغ پتی گزده خاموش شد. دود تلخی از چراغ بلند شد که بینی الوغ را بسوزش در آورد. الوغ در تاریکی تیره که اتاق را فراگرفته تپه تونی کرده خودش را به بستر رسانید و زیر لطف دوست و سنگین خود غنود. چشمانش را بست تا از رنج خیالات و آهش نجات یابد اما بی فایده بود چون خیالات مودی و سمج گمشته باز به سرش آمد.

اصلا جز خاطرات گذشته چیزی دیگری نداشت تا به آن بیندیشد. الوغ اینبار خاطره خوش زندگی را با خاطره آورد: (بدا آورد آن روز زیبای بهار را که با السوز در باغ بیگ حجر مانه گردش مینمود. الوغ آنروزه همارا تب الدوز را در آغوشش نشورده و لب های آلبالویی رنگش را بسوزیده بود.) الوغ در بسترش پهلوی پهلوی شد و آب دهانش را فرو برد. گویا از یساک آوری بوسیدن لب های الدوز دهش آب افتاده بود. الوغ باز با خاطر آورده که در آن روز الدوز

برایش گفته بود:

(الوغ تو مثل کجاوه هستی که بانو شکجه های از پر و قورش شده و ریشت شتر مستی بار شده باشد و من میان آن کجاوه نشسته باشم و به بهاره یورت بروم (۱) دنباله خیالات الوغ همچنان در ماورای زمان سیسر میکرد و جلو میرفت ... بعد از مدتی دیگر پلک های الوغ سنگین شده بود و الوغ به خواب رفت ...)

عنوز صبح نشده و سپیده زده بود، الوغ بپرورد در بسترش آهسته خروپف میکرد و در رویای شیرینی سیر می نمود. صورتش کشاده و تبسم نامحسوس لب هایش را از هم دور نگه داشته بود. درین اثنا یکبار احساس کرد که چیزی او را تکان میدهد و آوازی از دور بگوشش میرسد. الوغ غم غم کنان پهلوی پهلوشد که باز تکانی احساس کرد و این بار صدای نزدیکتر تشخیص میداد:

- الوغ ... الوغ ... بیدار شو - روز شده ... ده کار بوریم دگه ... الوغ ختم گین چشمانش را گشود و غشیناک بسوی یوسف علی نظر کرد. بعد از باره پلک هایش را روی هم گذاشت تا بازان رویای شیرین را جستجو کند. اما رویا هایش دیگر فرار کرده بود. بعد از لحظه الوغ چشمانش را گشود و از بستر بلند شده نشست. با پشت دست خود چشمان خواب آلودش را مالیدن گرفت. میخ و منگ بود، دهانش تلخ مزه و هنوز کسالت و سستی خمار آلود تریاک که شب خورده بود در وجودش نه و بالا میرفت. الوغ از جایش برخاست. قلیاق را که شبانه وقت خوابیدن بر سرش کرد از سرش گرفته به میخ اتساق آویخت. نالاق سرش بی هوو مانند پیاز شفاف بود. دوسه قدم به آن طرف اتساق برداشت، لکات رفت. مجبور شد کنار اتساق بایستد و به زینتی که در اتاق بالای اسباب های دیگر قرار داشت تکیه بدهد. لحظه مکت کرد، تیلیک خود را از لب بالایی اتساق گرفته بر سر کرد بعد آهسته آهسته طول اتساق را طی نمود و دروازه نزدیک شد. در راه نیمه باز کرد و به بیرون تگریست. هوا گرم و میش بود. هوای خنک برویش خورد، ذهنش کمی روشن شد و حالتش بهتر گردید.

بی اراده برگشت سر بسترش و اسکتش را از لای بستره بیرون کرده پوشید. باز استعمال کلان گریاسی رنگ و ورورفته گمش را بست. طس نسوارش را بر آورد و نسواری بدن انداخت. لای چند تار سفید ریش بزیش را که روی زنجش روئیده بود خاراند. از اتساق سیزه و قهچین و یراق اسپش را بر داشته و بدنبال یوسف علی که قبل از آواز اتساق خارج شده بود، بیرون رفت. شفق داغ بود، و هوا کمی روشن بنظر می آمد. از اتساق های مجاور سرو صداهای بگوش می آمد. چندتا مرد روی صحن سرای در حرکت بودند. اینها اربابهای هاوگادی رانها بودند، که اسب هایشان را می بستند تا دنبال کار و بارشان بروند. در گوشه غربی سرای مردی از آبریز ماه بیرون آمد. آن طرف تر مرد دیگری بینی اش را فین میکرد. بیزمردی آفتابه در دستش بود که میخواست وضو کند. اسب ها و یابوها آدم و خاموش سر آخور هایشان ایستاده بودند. صدای عرعری خری از گوشه شمالی سرای بلند شد. دروازه چوبی کلان و لقیده سسرای غنک غنک کرده بالای پاشنه هایش چرخید و سرایدار از آن بیرون شد. گادی لقی و لقی

از سرای بیرون رفت. چوچه سگی که از یک پای می لنگید از در سرای به درون آمد. الوغ و یوسف علی اسباب و سامانه های اسب هایشان را کنار آخور های بلند اسبها گذاشتند و از توبره در آخور اسب حاجو ریختند. اسب ها عجلولانه بجو خوردن شروع کردند الوغ کنار آخور اسبش ایستاد و متحیرانه به الاشه های اسب که جورا به سختی می کوفت و کرب و کروب میکرد چشم دوخت. الوغ مایوسانه به اسبش می نگرست و دلش بحال اسب می سوخت. حیوان زار و لاغر بود. ساغری هایش تکیه و عاری از گوشت و پاهایش خشکیده و پاریسک بود. گردنش شل و افتاده، و پاهایش تنگ و کم می بودند.

همچنانکه موهای دمش نیز ریخته بود. اسب پیر بزحمت جورا ایستاد و آنور الاشه هایش می چرخاند و می جوید. بسیاری از دندانهای ریخته بودند، و چند تانی هم که باقی مانده بود فرسوده و کله پریده بودند. که در موقع جو خوردن از بیست می گسردند. وقتی الاشه هایش را بالای هم می سائید نادانه های جورا بشکنند، الاشه هایش به سوزش نرمی آمد، رگهای گردنش کشیده میشد، و پوست گردن باریک و لاغرش مرتش میگردد. مایع لزج و بی مزه از زیر زبان و ته حلقش ترشح میکرد که دهانش را می انباشت و از دهانش بیرون زده و لب و لوجه کناش تار میکشید و بزمین می ریخت، چشمانش بی حالت و افسرده بودند که همواره آب میزد و اطراف آنرا یغل های زرد رنگی احاطه کرده بود. اسب آهسته آهسته جوش را میجوید. الوغ سطلی را پر آب کرده و آورد کنار آخورش گذاشت، و یکاسه های سم اسب که گلید گی های کوچک در آن دیده میشد خیره خیره نگاه کردن گرفت. بعد چشمش روی دوزانوی آماس کرده و آب در آورده اسب افتاد که فرسودگی و پیری اش را نسبت بدیگر اعضای بدنش نمایان تر نشان میداد.

الوغ آهی کشید و سرش را بزیر انداخت و بزمین چشم دوخت. اندیشه اش پر گرفت و بفکر فرو رفت. به اسبش می اندیشید که دیگر آن ((چقماق)) قدیمی نبود. اصلا هیچ عضوش به آن چقماقی سرکش و نیرومند مشابهت نداشت چقماق دیگر پیر شده و از کار رفته بود، آن چقماقی نبود که در یک شب او را از اندخوی به مزار رساند.

دنباله خاطرات الوغ ادامه یافت:

آن شب را الوغ خوب بخاطر داشت، شب گرم و داغی بود، هوا خفه و ناراحت کننده بود و باد گرمی نیز می وزید که ریگهای خشک و داغ را چون ساچمه بسو و صورت الوغ میسائید. آن شب چقماق مضطرب و ناآرام بود، دلبره وجودش را فرا گرفته و هراسناک می تاخت.

گویی اضطراب الوغ را خوب درک کرده بود در رویای بیکرانه ریگستان با سرعت بساد تگاو می نمود. آسمان مکرر و تاریک، و ستاره ها کم سو بودند. تف باد هر لحظه تندتر و سوزنده تر میشد، صحرای خشک و تفتیده و ریگزار گسترده، داغ و گرم بود. اما الوغ اصلا تفتیدگی و گرمی را احساس نمی کرد و همینطور چقماق. آنها بیک چیزی اندیشیدند

بقیه در صفحه ۶۲



نر ښځې ولاړې استقبال دجمهوریت کوی
ټول سره وحدت کوی
ټول سره وحدت کوی

اوس نوی جهان شولو بدل حال دافغان شولو
ښه ښکاري وطن چهلوی واړه پکښی غیرت کوی
ټول سره وحدت کوی
ټول سره وحدت کوی

اوس نوی نظام راغی، نوی قبرمان راغی
اوس جمهوریت شوه پکښی هرڅوک فعالیت کوی

ټول سره وحدت کوی

ټول سره وحدت کوی

(لالاجان امین)

دوصال خریدار

په هرځای کښی زه جلوه دولدار وینم
څکه خان یی دوصال خریدار وینم
دقیامت نیسی په ماشی راڅرگندی
چه یی خان له مشغولانه وزگار وینم
چهلانی یی په زمین وسما نشته

دلربا دخوبانو سر دار وینم
حاجت نه لرم داروته وطیب زه
دمرض علاج په لاس دنگار وینم
که له مخمی یوخوا چیری صنم شی
دمنصور غونډی خپل خان زه په دار وینم

کهزه «نصره» یی آشنا لاړشم گلشن ته
څارڅو خاردی چه گل هم لکه څار وینم
(نصر)

د زلفو کمند

څکه نلری پروا بتان دمشکو
هر کمند لری دزللا کان دمشکو
چه یی دلته بادپه زلفو برابرشی
په ختن کښی شی قیمت ارزان دمشکو
که اور نه وای جدایی دآهو چشمو
نه به و عسی تورشوی خان دمشکو
زلزله دیار دخط دواتلو غوره
نړوی می په تندی آسمان دمشکو
چه ورپخ دیار دخط ورباندی راشی
وروی می په لیمو باران دمشکو
دایمی خط نشو نمانگندی په مخ کښی
که په څمکه څی دلهر کار وان دمشکو
چه له غمهی دخط سر په گریوان گرم
شی می دلا لکه ناله گریوان دمشکو
داترگو دمشکینو زلفو توردی
چه وگری بری کوی گمان دمشکو
داشرف دعاشقی نه دی نورخه دی
چه سینه شوه دحمید دکان دمشکو
(حمید بابا)



خوردی زلفی

دواړه زلفی پریشانی په خو شانه
په جبین خوری وری په لب خندانه
له مستی یی سو تور گریوان شایدلی
صراحی په لاس نیولی غسول خونه
په خمار یی سترگی سری ویله اوښتی
نیمه شپه را بانندی راغسله ناگهانه
سپینه خوله یی زما غورته نژدی کړه
په نر می یی دا وینا کړه را بیانه
زه خوری زلفی دستا په پالتک راغلم
ته تر او سه لاویدی یی زما جسا نه
هر عاشق لره چه عسی شاوردروسی
نورپی کومه آرزو وی لهجه پاره
خو بیالی یی بیایی و ماته را کړی
د تویی پرده یی واخیسته له ما نه
چه له عسی رنگه حاله خیسره شوی
شیخه! څکه زما چارده په نا گرانه
عشق راغلی دتویی په ساتول دی
هیڅ بدی را بانندی مه وایه نا دا نه
که خوشحال غونډی دی یارپاره پرست وای
تابه هم کړه دتویی خونه ویرانه

(خوشحال خټک)

نوی جلوه

تورو وښته چه په سپین مخ بانندی پریشان کړی
په تاثیر یی رڼا ورکه له جهان کړی
په درست عمر به هیجا لیدلی نه وی
هغه جاری چه په مایی هر زمان کړی
ناکه شا کړه راته مخ اوڅپندی یو دی
نوی نوی جلوه ماته هرشان کړی
تاچه پوری کړی وسمه په گرو وروڅو
بیا به ډیر په دغه تورمشپیدان کړی
زه په تا پسی له سره نه تیر شوم
نه لا بیا زما په مینه کښی گمان کړی
ساقی راتنه جام دمیو په لاس را کړه
چه غافل می دحاله دخپل خان کړی
مزالله چه گو ښه وښوه له خلکو
داگوښه پسی ربه! ملک دسلیمان کړی
«مزالله»

دحرم گلزار

داچه مست به میو راغی یار دجادی
بیابه ناختم کا په کوم غولی وار دجادی
ماخو نه دی خوگ یی وجسی آزار کړی
داچه ما آزاروی آزار دجادی
چه یی درست عالم دمخ په رهازیب کا
دراقتاب غونډی روښان رخسار دجادی
چه زړه سوی یی دحرم په صیدم نشی
دای دده یی صرغی گذار دجادی
چه بلبل یی رسیدی ترگلو نشی
دادنه په حرم گلزار دجادی
چه صیخ ترس په زړه کښی نلری رحمانه
دانا ترس یی پروا گزار دجادی
(رحمان بابا)

د زلفو خیال

خومری چه آشنا شوم دانشاسره
هومره بیگانه شوم د دنیا سره
وختم دستو رو دنیا کړه
تار می کړی دمعنی بند دجا سره
هلته هر قدم کښی جوړه مینه وه
ختک په ختک مجنون و دلپاسره
دروغ نه و، ریانه وه په مینه کښی
کار دهرمین و درستی سره
جوړه می کوی کړه په بیرونو کښی
گرځم دسپوږمی دشااو خوا سره
زه چه آسمانو توتی پری وختم
خیال دیار دزلفو دی زما سره
ښکته پورته خار کړم کپکشانو کښی
گونډی هلته وگورمه تا سره
ماد ښایر یو حسن و لید
نه دی برابر ستا د ښکلا سره
خیردی غماز کوی ورځی گرځی دی
چاره د حافظه ده دبرښناسره

(نصرالله حافظ)

بدنامه مینه

هم ښایست دی هم نغمی دی هم نشی دی
هومره زړچه تیری زیاتی شی نویسی دی
میکو پلوی بوخی چه سبل وکړی
داخوانی مود خوورڅو میلندی دی
ستاله شونډوی غلاو کړه چه مسکی شوی
داوری ووی کلی خو یخی غلی دی
ډیرخواره خواره یاران می پری ناراض شول
دارښتیا خبری جاویل چه ښی دی
پاکه مینه زما کړه بدنامه
لاس دچاپه خوله زه کیردم ډیرخولی دی
کوم انصاف دی چه گمراه وایرته ماته
زه خو سمیم خودژوند لاری کړی دی
یو توبه ده چه بس تل رانه هیریری
گنی یاد دی زما ټولی میکدی دی
چه رقیب مخی لهرانی توبه شاشی
زما اوښکی خومره غتی پښتنی دی
دخیالونو دباغی راسره غم دی
گرد چاپیره می ملگرو سری لمبی دی
(سلیم)



ترجمه: زلمی نورانی

هوتل رستوران سینما

در شهر کار لووی واری چکو سلواکیا هتل وجود دارد که دارای یک سالن سینما بزرگ است دوازدهصد نفر درستوان مجبزی می باشد، در بین سینما معمولا



استیوال های سینمایی بر گزار میشود، هتل ظرفیت همین تعداد نفر را دارد همچنان از رستوران وسا لئون های نمایش آن باشندگان هتل بخوبی میتوانند استفاده کنید. درعکس هتل مذکور را که «ترمال» نام دارد مشاهده میکنید.



یک طفل از ششصد طفل

در جنوب تو نیس پرو دیسوران انگلیسی معروف تپه فلسی بنام شهزاده کوچک هلمند این قلم از روی داستان استون دیوست اکسپوری تهیه میشود. طفلی که نقش عمده را درین فلم بازی میکند از میان ششصد طفل انگلیسی گانیدید این رول انتخاب شده است، این اثر از جمله آثار مهم ادبیات انگلیسی بحساب میرود.

پیمانو قدیمی و با ارزش

در شهر شیورن هنگری درین اواخر پیمانوی بدست آمده است که نظر به عقیده منتظمین

این پیمانو متعلق یکی از کمپوزیتورها وینایست های معروف فرانس لیست می باشد... در پوش این پیمانو اعضای آن هنرمند کشف شده است، پیمانوی مذکور رابه موزیم شهر سگارت انتقال داده اند.



یک زن سویدنی بنام آنا ماریا کارل بیرگ از شهر «اوپراند س برو» باتصادف عجیبی رو برو شده است. این تصادف یکی از واقعات مهم جراحی قلب بحساب میرود دو سال قبل وی را باوضع خرابی بشفاخانه آوردند و ناچار عملیات کردند.

پروفیسور وی - پیورک - قسمت های مختلفی از قلب او را ترمیم و پارچه های پلاستیکی بعوض آن بکار برد، این عملیات خارق العاده ۱۴ ساعت دوام کرد و در نتیجه آن زن صحت یاب گردید. درعکس اناماریا همان زن را که مورد عیاه واقع شده مشاهده میکنید.



دالر روز بروز زیاد و قیمت آن پائین می آید. این عکس در یکی از ضرابخانه های امریکا برداشته شده، درینجا فوت هم چاپ میکنند.

درعکس یک بلاک نوت های ده دالری مشاهده میشود که مجموعا سیزده میلیون دالر میشود.



وحشت از فاشیسم

یکی از فابریکات بازیجه سازی میلان بنام «هوبی نوئیس» مودل اردو گاه های اسرائیل آلمانی را ساخته اند که بشکل بساطقه انتقال شده و لغوش رسیده است. درین مودل برج های دیدبانی عمیگر نازی، اتاق های گاز و سیم های خار داری که در آن برق جریان داشته بشکل واضح بنظر میرسد. هدف از ساختن این بازیجه ها ایجاد تشنگی اطفال نسبت به نژاد یهودی و فاشیسم می باشد.



توسعه خطوط مترو

از شروع همین سال بازم خط جدید مترو در ماسکو بکار افتاد که قسمت شرقی و غربی ماسکو را بهم وصل میکند. به این ترتیب شبکه زیر زمینی مترو بطول ۱۵۶ کیلو متر توسعه یافته است. هنوز هم در نظر است پروژه مترو را ادامه بدهند. درختم پلان پنجساله فعلی ایستگاه های آن به صد ایستگاه خواهد رسید. پول گزایه متروها بازم از پنج کیلیک تجاوز نکرده است. درعکس یکی از ایستگاه های مترو ماسکو در ماسکو مشاهده میکنید.



وحشیگری های اسرائیل

در اسرائیل قبیل از حمله تجاوز کارانه سال ۱۹۶۷ در حدود یک هزار و ششصد و پنجاه نفر مجبوس بر می برد. ولسی حال بدست ساختمان اردو گاه های اسرائیل زیر دست گرفته شده است، آنها تعداد اسرا همیشه مخفی نگه میدارند.



در صحرای نزدیک به «یرشایه» یک زندان بزرگ برای مجبوسین سیاسی ساخته اند و اردو گاه مجبوسین در نزدیک دموونتل موند مخصوص اطفال و اردو گاه نزدیک نویش تیرزا مخصوص زنان ساخته شده. مؤمرسات هلال احمر جهانی در صدد آنند تا به این زندانیان کمک بفرستند ولی حکومت اسرائیل ازین مداخلات جلوگیری میکند. در عکس یک زن عرب را مشاهده میکنید که از طرف پولیس اسرائیل دستگیر شده است.

سوفیا لورن ستاره زیبای

سینما مهر بان توین مادر ایتالوی است

مصاحبه غیر مترقبه اریس برتن با سوفیا لورن
در خانه اش (قصر رومنی)

چشمان سیاه پسر ما کوچک، از بوت هایم لحظه دور، نمیخندد او دست کوچکش را بطرف بوت هایم نزدیک کرد ولی یک سرفه ای توام با اختار پسر بچه چهار ساله راز این عملش باز داشت.

بچه ای که فقط بیک کلمه آشنا بود (ماما) سوفیا خندید و کلماتی را زیر زبانش جویده ادا کرد بچه از من میپرسد: سنگ های بوت تو مانند بوت مادرم است.



سوفیا، اریس برتن و پوتنی شوهرش

— برای اینکه بوت های من نیز مانند مادرت شیک و قشنگ جلوه کند.

سوفیا به بچه گفت: خوب، حالا سبی از مهمان مان نیویسان انگلیسی خوش آمدید بگو! و پسر چیز های که شاید بزبان انگلیسی بود گفت و دور پا های مادرشس چرخید.

مادر به سرو روی پسرش دست کشید و او را نوازش کرده بوسید.

سوفیا در یک قصر قدیمی که زیاد از شهر روم فاصله ندارد زندگی میکند این خانه برای یک زن زیبا و یک ستاره ممتاز سینما واقعا، قیمت دارد.

سوفیا صاحب دو فرزند است و من نزد او بخانه اش آمده ام تا در مورد تولد پسر دو مشس که در اوایل سال جاری عیسوی بدنیا آمد و اینکه چطور پروفیسور نسایی آقای ابرت، دی، وتول امکان مادر شدن را برای بار دوم به سوفیا بخشیده، صحبت کنم سوفیا برای فرزندانش مادر مهربانیست و این واقعیت نه تنها در زندگی خصوصی اش بخوبی مشهود است، بلکه نقش خود را بحیث یک مادر خوب و مهربان در فلم های مشهور چون (دوزن) (ازدواج ایتالوی) و (دیروز، امروز، فردا) خوب بازی کرده است. چنانچه خودش با رضایت مندی بسیار میگوید: آنها نقشس های مطابق خواست و میل من بوده است.

در دنیا مادران زیادی وجود دارد مادران واقعی و مهربان و مادران بظاهر خوب و رویایی. تا سوفیا را ملاقات تکرده بودم در مورد این زن طوری دیگر فکر میکردم ولی بعدها متوجه میشوم که فقط یک تصور ذهنی از او داشتم که خیلی ها هم اشتباه بوده است.

او بر خلاف تصور من، مثل زنهای دیگر ایتالوی که بزرگترین آرزوی شان پختن اسپاگتی است، نیست. او زن نیست و یسابهتر است بگویم مادر یست برای فرزندانش ارزشمند و بهمین ترتیب ستاره ای بسیار صمیمی و متواضع.

قبل از اینکه بخانه اش بیایم فکر میکردم با یک ستاره که از زیبایی زیاد بر خورد دار است و این زیبایی او را به شهرت فراوان



سوفیا با پسرش سبی



اوبه مطالعه علاقه فراوان دارد



لطفی تر از آنچه تصور میکنید هر چه بیشتر به او نگاه کنید بیشتر متوجه زیبایی هایی در او میشوید چشمانش عمیق و خمار آلود است بینی اش شبیه بینی ر و من های قدیم است او در سن ۲۸ سالگی مانند زن ۲۸ ساله ای جوان و زیبا مینماید .

سوفیا خسته است و حلقه های سیاهی با اطراف چشمانش نقش بسته و این خستگی نشانه تکلیف دومین طفلی است که بدنیا آورده (تولد ادواردو) .

سوفیا خودش میگوید : بلی ، این واقعا برایم مشکل بود . دومین ولادت واقعا مرا خسته ساخته است بعد از آن همه عملیات مشقت باز و خوردکننده . ولی دوباره خودم را احیا خواهم کرد .

سوفیا لورن بالای یک کوچ چرمی بزرگ و قشنگ کریمی کمی دور تر از من نشست ما در اطاق سالون بودیم سالونیکه در یک قصر قدیمی دارای دکوریشن فوق العاده عصری ومدرن بود دیوارهایش با تابلو های از نقاشی های امروز آراسته شده و قفسه های با ظروف قدیمی رومی بیشتر از هر چیز دیگر توجه آدم را بخود معطوف میداشت در بالای یک میز که دارای روپوش شیشه ایست قطعی نضواری رنگ تیره مملو از تنباکو قرار دارد اطراف این قطی از ابریشم پوشیده شده است سوفیا لورن انگشتان بلندش را بطرف بشقاب های که از اقسام شیرینی ، چاکلیت و سگرت مملو بود تکان داد و مرا بخوردن و نوشیدن دعوت کرد .

چهار سال پیش هنگامیکه کارلو (سپی) پوتنی جنیورتولد شد سوفیا تصمیم گرفته بود که دیگر فرزندی نداشته باشد . زمانیکه ادواردو بدنیا آمد یکبار دیگر مثل زمان تولد سپی عکاسان وخبر نگاران از تمام دنیا در بیرون در انتظار ورود را بداخل می کشیدند .

آنها تا خبر های از وضع سوفیا وتولد سپی بدست نیاوردند آنجا را ترک نگفتند و این موضوع یکبار دیگر هنگام تولد ادواردو تکرار شد وقتی دومین طفل سوفیا بدنیا آمد

رسانده است رو برو هستم ولی بر عکس او زنیست رفیق و بسیار خوش صحبت و گرم ، بطوریکه عادی ترین اشخاص میتوانند او را بدون هیچگونه دلبره واندیشه ای ببینند .

و سوفیا برایشان آنقدر دوست داشتنی خواهد بود که ساعتها او را ترك نگویند . در پهلوی اینهمه مطالب یگانه موضوعیکه برای سوفیا ارزش زیاد دارد همانا اهمیتست دادن بوقت است . وقتی آنروز به قصر خانم پوتنی نیم ساعت وقتتر رسیدم با کمی خشونت اظهار داشت : شما نیم ساعت قبل از وقت موعود تشریف آوردید .

سوفیا به سوالاتیکه از او کردم صمیمانه پاسخ گفت ولی او به سوالاتیکه مربوط به گذشته هایش باشد جواب نمی گوید و این خصوصیات سوفیا او را زن استثنای میسازد .

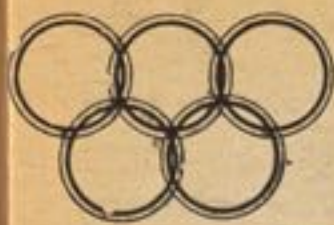
از همین سبب هنگام که باو ملاقات کردم بزودی دریافتم که راجع به گذشته هایش چیزی از او نپرسم برای اینکه سوفیا در گذشته زندگی بدو مشقت باری را گذرانده است ولی سوفیا لورن امروز بهمه آرزو هایش رسیده و صاحب همه چیز است صاحب قصر شکوهمند و باستانی بادبوار های بلند و منقش که همه بازگوینده هنر قدیم روم است . او قانع است ، بلی ، لاکس حسود و تا اندازه هم محافظه کار .

من مجله ای را ورق میزدم که سوفیا به آهستگی از آن اتساق بالایی پائین آمد . نمی توانستم نگاهم را از او دور نگهدارم . او بلند است و جذاب و در حدود بیش از ۵ فوت و ۸ اینچ قد دارد و بطور باور نکردنی زیبا تر از آنست که در روی پرده سینما دیده اید او با لباس قشنگ که به تن داشت بیشتر خواستنی مینمود . یک بالانته ابریشمی و بطلون برنگ سرمه ای ، زیبایی چشمگیر به او بخشیده بود شانه های عریض و کمر باریک سوفیا این خوبیها را دو بالا می ساخت . پوست صورتش لطیف است

سوفیا لورن ستاره جذاب هالیود

گفت: نی ، باورم نمیشود که من صاحب دومین فرزند شده باشم من در آخرین تحلیل یک چیز را خوب فهمیدم . فهمیدم که داکتر برت دی و تول بزرگترین مرد دنیا است او یگانه مردی است که پوتنی ها را بمن داده است .

دومین فرزندش ادواردو این همه سخنان سوفیا لورن بخاطر آنست که تولد هر دو فرزندش توام با مشکلات بسیار بوده است و حالا هم سوفیا لورن از تولد فرزند دیگری میترسد ولی از کجا معلوم که او صاحب سومین فرزند هم نشود .



بزکشی و ورزش باستانی ما

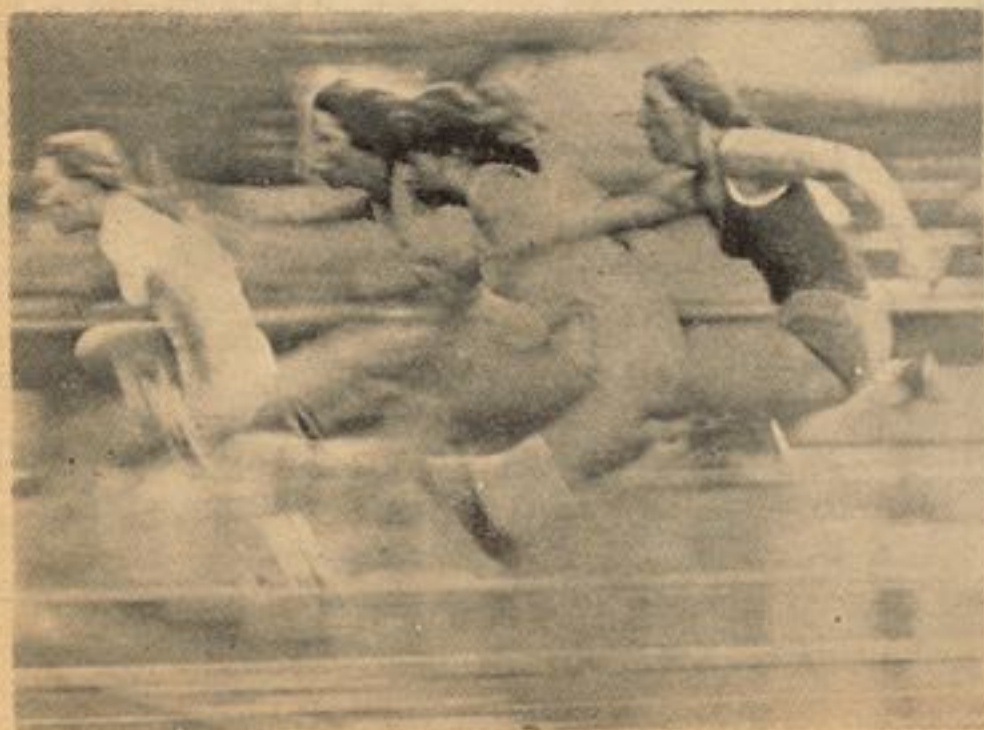
ورزش بزکشی که از سالیانی درازی در کشور ما رواج دارد. بحیث ورزش باستانی و عنعنوی کشور جالب توجه ممالک خارجی است .



درین موسم سال که هوای برای بازی این ورزش مساعد است تیم های ولایات شمالی کشور باهم مسابقاتی انجام میدهند . ورزش بزکشی تاریخچه جالبی دارد که در فرصت مناسب و در شماره های آینده از آن صحبت خواهیم کرد .

دویدن های مختلفه

در میان بازی های اتلیک که تماشاچی و علاقمندان زیاد دارند یکی هم مسابقات دو شس است که صد متره دو صد متره و چهار صد متره و غیره از جمله آنها میباشند دوشس را امروز امریکا نیانی بیشتر می استندند زیرا در المپیاهای مختلفه مثل المپیای توکیو مکزیکو و مونشن در دویدن های مختلفه مقام قهرمانی از آن ورزشکاران امریکا بوده و درین مورد ممالک دیگر نیز به عقب آنها روان اند روزگاری این بخود بگیرند.



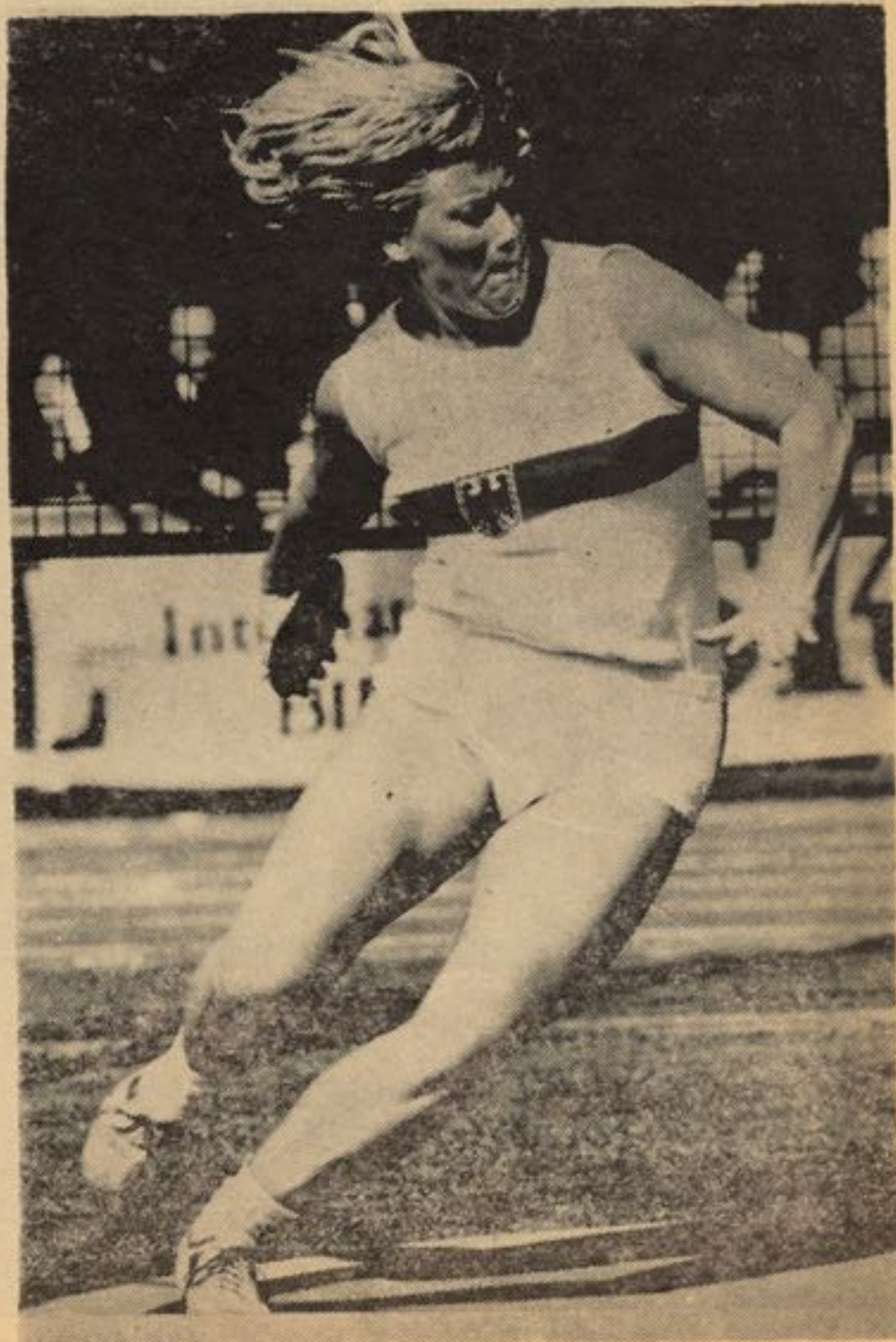
ژوندون

نودو هشت نفر دیگر بحیث معلمین ورزش

روز شنبه ۲۴ شهاد تنامه های نود و هشت نفر از فارغ التحصیلان لیسه سیورت طی محفلی از طرف ریاست تربیت بدنی معارف برای ایشان توزیع گردید . فارغ التحصیلان مذکور به تمام ولایات افغانستان تقسیم شده و بحیث معلمین ورزش ایفای وظیفه خواهند کرد .

دسک

پرتاب دسک که از جمله بازیهای اتلیک بشمار میرود در جهان طرفدارانی زیاد داشته و در بازی های المپیا ریکارد های جدیدی ورزشکاران آن درین رشته قایم میکنند . همانطوری که زنان جهان در تمام امور زندگی دوشس بدوش مردان قدم میگذارند ، در ورزش نیز قدم بقدم با مردان پیش میروند ، در عکس چهره زنی دیده میشود که میخواهد دسک را به فاصله دوری پرتاب کند .



تورنمنت فوتبال کلب‌های آزاد خاتمه یافت

چهره‌های ورزشی

بیغله فاطمه :

بیغله فاطمه از جمله ورزشکاران لایق، با استعداد و پر آوازه لیسه ملالی می‌باشد که با بازی‌های چشمگیر خود توجه تماشاگران و علاقمندان ورزش را بخود جلب کرده است وی که بخاطر مو فقیست‌های زیاد در بازیهای تعداد کپ‌ها و مدال‌ها را تصاحب شده عقیده دارد که یک ورزشکار باید به هر اندازه که پیش می‌رود باید تمرینات زیادی نموده و زمینه را برای پیشرفت‌های زیاد تری مساعد سازد



بناغلی محمد اکبر امینی

در میان ورزشکاران پوهنتون کابل یکی هم بناغلی محمد اکبر امینی است .

وی که بیست و دو سال دارد محصل صنف دوم پوهنځی ادبیات و علوم بشری میباشد ، بر علاوه تحصیل رهبر کلب ورزشی برادران نیز بوده ورشته ورزشی اش زیبایی اندام میباشد .

موصوف اظهار امید واری نموده میگوید بامستقر شدن رژیم جمهوری که در تمام شئون زندگی تحولاتی ایجاد کرده آرزو میکند ورزش کشور نیز ترقی نموه در پهلو ی ورزش های دسته جمعی ورزشهای انفرادی نیز تشویق گردد .



کپتان‌های تیم‌های اتفاق نمبر اول، تیم پامیر نمبر دوم و تیم تاج نمبر سوم در عکس مشاهده میشود .

تورنمنت فوتبال که بتاريخ ۸ قوس از طرف ریاست المپیک جهت انتخاب تیم المپیک و تیم ملی دایر شده بود بروز شنبه ۲۴ قوس خاتمه یافت .

در تورنمنت مذکور هشت تیم کلب‌های مختلف اشتراك داشته که به ترتیب تیم فوتبال کلب اتفاق مقام اول تیم کلب پامیر مقام دوم تیم کلب تاج مقام سوم، تیم کلب پاس مقام چهارم، تیم دافغانستان بانك پنجم، تیم کلب بامیکا مقام ششم، تیم کلب یما مقام هفتم و تیم کلب نوانی مقام هشتم را بدست آوردند .



زیر نظر: سیما غواص

رسم زینمایی و موفقیت



چه بخوریم تا پوست خوش رنگی داشته باشیم؟

اگر میخواهید پوست خوش رنگ و نرم و لطیفی داشته باشید، همیشه آب میوه بنوشید، زیرا ویتامین (سی) که برای تندرستی و سلامت پوست بسیار ضروری است در آب میوه جات به فراوانی وجود دارد. آب زردک رنگ دلپذیری به پوست شما میبخشد، صبحانه باغذای تان مسکه بخورید، همچنان جگر سرشار از ویتامین (آ) است و پوست را به بهترین وجه تغذیه می کند. سبزیجات بطور عموم چون حاوی آهن اند پوست شما را روشن و شفاف میسازند، پنیر و میوه جات تازه به شفافیت و درخشندگی و لطافت پوست موثر است، اما فراموش نکنید که شربینجات به خصوص چاکلیت و کیک پوست را خراب میکنند.

نکته های سودمند:

آب لیمو ترش: لباس پاک کنید
 اطو: اگر متوجه شده اید که کف اطوی شما روی لباس تان می چسبید، یک قطعه صابون خشک را به کف اطوی داغ بکشید، و بعد با همان اطوی یک ورق کاغذ و یا روزنامه را اطو کنیدخواهید دید که چسبناکی کف اطو از بین رفته است.

آب لیمو ترش: لکه تخم مرغ را از روی ظروف نقره برطرف میکند.
 اگر در آب لیموی ترش کمی نمک حل کنید، مرمرهای چتلی و کتیف بوسیله آن کامل پاک میشوند.
 ضمناً با همین محلول، لکه خودکار و رنگ قلم را نیز میتوانید از روی

دانشتیبای زندگی:

نظم و ترتیب

خانم های گرامی!
 فکر نکنید که اشیاء و لوازم گرانبهای می تواند بزینمایی منزل تان بیافزاید بلکه این شما هستید که باید با حسن سلیقه و خرج کم، خانه خود را زیبا و قشنگ بسازید. باید دانست که نظافت و پاکیزگی منزل برای زیبا جلوه دادن و قشنگی آن از همه چیز مهمتر است. افراد خانواده و یا مهمانانی که از جلوی در منزل شما وارد میشوند از همانجا به سلیقه و خانداری تان پی میبرند لذا نباید فقط بزینمایی و آراستن اتاق پذیرایی و یا مهمانخانه اکتفا کرد، بلکه بایست تمام اتاقهای منزل آراسته و نظیف و مرتب باشد. دهلیز منزل خود را با سادگی کامل بیاورید، چنانچه برای زینته ها و دهلیز قالدین در نظر گرفته اید باید آنرا بجایش محکم کنید، تا باعث زمین خوردن شما و دیگران نشود. گذاشتن گلدان های گلدار یا بدون گل، با برگهای شفاف بزینمایی دهلیز شما می افزاید همچنان اگر خواسته باشید میتوانید یک تابلوی زیبا نیز بدیوار بیاورید، میز تلفون و کتابچه یادداشت (رهنمایی تلفون) را نیز در دهلیز قرار دهید. محل

گذاشتن کود بندلباس هم در دهلیز میباشد.
اتاق پذیرایی:
 در نظم و ترتیب و نظافت اتاق پذیرایی دقت بیشتر نمائید و از گذاشتن اشیاء زیادی خود داری کنید، در رنگهای لوازم سا لون خود، هماهنگی را در نظر بگیرید و سعی نمائید از رنگهای روشن استفاده کنید.
 اگر لوازم زینتی و یا کلکسیون اشیاء قدیمی دارید، آنرا در قفسه شیشه ای قرار دهید مبلها و چوکی ها را باید بنحوی گذاشت تا مانع عبور نشود برای روشنایی بیشتر و زینمایی اتاق می توانید از چرخهای رو میزی و یا پایدار استفاده نمائید از قرار دادن اشیاء زیادی که مورد استفاده نیست و اتاق شما را بشکل مغازه عتیقه فروشی در می آورد، خود داری کنید. گذاشتن چند شاخه گل در گلدان روی میز به زینمایی اتاق می افزاید. همچنان از گلدان های گل طبیعی زیبا در گوشه صابون میز کوچک در اتاق پذیرایی بگذارید و روی هر کدام خاکستر دانی قرار دهید که در دسترس همگان باشد.
 بقیه در صفحه ۵۸





مادران و کودکان :

چرا طفل دزدی میکند؟

دزدی کردن کودک یکی از مسایلیست که والدین بخصوص مادران را آزارنده کودکشان بيمناک میسازد. گرچه این دزدی هرگز بصورت سرقت بزرگسالان نیست ولی همان اندازه که طفل چیزی را که متعلق بخودش نیست پنهانی بر دارد، برای ما در ایجاد اندوه و نگرانی از آینده اش میکند، بعضی اطفال در سنین معینی از عمرشان دست به دزدی میزنند و اگر احیانا این عمل شان تا مرحله جوانی ادامه پیدا کرد، واقعا که جای نگرانی و تأثر است. و بنا بر اینست هر چه زودتر دست به اقداماتی زد.

اولتر از همه وظیفه ما در ایجاب میکند که با نهایت سادگی و بایبانی روشن و واضح به طفل خود تفاوت «اشیای من» و «اشیای دیگران» را توضیح دهد.

ممکنست شما خود بارها به طفل گوشزد کرده باشید که دزدیدن کار خوبی نیست و شما یسته انسان خوب نمیباشید، اما وقتی خودتان بگفته خود مطمئن نیستید و به آنچه میگوید خلاف آنرا عمل میکنید طبیعی است که حرفتان به هیچوجه بالای طفل تأثیر نکرده، بلکه به احتمال قوی طفل را به تقلب و دزدی تر غیب میکند.

نکته دیگری که فوق العاده حایز اهمیت است، اینست که به مالکیت طفل احترام بگذارید، هرگز وادارش نکنید که شما مانهای بازی خود را به بچه های دیگر بدهد و یا بدون اطلاع او اشیا شخصی اش را به دیگری نبخشید، وقتی طفل فهمید که نگهداری و حفظ وسایلهش چقدر مهم و با اهمیت تلقی میشود



بقیه در صفحه ۵۸

شیک پوش

و باشخصیت باشید

هر گاه لباس، آرایش چهره، موی دستکول، کفش و همه وسایله تا ن مطابق با تازه ترین مظاهر مدسال باشد و خود را به بهترین وجه آراسته باشید... اما... این کافی نیست فقط لباس، آرایش صورت و موی کفایت نمیکند... برای شیک و مرتب و خوش لباس بودن به این نکات هم توجه داشته باشید:

۱- نظافت را همیشه مراعات کنید... ناخن نامرتب، موی چرب بدنی که پوی نامطبوع میدهد بر ازنده یک خانم شیک نیست و یا پاهای که موهای آن از زیر جوراب توجه را به خود جلب مینماید.

۲- آرایش برای هر خانمی لازم و جانب است، اما کی؟ کجا؟ و چه نوع آرایشی؟ اگر میخواهید واقعا شیک و مرتب جلوه کنید از افراط در آرایش بخصوص در هنگام روز بپرهیزید، آرایش ساده و ملایم برای روز کفایت، خط چشم، سایه، مژه مصنوعی، کرم و بودر زیاده از حد را برای شب بگذارید.

۳- از استعمال رنگهای تیز و زننده برای آرایش و یا انتخاب لباس به این رنگها، خودداری کنید، زیرا هر چه باشد شما یسته یک خانم شیک پوش نیست.

۴- بدانید که چه بپوشید، شما میتوانید از آخرین مظاهر مدپیروی نمائید، اما بشکلی که مضحک و جلف نباشد.

۵- از خود مطمئن باشید، وقتی لباس را می پوشید باید مطمئن باشید که این لباس برازنده شما است، لباس را که در آن احساس آسایش نکنید، هر قدر هم گرانها و پسر

بود



نمونه ای از جاکت دامن، که از پارچه دیل برنگ های تیره انتخاب و در فصل سرما مورد استفاده قرار میگیرد.

ارزش باشد، باز هم شما را نمی تواند شیک و برازنده جلوه دهد.

۶- مد را تعقیب کنید... ولی عاقلانه و اصولی؟ از تقلید بپرهیزید اگر در یک میهنی خانمی را دیدید که مثلا بالباس ماکی سیاه جلوه زیادی کرده است، سعی نکنید حتما لباسی مطابق او بدوزید، چون ممکنست این لباس به قد و اندام شما متناسب نباشد.

دخوارانانو

ژوندون

خودخوری و نگرانی از آینده

بدبختانه طبایع عالی و نجیب گاهی اوقات در اثر يك حادثه درد ناك و ناگهانی در هم شكسته می شوند مرك يك انسان مخصوصا دوستدار و با عاطفه نكتی که منجر بمرگ او میشود نمره سالهای طولانی رنج و عذاب و آسیب ناخوشی سختی است که تعادل او را برهم زده و شجاعت او را در هم شكسته و منابع نیروی حیاتی وی را بمصرف رسانده است و این ناتوانی نیرو با اندازه ای شدید است که بر هرخیال عكس العملی سبقت میگیرد حال ببینیم وظیفه اراده هنگامی که نیروی شخص روز بروز کاسته میشود و روح او بتاریکی میگردید چیست ؟ در چنین اوقاتی انسان يك نوع

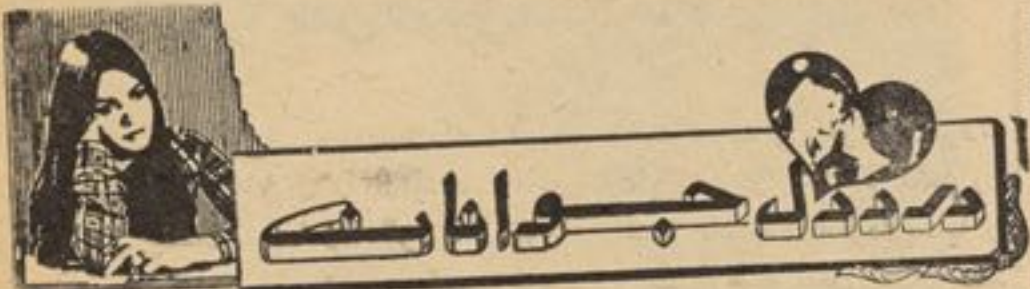
بمبت وحیرت فلج کننده ای درخود حس میکند و در مقابل هر کاهشی و زوالی دچار ضعف و بیحسی مفرطی میگردد و برخی اوقات از روی بهت و اضطراب بتفریح و هرزگی میپردازد و برای اینکه چنین کسانی را از اینگونه مشقات روحی برهانیم در زیر دستورات چندی مینویسم .

هنگامیکه اضطراب شما از حد گذشت و زمانیکه حزن و اندوه پیمانه روح شما را لبریز کرد به نظر تان چنین میرسد که زندگانی شما با هزاران بدبختی و اندوه در دنیائی که هیچگونه دلخوشی و لذت در آن وجود ندارد سپری میگردد آیا میخواهید اقلا از شدت درد خود بکاهید ؟

بقیه در صفحه ۶۲



خودخوری و نگرانی از آینده غیر از آنکه روح را خسته کند فایده دیگری ندارد



برادر عزیزم متصدی صفحه جوانان :

این نامه را یا بهتر بگویم این درد دل را برای شما فرستادم خدا کند که نشر گردد .
برادر عزیزم !

چند روز قبل موقعیکه از امتحان خلاص شدم و از مکتب بر آمدم میخواستم به خانه خود بروم انتظار سرویس را می کشیدم تا زود تر خود را بخانه بوسانم درین وقت متوجه شدم که چند جوان بیتل مانند با موهای دراز و قیافه های عجیب و حرکات که بر خلاف يك جوان افغان میباشد با کلمات زشت و متلك های بی معنی باعث آزار يك خانم که در پیاده رو سرك مسوی منزلش روان بود میشدند. نمیدانم که چرا این جوانان باعث ازیت آن خانم می شدند ولی وقتیکه دقت کردم دیدم که خانم با آرایش تند و غلیظ قیافه تماشایی و عجیب بخود داده است .

برای اینکه خوبتر تشریح کرده باشم قیافه آن زن را برای شما ترسیم میکنم .
رنگ چهره آن سرخ ما یل به کبودی ، لبانش سرخ که از سر حد لبان گذشته و به زنج آن نشر نموده بود چشمان خود را آنقدر سیاه و بزرگ رسم کرده بود که اصلا با رویش تناسب و مطابقت نداشت ، موی سرش را جر کرده بود ولی فراموش نموده که آنرا شانه کند و لباسی آنرا میتوانید از آرایش آن تصور کنید که چه رنگ و چطور بوده است .
این وضع مراخیلی رنج داد که چرا يك زن یا يك دختر با آرایش غلیظ و با آرایشی که اصلا با آن تناسب نداشته چرا خود را مضحکه چند جوانیکه دست کم از آن خانم نداشتند بسازد .
واقعا این صحنه مرا رنج داده با خود گفتم ما که با صد ها مشکلات روزانه گرفتار هستیم چرا به آن

نامه های رسیده

هر خوا و گوزی وطن
تول لاله زار دی
چه راغلی مو ن و ار دی
چه راغلی مو ن و ار دی
دامو اقرار دی دامو گفتار دی
اوس مو اخبار دی کرو به خدمت په
صداقت اوس مو اخبار دی .

بناغلی میرعلی مامور فنی در
رشته برق !
شعر شما تحت عنوان «دوطن حق»
به اداره مجله رسید طبق وعده
که بشما داده بودیم که يك قسمتی
از شعر شما نشر میشود این هم
قسمتی از شعر ارسالی شما .

بناغلی صالح محمد احساس !
در این هفته از شما دو شعر

پاخی پور ته شی بیدار شی
دا مو وخت دکشت او کار دی



خبری از دنیای جوانان

شاگرد ممتاز



نام : عبدلكريم

صنف : يازدهم (ق) ليه حبيبيه

درجه : اول نمبر

علاقمند : به زراعت

آرزو : ميخواهم در آينده ،

بو هنر زراعت را تمام كنم .

اگر در گذشته تمثيل هنر را حقير مي شمردند و مخصوصا براي طبقه نسوان كشور محدوديت هاي فوق العاده قايل ميشدند اما امروز خو شبختانه نه مي بينيم كه اين طبقه دوش بدوش برادران خود در اين هنر وهمه هنر هاي ديگر بازوداده ودوش بدوش آنها قدمهاي متين در راه احياي هنر برمي دارند .

ما در حاليكه اين اقدام بجاي ليه استقلال وملالي را بدیده قدر مينگریم برای تمام جوانان كشور آرزوی موفقیت میکنیم و امیدواریم كه در این هنر موفقیت های بیشتری نصیب شان گردد . وانطور كه شا یسته جوانان ماست استعداد ها داده وخود را با محیط هنر تطابق این هنر تبارز دهند .

در هفته گذشته درامی بنام توپاز از طرف شاگردان ليه استقلال وملالي در صالون كنفرانس هاي ليه استقلال نمایش داده شد كه از طرف مردم با استقبال زیاد رو برو گردید .

امروز كه هنر تمثيل در كشور ما راه هاي مشكلي را مي پيماید اين اقدام شاگردان واقعا قابل ستايش وتمجيد است . سهم گيري جوانان مادر اين درام ما را امیدوار ميسازد كه هنر تمثيل در آينده انكشاف بیشتری يابد وزمينه اين هنر هرچه بيشتر مهيا گردیده وجوانان ما كه قابليت واستعداد نمایش این هنر را دارند استعداد هاي خود را بروز داده وخود را با محیط هنر تطابق دهند .

توجه نکنیم كه تمام وقت خود را به آرایش كردن آنهم با آن شكل كه باعث خنده ديگران شود تلف كنیم .

اگر ما با روی شسته وپاك بسا مو هاي صاف و يا حداقل با يك آرایش خيلي خفيف از خانه برآييم آيا مردم ما را راه نمیدهند؟ كه چرا آرایش تند نكرده ايم ؟ ما چرا مسئوليتهاي واقعي و لازمی خود را فراموشی میکنم و دنبال اين كار ها ميرويم كه اصلا براي ما فايده هم ندارد و هم باعث خنده ديگران شده وهم پول خود را تلف میکنیم . اگر كمی توجه به كار هاي خانه و اگر معلم مكتب هستيم متوجه درس هاي خود باشيم بر علاوه اينكه وظايف خود را انجام داده ايم باعث ريشخند و خنده اين وآن نمی شويم . خواهش من بصفت يك دختر از تمام دختران و زنان جوان اينست كه كمی متوجه بحال خود وخانواده خود باشند واز كار هاي كه براي ما فايده ندارد جدا خود داری نمايم .

با احترام
زرمينه

داشتيم كه غرض نشر به اداره مجله فرستاده بودید . برادر عزيزم ! اشعار شما واقعا خوب است اما اگر كمی بيشتر بدان توجه كنيد امید است كه اشعار بهتر وخوبتری بگويد با امیدی همكاری های بيشتر شما .

...

بنا غلی آقا رحيم (همكار)
شعر شما تحت عنوان چرخ تاريخ به ما رسيد از همكاری تان تشكر .



جوانان ليه استقلال وملالي درحال ايفای نقش هاي شان در صالون كنفرانس ليه استقلال با استقبال تماشاچيان فرار

گفتگوه

در شفاخانه

زن اولی: خو خوار جان بعد از
چطور شد؟
زن دومی: افسوس خوارک که
میکن ده شفا خانه زیاد گپ نزنین
اگر نی قصه او فلم دگره هم برایت
می گفتم.
فرستنده: جلال الدین «جمال»

لاف زن ها

دو نفر لافوک با هم صحبت می
کردند.
اولی گفت:
- يك روز من يك توپ فوتبال را
شوت کردم، از بسی شوتم قوی بود
توپ بعد از ده دقیقه بزمین افتاد
دومی گفت:
- بابا... این چه است، من وقتی
يك توپ را شوت کردم بعد از دو
روز توپ همراه يك مکتوب بزمین
افتاد. در مکتوب نوشته شده بود.
لطفا اینقدر محکم شوت نکنید، زیرا
این توپ چند شیشه دکان های
مریخ را شکستاده است.
فرستنده: نعمت الله نعمتی

آشنائی

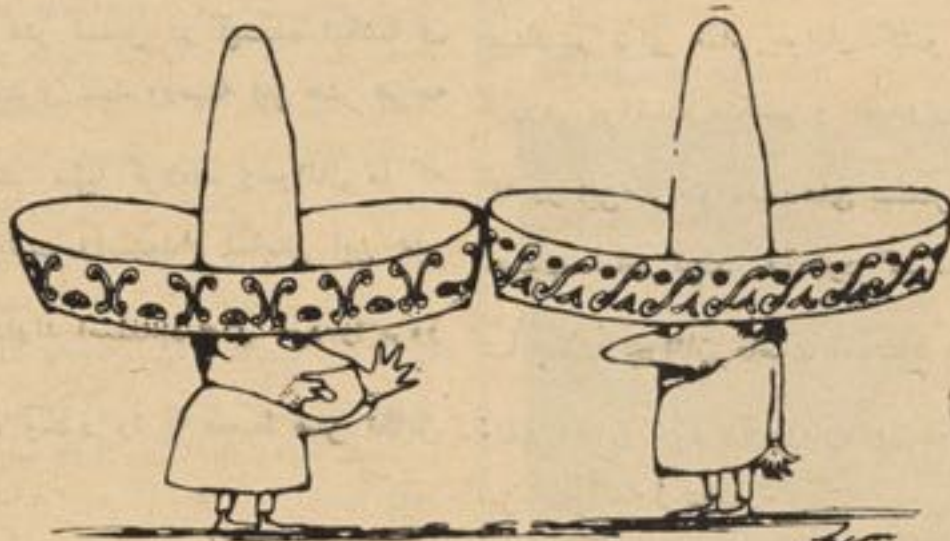
مرد يکه میخواست با پرستاری
دوستی کند پیش او رفت و گفت:
- عجب است قیافه شما به نظرم
آشنا می آید.
پرستار گفت: حتما شما مریض
بودید.
مرد گفت: بلی.. ممکن است
شما بکدام شفاخانه کار میکنید...؟
پرستار گفت: من در کلینیک حیوانات
کار میکنم.
ارسالی محمد ظاهر حیدر زاده

عروسی پدر

خانم خانه در سالن پذیرایی گرم صحبت با مهمانانش بود که پسر پنج
ساله اش وارد شد و نفس زنان گفت:
مادر... مادر... احمد خان خواهرم زر غونه را می پوسد.
همه مهمانان بهم نگاه کردند و چیزی نگفتند و خانم صاحب خانه
به آرامی گفت:
عیبی ندارد جانم، احمدوزر غونه تا سه ماه دیگر با هم عروسی می
کند.
بچه لحظه ب فکر فرو رفت و به سادگی پرسید مادر جان پس آیا
پدرم هم با خدمه منزل تا سه ماه دیگر عروسی می کند؟
فرستنده محمود (امین نظری) معلم دهم لیسه نهرین

باریدن باران

مردی به دوستش گفت: چه چیز را دوست داری؟
دو ستش جواب داد که باران را دوست دارم.
آن مرد پرسید که چرا؟
دو ستش گفت: برای اینکه مجبور
می شوم چتری پسر خود بگیریم، آنوقت است که قصاب و نانوا ی
کوچه که ازشان قرضدار هستم مرا نمی شناسند.
ارسالی: عبدا لصمد «بهادری»



بدون شرح

پسر شوخ

زن وشوهر پسر ی داشتند که خیلی شوخ بود. روزی زن وشوهر
می خواستند به سینما بروند.

شوهر گفت: من میروم پسر را می خوابانم وبعد هم به سینما خواهم رفت.

و پس از چند ساعت زن صدا زد. عزیزم بچه را خوبا ندی، ناگهان پسر جواب داد:

- بلی مادر جان پلزم را خواباندم. ارسالی افسانه «حیدری» از خیر خانه مینه.

ژوندون



از بالا بیائین بدون شرح
صفحه ۴۴

نزدیک بود «بی آب» شویم

وقتی او را دیدم متفکر نشسته بودیك انگشت خود را روی لب گذاشته قیافه الفرد هیچکالا را بخود گرفته بود، من به قصه های او علاقه داشتم همیشه اینطور سر صحبت را باز میکرد: «فرب بود بی آب شویم» و بعد تشریح میکرد که چگونه نزدیک بود بی آب شویم.

گفتم:

- چطور است کار و بار ...

بایدن من از حالت تفکر بیرون شده لبخندی زد، از همان لبخند های احمقانه و همیشگی.

گفتم:

- بابا کجا هستی که خبر ماره نمیگیری .

گفتم:

- باز چه اتفاق افتاده ...

بسیار ساده و بی تفاوت گفتم:

- فرب بود بی آب شویم ...

فهمیدم که باز هم کدام شریک کاری کرده و نزدیک بوده است که بی آب شود ...

گفتم: قصه کن که چگونه نزدیک بود بی آب شوی ...؟

گفتم:

دریگی از ایستگاه ها دختر زیبایی را دیدم ...

گفتم:

- و چشمانت بطرف او راه کشید .

گفتم:

- بگذار قصه کنم ... خود ما نزدیک بود بی آب شویم و تو میخواهی حاشیه بروی ...

دختر را دیدم ... چه دختری بود هممالینی بگردش نمیرسید ...

آهسته سر به ای کردم ، هیچ اعتنا نکرد ... سرویس آمد و دختر به سرویس بالا شد از

از پشت یختم گرفته گفتم:

- آغاز او دوازده برو ...

گفتم:

- وای چقدر بد ... نزدیک بود بی آب شوی ...

گفتم:

- بلی ... و من با عجله از دروازه عقبی داخل سرویس شدم ...

سرویس به راه افتاد .

در بین سرویس نگران گفتم:

- ماره آغا بیسه ...

هر چه در جیب هایم جستجو کردم حتی يك افغانی نیافتم ... گفتم ندارم ... نگران که آدم

لجکی بود با غالمغال گفتم:

- سیل کو آغاز ده ره ...

مغله شه سیل کویک افغانی نداره ...

گفتم:

- فرب بود بی آب شوی ...

گفتم:

- آن جان بیادر فرب بود بی آب شویم ...

در ایستگاه دیگر که حریف از موتر پانین شد من هم پانین شدم ... دسرک عقبش برافتم .

وقتی پهلویش رسیدم آهسته گفتم: «ماره خوکباب گدی ...» دختر چیزی نگفت پهلویش رفته

چشمکی زدم ، او بدبد بفرم دید ... در پیداه روی که بسیار بیرو بار بود آهسته از بازویش چنگ گرفت ، دختر بعقب دید ...

محکم با سبیلی برویم زد ...

گفتم ... پست بی شرف ، بی حیثیت ، از خود خواهر ، مادر نداری ...؟

چند نفر دیگر بالایم قاه قاه خندیدند و صدا کردند .

زیگو لوره بیسی زیگلوره ... همان والله فرب بود بی آب شویم ... ولی دردم گشت که شاید دختر «راگ» شود ... باز هم به تعقیب او ادامه دادم ... بمن گفتم ... «حیانه داری» ...

من در عوض لبخند زدم ...

دختر رفت و رفت و رفت تا اینکه بکوچه ای رسید ... من هم بدنبالش بودم ، اشپلاق میکردم و زمزمه می نمودم ، اگر یکبار بفرم تبسم میکرد کار تمام بود ، من باز هم نزدیکش رفتم و گفتم: صدقه ات شوم چرا اینقدر سنگدل هستی ...

یکبار دیدم که دختر لبخند زد . وای که میگویم برادرت از خوشی بال کشیده بود ... او به کوچه دیگری پیچید ... من هم مثل تیر خود را بدنبالش انداختم ... در آن کوچه خانه شان بود ، از پشت بدمن برادر او همراه چند تار فقایش در کوچه بودند ، دختر مختصراً جریان را به آنها گفت ...

وقتی که من کنار آنها رسیدم یکی از بچه ها مرا پای بچک داد .. گرم باس بروی خوردم ...

دریشی ام خالک پر شد ... باز فضل خدا که قسمت گل ولای کوچه نیفتاده بودم ... برادر دختر نزدیک آمده همینطور «فلمی وارو» چند بکس ده الا شیم زد ، خلاصه که شور خوردنی بیادرت ده هوا بلند گدن و چار پلاق سر گل ولای قلاج گدن دریشی ره میدیدی که از لای دیده نمیشد ... ده یک گوشه کوچه خاکسترو زغال کوت بود ... همراه زغال روی بیادرت سیاه

گدن ... ساعتی گرفتند و تا که توانستند و تبالم گدن ... از تو چه پت کتم که پطلون بیادرت هم کم واری پاره شد ... آن خدا و راستی فرب بود بی آب شویم .

گفتم:

- بر راستی که فرب بود بی آب شوی ...

گفتم:

- تو خو گوش کو ناجوان هنوز کجاس ...

روز دیگر باز هم دختر را روی سرک دیدم ... پیش رفتم که از او گله کنم ، درینوقت او به پولیس مراجعه کرد و گفتم که این جوان مزاحم من شده است ، شور خوردنی پولیس آمد و از بند دست بیادرت گرفت ... میلامی چه شد ...؟

گفتم:

- نی ...

- فرب بود بی آب شویم ...

مره به سر ماموریت بردند سرمه خشک تراشیدند .

گفتم:

- والله نزدیک بود بی آب شوی .

گفتم:

- هان والله ... فرب بود بی آب شویم .

خندیدم و گفتم:

- من که سرت را اینطور ماشین شده دیدم خیال کردم بغاطر ریزش مو خودت اینکار را کرده ای ...

گفتم:

- فرب بود بی آب شویم .

پایان



وقتی که خار پشت عاشق می شود

مسافرت

مردی از دوستش که به مسافرت رفته بود ، پرسید :

خوب ... دوست عزیز آیا مسافرت شما خوش گذشت ؟

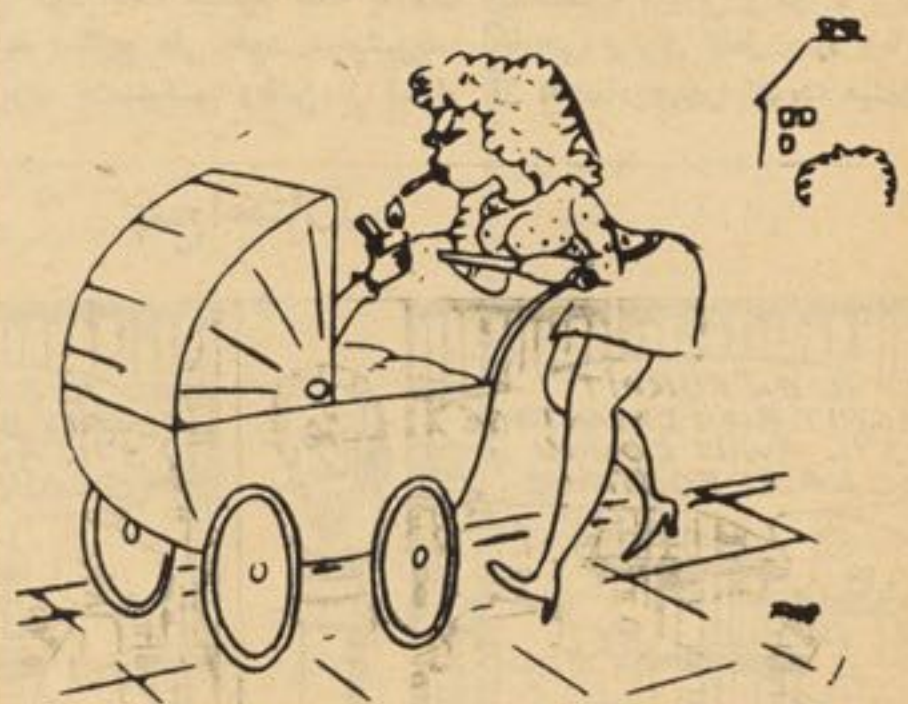
- دو ستش لبخند زد و گفت ؟

- یکروز بی نهایت بمن خوش گذشت .

- چطور مگر آنروز چه گپ بود ؟

سزمن وقتی در آن شهر کانا لها و قصر های زیبا را در میان امواج آب دید و از شدت خو شعا لی یکروز تمام نتوانست حتی يك کلمه هم حرف نزد ...!

فرستنده: محمود (امین نظری) از از لیسه عالی حبیبیه



اطفال امروزی

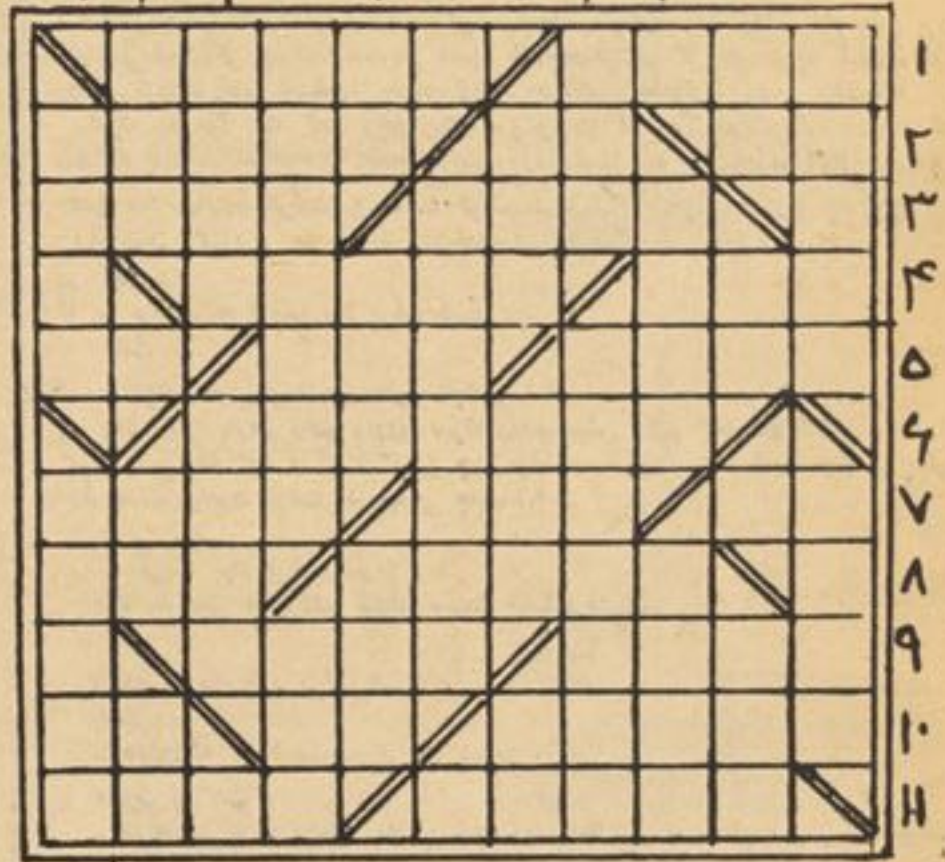
سرگرد محمد مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- روزنامه معروف کشور- شهر یست در ایالت فلوریدا - ۲- سال های عمر- صف پرا گنده - چند مست - ۳- سنگین است- جزوه تکه تکه - ۴- فرمان وحکم - بصورت فواره بیرون شدن - ۵- جای ومحل سکو نت - زریسمان عربی - حیوان پاسبان - ۶- از محصولات صنایع

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱



طرح کننده: محمد سر دار افضلی

- ۷- همسر مرد از القاب قدیمی فرانسه - ساده است - ۸- لوازم ووسایل - یک - آ - ۹- یکنوع مرض مسری - ماضی نهادن - ۱۰- از آنطرف نامه ودفتر است - بل - خارجی - حرف همراهی - ۱۱- آتشدان وگلخن - قاضی وریفری .

عمودی :

- ۱- دین حق - سرو کارش باطلا است - ۲- تکرار یک حرف -

نام این شهر چیست؟

تصویری را که در اینجا ملاحظه میکنید گوشه ای از شهر یست که در قلب اروپا قرار دارد ونفوس آن یک میلیون و دو صد هزار میباشد این شهر مرکز کشور است که بیش از چهارده میلیون نفوس دارد وعضو پیمان وار سا است .

با این نشانی ها اگر موفق به شناختن آن شدید جواب خود را برای ما بفرستید !



HORSE-BRAND-SOCKS.



برای دو نفر کما نیکه موفق به حل جدول میشوند بهکم قرعه یک سیت جراب اسپ نشان و پنج جوهر بوت پلاستیکی

باپوشیدن جرابهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید. بوت پلاستیکی وطن از نگاه

وطن جایزه داده میشود .

جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد وبا خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید

پنج اختلاف



- ۱- ضمیر جمع متکلم - با رول نوعی رقص میشود - ۳- شیشه برق - از اسمای دخترانه - ۴- رفتن به شهر دیگر - از سران معروف ما فیما - ۵- یکی از اصناف مر تبش اسم میشود نیمه اول پرنده ناطق - ۶- اقامتگاه اموات - ۷- دریا - رها پی یافت - باز داشتن از کاری - ۸- کشور گاو بازها - ماه شیر - ۹- از گازات ها یدرو کار بن - کند وپی رونقی - ۱۰- دوست ورفیق - دو دسینه - شامه میفهمد - ۱۱- ماهی بحر - سر زمین نی .

بین این دو تصویر که در نگاه اول کاملاً شبیه هم معلوم میشوند پنج اختلاف وجود دارد آنها را پیدا

زوندون

کنید ،

کارگران معمار

به اساس آخرین احصائیه دونیم میلیون نفر کارگران خارجی در جمهوری فیدرالی المان برای کار ثبت نام کرده اند.

و تا اکنون در حدود یک میلیون نفر خوشایندان این کارگران نیز با ایشان زندگی مینمایند همچنان روی تخمین گفته میشود که به تعداد ۱۲۰۰۰ نفر خارجیان بصورت غیر قانونی در جمهوری اتحادی المان مصروف کار اند به این ترتیب ده فیصد از کسانیکه در جمهوری اتحادی المان کار دارند متشکل از کسانی هستند که از کشور های دیگر آمده اند.

نامیکه در جمهوری اتحادی المان به این گروه از کارگران داده شده است گسترار بیتر (کارگران مهمان) است اما این اصطلاح به حقیقت مقرون نیست زیرا آنها مهمان نیستند و برای قبول کارهای دشوار مانند همکاران المانی خود به منظور بدست آوردن پول و اعاشه و حمایت فامیل های خود به جمهوری اتحادی المان آمده اند.

آنها در المان بسر می برند زیرا صنایع المان مانند کارگران المانی به آنها نیز احتیاج دارند و موجودیت این کارگران مهمان المان نمیتوانست بحیث دو مین کشور بزرگ تجارتمی عرض وجود کند و علاوه بر این نمیتوانست ساحت تعلیم و تربیه اجباری را وسعت داده و ساعات کار را در هفته تقلیل دهد و همچنان میسر نبود تا سن تقاعد را با معیار توانائی کار انعطاف پذیر سازد.

باوجود آنچه گفته شد این (کارگران مهمان) باعث ایجاد یک

مسأله بزرگ اجتماعی شده اند. از آنجا نیکه مراکز صنعتی ضرورت به جلب کارگران دارند این مناسبتی قبلا به مشکلات شدید، فقدان جای و سایر لوازم برای کارگران ساختمان های بعدی خانه ها، مکاتب، شفاخانه ها، کودکستان ها وسایل حمل و نقل در این مراکز موجب بروز فشارهای سنگین شده است.

یکی از مسایل دیگر اینست که

بقیه صفحه ۲۷

پارک های ملی

وظیفه داران پارک باید زیبایی پارک را حفظ نموده و آن را پاک نگه دارند. آنان همچنان موظف اند تا طرح های نو و جدید برای زیبایی و استفاده درست از پارک ها بریزند و آنرا انکشاف و توسعه بدهند. همچنان آنان وظیفه دارند تا از اقدامات خصوصی که برهم زننده زیبایی پارک می گردد جلوگیری بعمل آورند. هم چنان آنان سعی می نمایند تا افرادی که برای تفریح به این پارک ها به سیر و گردش می پردازند متوجه نگهداری پارک ها بسازند و در صورت تخلف از پذیرفتن وجود شان معذرت بخواهند. از طرف دیگر آنان وظیفه دارند تا محل برافراشتن خیمه، تفریح و غیره را تنظیم کنند. آنان معلومات و اطلاعاتی برای بازدید کنندگان پارک تقدیم می دارند.

تقریبا ۱۷ فیصد دهکده های انگلستان دولز شامل پارک های ملی برای حفظ زیبایی طبیعی میشوند

هریک از دو نفر (کارگران مهمان) که به المان می آیند راجع به طرز زندگی شرایط کار و زبان المانی قبل از آغاز کار چیزی نمیدانند این بی اطلاعی موجب شده است که حس تنهایی و تجرید از اجتماع را در ایشان مانند هر کسی که بیک کشور بیگانه سفر مینماید ایجاد کند.

کلب های خارجی ن توسط اتحادیه های کارگری، و کلیسا و کمیسیون های که به اساس تجویز مراجع ذیصلاح تشکیل میگردند و همچنان انجمن های رفاه و تصدی

در سال های اخیر نظر منقادانه در مورد این گونه پارک ها زیاد شده است. عده ای شکایت می نمایند که رشد تشبثات شان زیر تاثیر تشبثات بزرگ اقتصادی رفته، برخی از وسایل کم و ناچیز این گونه پارک ها شکایت دارند. ولی باوجود این انتقادات نظر عمومی در مورد این پارک ها نیک و خوش بینانه است. آنانیکه بیاد دارند که چگونه غول صنعتی طی قرن گذشته دهکده ها

زیبا و طبیعت خوش آب و هوای این سرزمین را به ویرانی کشیده بود به اهمیت این کار ملی بدرستی آگاهی دارند. اکنون میلیون ها نفر رخصتی های خود را طوری تنظیم می نمایند تا از آب و هوای گوارا و طبیعت زیبای اینگونه پارک ها حداکثر استفاده را نمایند. البته این را نباید فراموش کرد که نمیتوان در چار چوب دست آوردهای کنونی قناعت داشت و باید برای بهتر شدن اینگونه پارک اقدامات سریع و زیادی روی دست گرفته شود.

های حمایت، تمویل میشوند هدف از این حمایت و مساعدت این است تا شرایط مساعدی را برای کسانی که بنام خارجی در المان می آیند فراهم نموده و فشار های اجتماعی و کلتوری را بران ها کاهش دهند.

حکومت بن با اتحادیه های کارگری و تصدی های خصوصی و حکومت ایالات و بنابر والی ها به این موافقه رسیده است که با در نظر داشت منفعت مردم المان کارگران خارجی که بدون پلان از سایر کشور ها به المان سرا زیر میشوند متوقف گردد. زیرا در واقع جسم و ریت اتحادی المان کشوری نیست که در آن مردم کشور های دیگر مهاجرت نموده و رحل اقامت بیا فکنند. زیرا این کشور برای اینگونه مهاجرت ها خیلی کوچک میباشد از این رو حکومت بن با در نظر داشت ضرورت جلب کارگران خارجی و با ملاحظه مشکلاتی که از این ناحیه محسوس است آرزو دارد تا مقررات مناسبی را در زمینه وضع نماید تا بوجوب آن از یک طرف جلو کشیدگی های اجتماعی را که ممکن است به وجود آید گرفته بتواند و از جانب دیگر مراجع مربوطه را وادار سازد تا با در نظر داشت مکلفیت های انسانی خویش جلو از دیاد گروپ های محروم از مزایای فرهنگی و اجتماعی را با تمویل محدودیت های معقول بر سرا زیر شدن «کارگران مهمان» بگیرند.

بقیه صفحه ۱۸

روزهای بسوی

— حالا قصد دارید چهل هزار افغانی را بگیرید ؟
— البته .
میگویم :
— نه جواد خان. شما اول باید محکمه بروید و سندی را که از پدرم دارید باطل کنید، آنوقت چهل هزار افغانی را بشما خواهم داد .
میخواهد چیزی بگوید که من مجالش نمیدهم و میگویم :

(ناتمام)

صفحه ۴۷

نگاه میتود و لوزی ، ازایه مطالب ، متکی بر پرنسیب های تعلیم و تربیه و تهرایط ذهنی ، اجتماعی و اقتصادی جامعه افغانی نمی باشد. همچنان کتب درسی سابق رهنمای معلم ندارد ، تا معلمین بتوانند مضامین را ، طوری تدریس کنند ، که از یک طرف خود در همان رشته مربوط معلومات بیشتری کسب نمایند و از سوی دیگر شاگردان مکاتب ، مطالب را به سهولت هضم کرده بتوانند .

معین وزارت معارف می افزاید : کتب سابقه عادت مطالعه را در شاگرد تقویه کرده نمیتواند . سوالی را در باره متون کتب درسی آینده مطرح می سازم . پوهاند محمد صدیق به اساس کاغذ های روی میز شس ، اینطور توضیح میدهد :

مشخصات کتب درسی جدید ، را اینطور می توانیم شرح دهیم : در کتب جدید هدف تنها ذخیره کردن معلومات (حقایق ، مفاهیم اصل ها ، فریضه ها) در دماغ شاگرد نیست ، بلکه تاکید بیشتر برالای فعالیت یا عملیه است که شاگرد به وسیله آن می تواند حوادث را تشریح ، تحلیل ، تجزیه و توضیح نماید .

برای اینکه شاگرد مشکلات و نیازمندی های موجوده را ، حل کرده بتواند ، بین مضامین ارتباط موجود شده است .

مثلا عوض اینکه مضامین تاریخ و جغرافیه کتاب های جدا گانه بی باشند ، در آینده کتاب های به نام اجتماعیات بدسترس شاگردان قرار خواهد گرفت که در آن علاوه از تاریخ و جغرافیه موضوعات علوم دیگر از قبیل بشر شناسی ، جامعه شناسی اقتصاد و غیره شامل می باشد .

کتب کار های عملی و تعلیمات صحیحی مثال دیگری از ارتباط بخشیدن مطالب چندین مضمون در یک واحد می باشد .

بقوله معین وزارت معارف محتوی کتب جدید شاگردان را کمک می نماید تا نیاز مندی های اجتماعی ، فرهنگی ، اقتصادی ، و فردی را رفع کنند .

وی ادامه میدهد : کتب جدید از نگاه لسان (کلمات عبارت ، جملات پارا گراف) مطابق

سویه شاگرد بوده ، در هضم مطالب کمک زیاد می نماید. همچنان حجم کتب جدید مطابق ساعات معینه همان مضمون می باشد .

معین وزارت معارف تعدیلات دیگر کتب درسی جدید را اینطور می شمارد :

۱ - کتب جدید متکی به تسازه ترین روش تالیف خواهد بود !

۲ - بعد از تجزیه در مکاتب و ارزیابی عمیق علمی ، تالیف میگردد.

۳ - توسط یک شخص تالیف شده ، بلکه نتیجه زحمات یک گروه اشخاص بود ، که توسط چندین کمیته ارزیابی و تدقیق میگردد .

۴ - کتب جدید شاگرد را کمک می نماید که روش های آموزشی را بیاموزد ، به عبارت دیگر ، درین کتب جدید شاگرد می آموزد که چطور بیا موزد و آموزشی در ختم دوره تحصیل ، خاتمه نیافته بلکه تا اخیر عمر عمله آموزشی ادامه پیدا کند .

بقیه صفحه ۹

معارف بسوی ...

دسترس شاگردان و معلمین قرار داده شود .

کتب درسی در مرکز وزارت معارف تالیف میگردد ، لذا در آن ها ، نمیتوان شرایط و خصوصیات محیطی هر ولایت را در نظر گرفت. برای رفع این نقیصه لازم است مواد معد درسی ، در ساحه اجتماعیات ، تاریخ سانس ، حرفه صنعت ، زراعت و دیگر خصوصیات هر ولایت ، در اختیار شاگردان قرار داده شود .

وی همچنین از مواد معد درسی دیگری مانند ، کتب برای مطالعه ، جارت ها ، نقشه ها ، گره ها ، سلاید ها و غیره یاد آوری کرد . معین وزارت معارف بعد از بحث پیرامون تغییرات اساسی در پروگرام های درسی ، متون کتب اجتماعی قبل را با کتب جدید اینطور مقایسه کرد :

در متون درسی اجتماعیات سعی بعمل آمده است که مطابق به اساسات جدید کتاب نویسی و مقتضیات اجتماعی دولت جمهوری برای شاگردان ، پروگرام ها و

مواد درسی مفید تهیه گردد . در پرو گرام سابق ، افغانستان قدیم زیاد تر مورد تاکید قرار می گرفت ، در کتب جدید نیز توجه بیشتری به کشور مبدول گردیده اما درین کتب ، وطن خویش را ، در یک ساحه بزرگتر و وسیعتر جهانی مطالعه میکنیم .

پوهاند محمد صدیق معین وزارت معارف از بخشهایی که در باره کوچی های کشور ما در کتب جدید اضافه شده ، یا دهانی کرده و گفت :

کتب جدید اول اطفال را با سوالات مواجه ساخته ، بعد از آن مواد تهبیه نموده ، زمینه را مساعد می سازد تا خود جواب ها را بیابند . وی علاوه کرد :

یکی از اهداف ما این است تا اطفال نسبت به دولت جمع وری افغانستان وفادار بوده ، به ایجاد وحدت ملی کمر بندند .

و رول مهمی به اعتلای کشور داشته باشند .

می پرسم : پروگرام های انکشافی معارف ، در پر تو جمهوریت چیست؟ معین وزارت معارف میگوید :

به شما بهتر معلوم است ، که قبل از وارد کردن تغییر و انکشاف هر پروژه ، هدف آن باید به صورت دقیق تثبیت گردد به این منظور ، کمیته بی با صلاحیت و وارد ، موظف گردیده ، تا اهداف معارف را مطابق روحیه نظام نوین جمهوریت تعیین نماید .

محرک حسن وحدت ملی و مسوولیت فردی و اجتماعی ، از جمله اهداف معارف است :

فعلا بقول معین وزارت معارف در افغانستان ، (۱۹۹۴) مکتب دهاتی ذکور و انات وجود دارد که در آن (۱۴۳۶۰) شاگرد مصروف تحصیل است .

همچنان (۱۲۹۵) مکتب ابتدایی ذکور و انات با (۴۶۱۵۳۵) شاگرد وجود دارد . معین معارف افزود :

تعداد متوسطه ها در کشور به (۴۹۷) باب می رسد که در آن ها (۱۰۲۰۵۴) شاگرد ذکور و انات بوده و (۱۹۰) لیسه در کشور وجود دارد که در آن ها (۴۴۹۳۴) شاگرد مشغول فرا گرفتن تعلیم اند .

غلاوتا (۳۶) مکتب مسلکی و تربیه معلمین با (۸۴۷۶) شاگرد می باشد. احصائیه مجموعی مکاتب کشور

بقیه در صفحه ۶۲

کوتاه و دلچسپ خواندنی

مرد

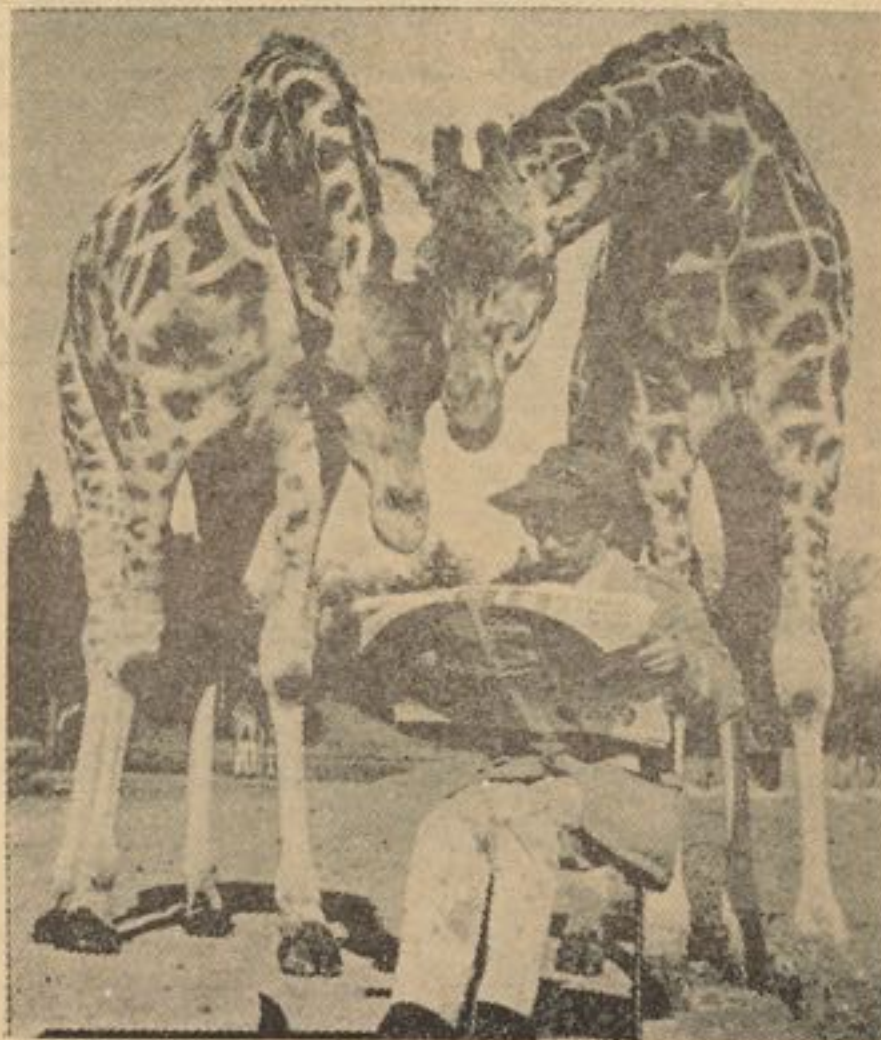
در بغداد دزدی را آویخته بودند «جنید» برقت و پای او بوسه داد. از او سوال کردند، گفت: هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد بوده است و چنان این کار را به کمال رسانیده است که سر در سر آن کار کرده است.

از: «تذکره الاولیاء»

زرافه های که به رسو و ژولیت سر و رفتند

یک جفت زرافه نر و ماده باغ وحش لندن، در نزد انگلیسا به «رمنو» و «ژولیت» حیوانات معروف شده اند چون علاقه این دو زرافه به یکدیگر به حدی است که اگر لحظه ای یکی را از دیگری دور کنند، آنها بشدت بیمار می شوند و مرتب دانه های اشک از چشمان شان سرازیر می گردد و غذا و آب نمی خورند.

کارکنان باغ وحش لندن روزی یکی از این زرافه ها را جهت تطبیق واکسین از معشوقش دور ساختند عاشق مهجور، آنچنان فریاد های کشید که نزدیک بود دیگر حیوانات را به هیجان آورده و باغ وحش را



خراب کند، مسوولین باغ بلافاصله معشوقش را بنزد او برگردانیدند و شاهد بوسه دیدار عاشقانه شدند. این دو زرافه در تمام مدت یکدیگر را میبوسند، و به این ترتیب بهم اظهار علاقه میکنند. و هیچ معلوم نیست این دو زرافه بوسیدن را از کجا آموخته اند. چنین فکر میشود که شاید دو عاشق جوان که در باغ وحش گردش میکردند و گاه بگاه بوسه می درجولوی قفس زرافه ها از هم می ربودند، به این دو آموخته اند!

وسيله ی مفيد



چندی پیش وسیله جدیدی برای جلوگیری از غرق شدن شناگران، بخصوص اطفال، در آبها تهیه شده است. وسیله ی جدید که بشکل تشکچه پلاستیکی ساخته شده زیاد بزرگ نیست. آنرا برپند دست خود بسته می کنند و هرگاه بخواهند از آن استفاده کنند، تکه نخ کوچکی را که از آن آویزان است، کش میکنند بلافاصله وسیله جدید بشکل تشکچه پلاستیکی نجات غریق تبدیل میشود، که می تواند برای جلوگیری از فرورفتن در عمق آب بسیار مفید باشد.

پسر اسکاتلندی

ازین جا که هر وقت مشتری در بدل جنسی که میخورد پول بمن میدهد، جوتی به خنده می افتد. و هرگاه بخواهم با قیمانده پول خریدار را بپردازم، ناگهان وضع او تغییر کرده و شروع می کند بگریه کردن، و بقدری داد و فریاد می کند که خریدار را ناآرام ساخته و بزودی از مغازه بیرون میرود.



در شهر «ادین بورگ» اسکاتلند مردی زندگی میکرد به اسم «مکتاریش» او از ثروتمندان شهر «ادین بورگ» بوده و مغازه ای بزرگی داشت که برشهرتیش افزوده بود.

روزی زنش از او تقاضا کرد تا بعد ازین پسرش «جوتی» را باخود بمغازه ببرد تا با طریق معامله با مردم آشنایی پیدا کند. مرد خواهش زنش را پذیرفته و از آن پس هر روز پسرش را باخود بمغازه میبرد. بعد از چند وقتی «مکتاریش» به زنش گفت:

پسر من جوتی بیول خیلی علاقمند شده.

زنش گفت:

از کجا فهمیدی؟

مرد جواب داد:

کشف عجیب

زندهای باردار گذاشته و عکس برداری می کنند. این اختراع که آنرا باید بزرگترین پیشرفت در باره علم جنین شناسی بحساب آورد در لابراتوار پروفیسور هوکر امریکایی وارد مرحله عمل شد و با آن مشاهده حرکات جنین در داخل شکم بخوبی ممکن گردید.

گفته می شود در کالیفرنیا دوربین عکاسی و فلم برداری کوچکی اختراع گردیده که به اندازه یک خسته گیلاس است و فلشی دارد کوچکتر از ته سنجاق که آنرا در داخل شکم

تا اینجا داستان

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند. در قصر دیوالی حوادث اسرار آمیزی در حال جریان بود. جوزف باغبان او را زیر نظر داشت. برید خورد که اذیر زمانی او را می شناخت با او ابراز علاقه کرد. اما رابطه او با برید خورد زیر نظر جوزف بود. دوشیزه ایزابل با برید خورد رابطه مخفی داشت. بالاخره سرقتی در قصر صورت گرفت که فکر می شد در قدم اول جوزف، ویسون و دیوونیسورت در آن دست داشتند شواهد علیه لی بود و دیگران می خواستند که او را نابود کنند. این هم بقیه داستان.

حادثه

در نیمه شب

می یابید گفت :
- و همین طور در پلان من ذکر نگردیده بود که عاشق شوم.
لی چشمانش را از او دزدیده و سوی پنجره رفت. او از اینکه سوی جوزف ببیند برخورد اعتماد نداشت. انواع فریب کاری هارا دیده و بان آشنا گردیده بود. این واقعیت بود که جوزف او را از مرگ نجات داده بود اما با آنها سوالی وجود داشت که باید به آن جواب داده میشد ..
جوزف از عشق حرف زده بود ولی میدانست که احساسات دوونی اش در مقابل جوزف چه نوع بود. اما دو آنجا زمینی وجود داشت که باید قبل از اینکه راجع به آن صحبت کند پاک گردانیده میشد.
لی گفت :
- فکر می کنم بتوانم آنرا بفهمم. مقصدم نفرت شما است. اما مسایل دیگر چه؟ بطور مثال: چرا شما ویلسون را تعقیب میکردید و تمام وقت را در جاسوسی و دیدن زدن او میگذرانیدند؟
جوزف گفت :
- بخاطر نمونه قطار آهن. روزی تصادفاً به گراج در قسمت تختانی برج شمالی رفتم. یعنی یگروز پیش از اینکه شما بیایید. دنبال سامان و آلات باغبانی میگشتم که ناگهان تمام پارچه های از شکل افتاده چیزی را که باید نمونه قطار آهن میبود در آنجا یافتیم. نمونه بزرگ قطار آهن. در این لحظه ویلسون داخل گسراج شد و مرادید. از همین سبب بود که نزد عمه شما رفت و از او خواست که مرا از وظیفه ام اخراج نماید. این مطلب را بیگس بمن گفت و من آنرا درک کردم.
لی گفت :

پس قدرت و با نشاط مر دی روی دیوار های قصر ویولتی سر نخورده بود. دریک لحظه فکر کرد که تمام بد بختی ها دوباره روی سر او فرود خواهد آمد. حقایق و خواسته های موقعیت او. اما برای فعلا بدون هیچ دلیلی خوش بود. اگر چه مسایلی بود که باید آنرا میدانست و حل میکرد.
بعد از اینکه خنده اش فروکش کرد گفت :
- اما چرا شما مرا طوری میدیدید که گویا از من نفرت داشته باشید. آیا آنهم قسمتی از پلان شما را تشکیل میداد؟
جوزف گفت :
- اوه نی. من از آن معذرت میخواهم. من به اینجا نیامده بودم که از شما متفر باشم. خوب شاید، شما نبودید اما از اینکه چه کسی بودید نفرت داشتم. رشته من سوسپو لوجی است. میخواهم کاری را بدست بیاورم که در آن طرح های اجتماعی را پیدا کرده بتوانم. برای من عجیب است که میبینم دریک جامعه مردمانی وجود دارند که فوق العاده ثروتمند بوده در حالیکه در عین جامعه تعداد دیگری در منتهی فقر و تهی دستی بسر میبرند. من میخواهم که درجه ماستری ام را در تحقیق روی این موضوع بدست بیاورم. یعنی تحقیق روی بیلا نس نامتوازن دارایی در امریکا. من باین جا آمدم و درخواست کار کردم تا بدین ترتیب بتوانم زندگی واقعی اشرافی را از بسیار نزدیک مشاهده نمایم.
لی حالت دفاعی بخود گرفته و گفت :
- مطمئناً استعداد شما آنقدر ها زیاد حرفه بی نبود.
جوزف گفت :
- نی. فکر میکنم که همین طور باشد. اولحظه تو قف کرده و در حالیکه لی را

- پس این کار ها چه بود؟ آیا فکر میکردید تغییر دادن لجه بتواند دیگران را فریب بدهد؟ چرا شما متظاهر به چیزی میکردید که فاقد آن بودید؟
جوزف دستاش را داخل جیب کرد لی در حالیکه سوی او میزد به خاطر آورد که پدرش گفته بود :
«تو خواهی فهمید وقتی که عاشق شدی لی سوی چهره آفتاب سوخته و پرنجسی، موهای سیاه فیرگون، چشمان آبی که سوی او میدید نظر انداخت. او فهمید.»
جوزف گفت :
- شما میخواهید که بخندید. من احساس میکنم که مسخره قابل تمسخری باشم.
لی گفت :
- امتحان کنید. چنانچه خواهید که در قدم اول خود را امتحان کنید؟
سر جوزف پائین آمد و در حالیکه بانسوک پنجه پایه قالیان میکوبید گفت :
- من فوتبال بازی کرده ام.
لی با تردید پرسید :
- خوب. این که شما فوتبال بازی کرده اید چه ارتباطی به اصل مطلب دارد؟
جوزف سرش را خارید. بخوبی میشد مشاهده کرد که در شرایط نامساعدی قرار دارد.
او گفت :
- همه اش همین است و از همین باعث است که من تغییر قیافه دادم. من در فوتبال موقعیت بیک ضلعی را بازی میکردم. برای تیم ملی. ما بازی های زیادی را بردیم. و خبر های آن در تمام روزنامه ها نوشته شده است.
چراغ امیدی رو بخاموشی گذاشت. دستش را روی دهانش قرارداد. آیا این امکان داشت که او واقعا میخواست بخندد؟

لی لباس پوشیده و به طبقه پائین رفت. حالا که قدری خوابیده بود در دونا آرامی بدنش کم گردیده بود. میکوشید تا جای امکان، عادی راه برود و از خود هیچ نوع عکس العمل نشان نهد. از کابوسی های وحشت انگیز شبانه اش چه فکری و چه جسمی رهایی یافته بود همه چیز بی پایان رسیده بود. فرق نمیکرد که نتیجه پایان خوب بود و یا بد. او باید میکوشید طوری که آنتی از او خواسته بسود با دیگران طور مطلوب روبرو گردد.
جوزف منتظرش بود. پتلون خوش دوختی پوشیده و بالای پیراهن پنجمی سپورتی فشنگش جاکت نازکی پوشیده بود. سیماش زندگی وضحت مندی بچشم میخورد.
لی سوی او رفته. دستش را دراز کرده و گفت :
- من باید نسبت نجات جانم از مرگ واقعی از شما تشکر کنم.
جوزف دستش را برای چند دقیقه نگه داشت. آنرا فشار داده و بعدا رها کرد و گفت :
- من آنرا همانطور ترتیب داده بودم. معذرت میخواهم از اینکه چند دقیقه در آخرین لحظه ناوقت تر رسیدم.
لی در اول بخوبی متوجه نشده بود اما حالا میتوانست به کمک روشنی خط عمیقی سرخی را که تا پائین صورت جوزف کشیده شده بود مشاهده نماید. زخم عمیقی بود.
جوزف گفت :
- او میکوشید که بچشمانم حمله کند و چه عجب قدرتی که داشت.
لی گفت :
- ایزابل تا میکش؟
جوزف گفت :
- بلی. و من مجبور شدم که بایک ضربه به زمینش پرتاب نمایم. توقع دارم که برای بار دیگر مجبو ربه این گسار نشوم. یعنی پرتاب کردن زن دیگری به زمین.



لی گفت :
- مقصد شما، مقصد شما این است که شاید بتوانم شما را بشتانم؟
جوزف لگد دیگری به قالیان زده و گفت :
- بعضی مردم مرا می شناسند.
لی قادر نبود که از خنده اش جلوگیری نماید. امواج خنده او را از داخل متفجر میکرد. هیچکاری از دستش در این لحظه ساخته نبود.
لی گفت :
- من در تمام عمرم حتی یکی از مسابقات فوتبال را تماشا نکرده ام و نمیدانم که بیک ضلعی چه معنی دارد.
جوزف گفت :
- در میدان مسابقه دایره های است که بازی گران باید در آنجا ها بازی کنند.
لی گفت :
- آه، لطفا ...
در حالیکه از شدت خنده میلرزید گفت :
- خیلی معذرت میخواهم.
بعد جوزف شروع بخندیدن نمود. ولی بخاطر آورد که چقدر وقت شده که آواز خنده

لی پرسید :
- شما که هستید؟
جوزف گفت :
- نام من جو مورلی است. شخص بخصوصی نیستم.
لی گفت :
- بسیار خوب. لطفاً بنشینید آقای مورلی.
جوزف گفت :
- اگر اجازه بدهید ترجیح میدهم که ایستاده باشم. از بودن در داخل اطاق خوشم نمی آید می خواهم همیشه در خارج منزل بسر ببرم.
لی گفت :
- اما شما یک باغبان نیستید و یا حداقل در آن تخصص ندارید. همین طور نیست؟
جوزف گفت :
- نی. من باغبان نیستم اما آنرا دوست دارم در حالیکه حرفه من نیست.
لی پرسید :

چهار دختر

شجاع چتر باز

آنها آخرین دقایق را سپری می نمودند که از طرف مربی برایشان هدایت داده شد تا برای پرواز آمادگی بگیرند و نترس و شجاع باشد.

حالا نوبت از سنندار داهرتسی است دختریکه دارایی پوست نسواری سوخته است سنندرا میخواهد از داخل طیاره (کسنا) به بیرون بیرون لاکن با د مانع پریدن او میشود و داخل طیاره می افتد خو شبختانه سند را در قسمت پرش چیز های از معلم پرش آموخته است او برای دو مین مرتبه میپرد و از يك فاصله ۲۵۰۰ فوت در آسمان به پرواز درمی آید و بدون صدمه در يك چرا گاه گوسفندان نزدیک میدان هوایی فرود می آید.

سنندرا ۱۷ ساله، بعد از نخستین پروازش گفت:

(وقتی برای اولین مرتبه با پاراشوت به پرید هرگز این واقعیت را که برا یمن چه پیش خواهد آمد نمیدانید لاکن در مرتبه دوم پرش ترس و هیجان بر شما مستولی خواهد شد.)

و این تجربه پاراشوتی او توسط معلم جهش آقای برین سیم پوزن

بقیه در صفحه ۶۱

چهار دختر تیمجر بدون تاخیر خود شان را برای پرواز آماده می ساختند و بعد لباس و تجهیزات مخصوص پاراشوت را پوشیدند و برای اولین جهش پاراشوتی آماده شدند.



یکی از دختران چتر باز با مربی اش در داخل طیاره



مربی پرواز برای یکی از دختران آخرین توضیحات لازمه را میدهد.



(سنندرا هرتی) در حین فرود آمدن بزمین



جهیل کی اسپار

بقلم خان آقا سرور

را دلچسب تهیه دیده است .

متصدی ترتیب و تدوین فلم نیز با زحمت زیادی مانند دیگر کارگزاران فنی این فلم متحمل شده است تا فلم را جا لیتر بهمان آزند و بی بعضی خلا های متصدی چراغ یا روشنی انداز در خلال فلم بمشاهده میرسید.

روبهرفته دایرکتور در سر گرم نگه داشتن تماشاچیان مو فق بوده و می تواند دو ساعت و نیم تماشاگر را مصروف نگه دارد و لسی بصورت کل فلم از همان چهار چوب داستانیهای پسر متول و دختر فقیر و اینکه یک بد معاش و یک سرخه داشته باشد ، با فراتر نهاده است .

تمثیل : ممتاز : که در واقع قهرمان فلم بوده و کشمکش می آفریند ، ، خلاف عادت در چنین پر سو نازی داخل شده است ، ولی

جان مطلب درین است که در شروع برای مدتی فهمیده شده نمی تواند که او واقعا بینایش را از دست داد است زیرا چنان قدم می گذارد که حتی یک انسان بیبا به مشکل می تواند با پا های برهنه روی آن همه خار و بقایای برنده سبزه هابه خاطر آسوده قدم بگذارد .

مگر به صورت تعوم وی می توان نست در پیشبرد داستان جانب نقطه ای اوج مددگار خوبی باشد .

دهر مندرا : -

این هنر پیشه ی پولساز سینمای هند که اکنون از چهره های قیمتی آن سینما محسوس میشود ، برخلاف همیشه خوش درخشیده است ، چه او در اکثر فلمهای اسبق خویش ناکام جلو میگرد .

این موفقیت وی اضافه تر از آنست که او ساحه ی وسیعی برای تمثیل ندارد .

بران : - وی که هنر پیشه ی مکملیست اینک باز در حالیکه درین فلم حصه کوتاهی دارد ، مگر انقدر ابراه شخصیت می نماید که خاطره اش با قیست .

پریم جویره : تلاش خوبی برای موفقیت نمود ولی هر گاه اندک اضافه روی ویرا در احساسات شروع و هم ختم فلم نادیده بنگریم توفیق با اوست .

یو گیتا بالی : این هنر پیشه تازه دم که در اندک مدت شهرت خوبی کسب کرده است اینبار در رول «شاید هیرو بین» که تاحدی هم شکل «ومپ» یا کرکتر منگی را بخود میگیرد ، بازی بی نقصی دارد . کذا هنر پیشگان دیگر این فلم هر یک حصص خود هارا نیک پیش می برند و لسی از آنجاییکه بعضا از هنر پیشگان چون ماداندرا یوگیتا بالی و فریال که دو قسمتهای مختلف فلم یکباره کنار میروند مثال زنده بی از بی توجیهی دایرکتور در کارش پذیرفته میشود.

ممتاز که تا سال گذشته یک تاز سینمای هند بود نیز فکر نمی شد که تا این حد تمثیل را سطحی تکر بسته حتی پاره شدن پایش را ترسب بقایای بوتل با این ذودی فراموش و برای صحنه مابعد یعنی در برابر پدرش هرگز از درد یا احساسی هم بروز ندهد ، کذا رباب نواختن و طرز گرفتن رباب برایش چنان می نمود که انگشتانش در یک نقطه میخکوب شده و اصلا چنان وا نمود سازد که فیرا برای اجرای این عمل استخدام شده است .

در فلم «کنن نیوتی یا ادامه» خیلی بی اهمیت پیش بینی شده بود چنانچه مو های سر دهرمندرا در یک صحنه ماشین بلنسد شده و در صحنه ای دیگر غلو ثبت شده است ، همچنان بازیگرانی چون فریال ، محمود کوچک ، انور حسین و رنجیت در فلم اضافی جلوه نموده و شتر گپن سنبا صرف بمنظور فروش بیشتر فلم استخدام شده است .

نا گفته نگذریم که موضوع «مادر اندر» در فلم خوب بی ریزی شده است ولی نباید آنقدر در طرز روش سخت گیر بود که انحراف بار آرد .

انتخاب زاویه های کمره که جهت ثبت صحنه های فلم بکار رفته است از چیره دستی «جال مستری» کمره مین محربو سابقه دار سینمای هند نمایندگی نموده و فلم را بی نقص جلوه میداد ، مگر پرورچکش ضعیف سینما آریوب که اکثرا فلم از فوکس خارج میشد تا حدی به ضعف فلم می افزود .

«راول دیورمن» پسر اسرادی برمن موزسین شناخته شده هند که پس از کمپوز آهنگ «دم مارو دم» شهرت بسزایی کسب نمود ، صحنه های هیجانی فلم را از یک گروند هیجانی تر تجسم بخشیده و خواننده های فلم

«یوگیتا بالی» که بخواسته مازر سمیر در نظر است عروس فامیل شون چون علاقه بی شدید سمیر را بنایینای زیبا احساس میکند در صدد می برآید تا چکنو را که نسبت نداشتن سر پرست و سر پناهی به فامیل سمیر پیوسته است از سر راه موفقیت خود ، دور ساخته و خون با یگانه پسر فامیل ازدواج نماید .

همین امر سبب می شود تا پای بازیگر چهارمی یعنی «پریم جویره» که در واقع برادر غیر قانونی سمیر «دهرمندرا» بوده و روی تقسیم میراث کشیدگی شدیدی دارند ، در بین آمده و پس از یک سلسله صحنه سازی و کشمکش ها فلم را پایان برانند .

نگاهی به چگونگی فلم : -

فلم «جهیل کی اسپار» که از جمله فلم های ای کلاس سینمای بمبئی هند «از نگاه بازیگران آن» بشمار می آید فلمیست که می تواند بازار خوب تجارتی گمایی کرده و «بهایی سونی» پر و دیسو سرش را متفرد سازد ، چه کلیه مزایای یک فلم عایداتی از قبیل سکس ، رفیق ، جنگ ، تحریک احساسات تماشاگر ، موسیقی جالب با خواننده های کشور گهار ، لنا منگیشکر و آنا بیو نسلی وغیره در لابلای فلم جاداده

شده است ولی از دایرکتوری چون «بهایی سونی» که تجربه طولانی در فلم دارد بدیده های بهتری انتظار برده میشود ، همچنان از

پرودیسورو کار گردان: بهایی سونی
نویسنده و سنا ریست : گلشن نندا
با شرکت : دهرمندرا ، ممتاز ، یوگیتا بالی ، بران ، پریم جویره ، رنجیت همراه با انور حسین ، افتخار ، وینا و شترو گپن-سنبا .

سینمای بمبئی هند که سخت رو حیده تجارتی دارد ، همواره در تلاش است تا دوشادوش حفظ اصالت بازرگانی بودن محصولات خون تاحدی هم بنو آوری هاویا باصطلاح خودشان «ابتکاراتی» بگرایند ، تا اگر شده بتواند و بغت با او شان یار شود جوایزی چون «سلور جیلی» ، گولدن جیلی» و بالاسر از آن یعنی (دایمند جیلی) را برای محصولات خود بدست آورده و شهر تی را که درین نوع جوایز برای کار گردان و به خصوص بازیگران فلم مضمهر است کسب نمایند . گمانیکه با نشریه ها و خلاصتا سینمای بنگالی و بمبئی هند آشنایی دارند مسلما باها همتا خواهند بود که بین محصولات این دو سینمای پراوازه بی هنری تفاوتی مشهود بمشاهده میرسد چه سینمای بنگالی ، روی معنی می جرخد ، در حالیکه گرایش فلمهای بمبئی بطرف ماده روز افزون است .

«ستیا جیت ری» دایر کتر پذیرفته شده بنگال که فلمها یش دواکتر فستیوا لهای جهانی افتخارات بزرگی را هم عشوان سینمای هند میسازد ، این طرز روش سینمای بمبئی را که با پیگیری کاملی دست ناخورده محفوظ است نکو هش نموده و بار ها داد زده است که چرا هر طوری هست اضافه تراز چار خواندن را بطور حتم در فلم میگنجانند و یا با نمایش قسمتی از بدن عریان یک بازیگر می خواهند پول بدست آرندو ولی هر روز تعداد این نوع فلمها که جز بدست آوردن پول برای سازنده اش چیزی در خود ستایش ندارد گسترش یافته و بقیمت بازیگران پولسازش می افزاید . زیرا تا در فلم جبراجار ویا سالاتر از آن خواندن «پینه» نشده باشد تاجران فلم یا «دستری بیوترها» از خریداری آن شانه خالی میدارند .

فلم «جهیل کی اسپار» نیز از همین دسته فلمها بوده و با کمی تفاوت که «چکنو» یا ممتاز را در قالب نایینایی منعکس میسازد تا با احساسات تماشا چیان بازی کند با چند پرابلم عادی دیگر جلو چشم تماشاچیان قرار میدهد ، ولی غافل از آنکه سینمای امروزه چیز هایی غیر ازین گدی بازیها خواسته و بایست مطالب عمده تر و مشکل بزرگتری در برابر دوربین فلمبرداری قرار گیرد .

فشرده بی از داستان ۱ -

سمیر «دهرمندرا» کرکتر مرکزی این فلم که پیشه بی رسامی داشته و زاده فامیل متعولی است دختر بانایینایی «چکنو» در اولسین بر خورد دوست شده و پسا نها این دیدو وادید ها به عشق عمیقی مبدل میشود .



صحنه ای از فلم جهیل کی اسپار

مردی بانقلاب بقیه

تاینجای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند میر که مرد مرئی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتمان لوکس به گرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

الک از عبارت فرود آمده به روی خابان رفت تا به آن امریکایی سلام کند. آقای براد لباس فرام پوشیده بود و رو شنسی چراغهای موتورش، خیابان را کنیف را روشن می ساخت.

الک با نهایت احترام اظهار داشت: شما فی الواقع شامه بسیار قوی دارید. وقتی بیست نفر پولیس براد جواب داد: وقتی شما بیست تن از پولیسان خود را مامور اشغال کلوب هیرون گردید و سپس خود به عجله و سرعت سر سام آوری از آنجا حرکت گردید فهمیدم که این عجله شما برای رفتن به بستر خواب نیست و بدون شک مطمئن بودم که پیش از ساعت دوشب برای خوابیدن میل ندارید من معمولاً در ساعات صبح به کلوب هیرون می روم روابط اعضای این کلوب تقریباً نسبت به روابط بین اعضای بقیه ها چندان نزدیکتر و پیتر نمی باشد. اما دیدن آنها مرا خوشحال میسازد و من سوال خود را تکرار میکنم: شما این طفلک شیرین را دیدید، که اللفا ام. آ. او اس رایاد میگیرد؟

الک احساس نمود که آن امریکایی شیرین زیبا ناو را مسخره میسازد. الک اظهار داشت: لطفاً به درون بیا بید و با کلونل گار دون صحبت کنید.

براد بدنبال الک روان شده، وارد اتاق خواب پیشخدمت مایتلند گردید و دیک در آنجا سرگرم مطالعه اسناد و یادداشتهای بودکس پس از حمله پولیس کلوب و محاصره عمارت، بقیه نمبر ۷ از خود بجا گذاشته بود، علاوه از رونوشت اعتراضات میلز و رابور سری در اطراف او، و یک بیک بسته یادداشتهای دگر را هم پیدا کرد که بسیاری از آنها قابل خواندن نبود و مطالب مندرجه آن فهمیده نشد. این یادداشتها با ماشین تایپ شده و بسیار تر به او امر نظامی شباعت داشت.

بدون شک آن یادداشتها او امری را احتوا می کرد که بقیه که از طرف مرکز فرماندهی خود صادر کرده و یک امضا در پای ایشا بود: نمبر ۷

در روی یک ورقه یادداشت نوشته شده بود: بارایموند بنت باید زودتر معامله را انجام داد. «ال» باید به او بگوید که منبعه یک بقیه است. هر آنچه بعد از این تاریخ با او معامله میشود همه اش از یک مرجع ما فوق که بیعت سرورسته بقیهها تا شناخته باقی ماند صادر گردیده و قابل تعمیل میباشد.

دیک ورق دیگری یادداشت شده بود: گاردون برای روز پنجشنبه در یک دعوت نان شب به سفارت امریکا می رود کار یک سره شود الک یک رنگ خطر جدید زیر پته چهارم زینه نصب کرده است.

او در ساعت ۴ و ۱۵ دقیقه صبح به دبلیو می رود تادم را بشنود.

در میان اوراق بعضی یادداشتها راجع به اشخاصی وجود داشت که دیک آنها را نمی شناخت و درباره آنها کوچکتر یمن اطلاعاتی تا آن لحظه نداشت.

دیک رابه این دستور قاطع «کار را با او یکسره کنید» خنده گرفت. درست در همین لحظه براد امریکایی وارد اتاق شد.

دیک خطاب به او گفت: «بفر ما بید آقای براد! نشینید. از نگاه نموده الک پیدا است که شما توانسته اید علت حضور خود را در اینجا الزاماً به او بقبولانید. برون تبسم کتان سرش رابه عنوان تالیف

کجا باید گوش بدهند وجه را باید بشنوند؟ در الف بمن موقع تفکر را میدهد آقای کلونل»

دیک بانگاه استغهام آمیز و پرسش گری به صورت الک تگریست و اظهار نظر نمود: «بتاریخ ۱۳ روز چهارشنبه شام ما زیگنال مخصوص مغایره ال.وی، ام.ب. را تعقیب میکنیم. ما صدای بقیه بزرگ را خواهیم شنید آقای الک!»

-۱۵-

رای بند بیدار شد. شقیقه هایش از شدت درد می تریکد، زبانش از خشکی بسیار به گامش چسبیده بود. وقتی سعی نمود سروکله درد آلودش را از روی بالش بردارد. ناله اش بلند شد.

امابه زحمت توانست از بستر خواب بیرون آید و خودش را به سینه تا به نزدیک کلسین برساند. او جوقات فلزی کلکین را باز کرده به طرف هاید یارک به بیرون نظر انداخت. سپس یک گیلان را از آب پر کرده سرکشید و آنگاه مجدداً در کنار بستر نشسته، سرش را میان هر دو دستش قرار داد و سعی نمود وقایع شب گذشته را بغاطر بیارد.

او صرف توانست بعضی از وقایع وحشتناک شب گذشته را بصورت پراکنده و مبهم یاد آورد.

امابه یک چیز مطمئن بود که اتفاقات ترس آوری روی داده بود. به تدریج جریانات شب قبل در ذهنش روشن و روشنتر شد و زمانی همه چیز را بغاطر آورد، روی قلبش احساس سنگینی نمود.

او از جایش جسته در طول و عرض اتاق بنای قدم زدن را گذاشت. حماقت های دوران بچگی او را نمیشد برای کارهای ابلهانه امروزی اش دلیل آورد. و رازی هیچگونه استثنایی را برای دوران بچگی و جوانی قابل شد.

پس از گرفتن دوش و پوشیدن لباس به این نظر آمده بود که اشتباهات فراوانی را مرتکب شده است. اشتباهاتی که هرگز قابل اغماض و بخشایش نبود. بخصوص زدن سلی به روی پدر او را سخت رنج میداد. دلش میخواست همان لحظه نامه بی نوشته طی آن از فشاری که روی قلبش افتیده بود به پدرش بنگارد و از اعمال زشت ریشب خود پوزش بخواهد اما بر حال نباید طوری نوشته شود که چاپلوسی و تملق از آن مشهود باشد، او خودش را تحسین کرد. آری باید متن نامه حاکی از غرور بوده ضمناً از یک حد معین تجاوز نکند. آخر در تمام خانوادهها چنین پیش آمد هایی ممکن است رخ بدهد. و یک روز شاید مانند یک مرد تروتمند نزد پدرش مراجعه کرده و ...

رای لبهای خود را بازبان ترکرده احساس نمود که وضعیت بهتر میباشد. او یک منزل قیمتی داشت هر هفته از طریق پسته یک مبلغ قابل توجه بانکوتهای جدید می گرفت که از یک مرجع نامعلوم به آدرس ارسال میشد. علاوه تا یک موتر لوکس داشت که ... اما چه مدتی دگر امکان داشت این وضع ادامه پیدا کند؟ رای یک دیوانه نبود و هم آنطوری که خودش فکر میکرد کاملاً آدم عوشار بحساب نمیرفت و اما احمق هم نبود. چرا میبایست جاپانیها را کدام مرجع دیگر برای کسب اطلاعاتی پول بدهند که برای هرکس دست یافتن به آن اطلاعات از روی جراید و مجلات هم به آسانی میسر بود و در حقیقت کسب تمام این اطلاعات بیش از چند پولی ارزش نداشت.

بقیه در صفحه ۶۱

صفحه ۵۳

دیک اظهار داشت: «تصور میکنم که درین

کاغذ یک رمز ذقیمت وجود دارد. دیک یک ورق یادداشت را به الک داد و او اینطور متن یادداشت را خواند: «تمام گاوها روز ۴شنبه ۱۳ رارالف را بشنوند (ال.وی. ام.ب. مهم است)»

دیک اضافه نمود: در حدود ۲۵ نسخه ازین یادداشت ظاهراً ساده و لی هیچان انگیز وجود دارد و از آنجاییکه برای توزیع این دستور پاکت پیشبینی نشده. من می توانم اینقدر حدس بزنم که یاهاکن اینها را از کلوب یاخانه خود توزیع میکرده است.

من تا این حد توانسته ام در روی ارقام و تشکیلات آنها به صورت توزیع اوامر و دستاویز بقیهها پی ببرم. بقتنمبر یک هدایت و اوامر خود را توسط بقیه نمبر ۷ صادر میکند. بقیه نمبر ۷ احتمالاً رئیس کل را می شناسد یا نمی شناسد.

هاکن که نمبر خود را ضمنی متذکر شد دارای عدد ۱۳ میباشد که همین رقم ۱۳ ممکنست نحوست و بدبختی های فراوان برایش بیار آورد. هاکن آمر دفتر بقیه نمبر ۷ بوده با آمین هر یک از شعبات و بخشها در تماس می باشد. بقیه نمبر ۷ مستقیماً هدایات خود را از بقیه نمبر ۷ در یافت میدارد. اما او غالباً اجازه دارد که بدون اخذ هدایت کار کند. البته در موارد لازم و استثنایی این صلاحیت به او داده شده است. در اینجا طور مثال او با انگشت به روی ورق یادداشت نواخته به صحبتش ادامه میدهد:

من حس میزنم که این ورقه در حقیقت مفهوم مغزرت خواستن از ادامه کار هیلز در تشکیلات بقیهها را دارد.

«امضاء شده است؟»

«نه. حتی نشان انگشت هم در آن نجسبمانده اند.»

الک یکی از نامه ها را که به روی آن اطلاعات ثبت شده بود بر داشته ورق را در برابر روشنی گرفت و پس از دقت به واتر مارک کاغذ گفت: «مارک سه شید دارن و بایک ما شین جدید توسط تایپست ماسوری نوشته شده است. انگشت کوچک دست چپش ضعیف کار میکند زیرا حروف گرو و ای را مرتب سست تراز سایر حروف زده است و این نشان میدهد که تایپست بر اساس تیج تایپ میکند. تایپست های شوقی کمتر از کلک کوچک خود کار میگیرند مخصوصاً کلک کوچک دست چپشان را به ندرت به کار می اندازند. من یک مرتبه نظر به درک همین موضوع من یک مرتبه یک سارق بانک را توانستم گرفتار کنم.»

او دوباره راپور را خواند: «تمام گاوها باید در روز چهارشنبه بشنوند. (گاوها) مفهوم رؤسای دسته های بقیه را می رساند. عوم. در

شور داد در پاسخ اظهار داشت:

«آقای الک بخون بیچیت زحمت زیاد میدهند. نگاه براد به کاغذهای روی میز افتیده پرسید: «دور از ادب خواهد بود اگر بپرسم که این اسناد مربوط به بقیهها میباشد؟» دیک جواب داد: «گوش کنید آقای براد! تا وقتی شما مطالبی را که پیرامون بقیه عنوان میکنید نتواند کمکی برای پیدا کردن ردیای آنها بشود. هر سوال شما فضولی تلقی میشود.»

براد گفت: من می توانم بدون آنکه زیاد تفصیل بدهم به اطلاع تان برسانم که بقیه نمبر ۷ از جنگ شما فرار کرده است. وقتی پولیسان شما بقیه ها را از اینجا منتقل میکردند، آنها را فریاد میکردند. اما بقیه نمبر ۷ می توانستند پولیس پوشیده بود و لباس مکمل به تن داشت.»

الک آهسته و اما اساسی نفرین کرده گفت: پس به این حساب آن پولیسی که میخواست هاکن رابه بهانه انتقال به زندان از اینجا بیرون برود، خودش بوده است و اگر بر حسب تصادف یکی از افراد من هاکن را از جنگ او بیرون نمی آورد، حالا هر دو فرار کرده بودند.

لطفاً قدری صبر کنید.

الک یکنفر را بدنبال ماموری فرستاد که هاکن رابه آنجا آورده بود آن مامور اظهار کرد:

«من پولیسی را که میخواست هاکن را به زندان منتقل سازد نمی شناسم او مربوط به یک شعبه دیگر پولیس میباشد، مردی قدبلند با پروتئهای پر پشت بود، لباسش بسیار منظم و نو بنظر آمد.»

الک در حالیکه در زانو هایش احساس کمزوری میکرد بر گشت. جوشا براد متفکرانه گفت:

«من این مطلب را میخواهم بدانم که بقیه برای بنت چه میکنند و برای چه منظوری او را استخدام کرده است؟»

زیرا این خود جالبترین دسیسه کاری در استراتژی بقیهها به شمار می رود. جوشا براد اینرا گفته از جایش بر خاست و کلاه خود را بسر گذاشته آماده بیرون رفتن شد.

«خدا حافظ تان: فراموش نکنید که شما باید بدنبال شخص مورد نظر به کو دکستانها سر بزنید. هنگام خدا حافظی تبسی به روی الک زده بیرون رفت و پس از رفتن او الک خانه را زیر و رو کرد و کمترین نتیجه از تفتیش منزل نصیبش نشد.»

شماره ۴۰

درون تاریخ

نوشته: غ. فاروق «نیل اب رحیمی»

نظری به غز نه و مظاهر تاریخی آن

غزنین که شکوه و جلال چشم گیری را در تاریخ کشور باستانی ما داراست در نظر جغرافیه نویسان عرب اهمیت بزرگی را از نظر ارتباط بلا فصل آن بسرمین زر خیزند داشته است. نویسندگان ممالک الامالک همیشه غزنه را شهر پر اهمیت از لحاظ تجارت به نیم قاره هند تعریف کرده اند، از آنروست که (بار تو لد) این شهر تاریخی را انبارگاه مالالتجاره هندوستان وانمود میکنند.

غزنه از سال ۳۵۰ هـ که مرکز فرمان روائی الپتگین قرار گرفت تا سال ۵۴۴ هـ که در آتش غضب علاو الدین حسین جهان سو ز هستی خود را از دست داد، بحیث یک شهر زیبای پر جمعیت و صنعتی اهمیت خود را در جهان آنروز تبارز داد. عظمت این شهر بیشتر از همه در خلال فرماندهی ناصر الدین سبکتگین و پسرش سلطان محمود بسالا رفت. زیرا این پدر و پسر تلاش پیگیرانه خود را در راه انکشاف دادن عمرانات و آبادی های این شهر دنبال کرده و آنرا از لحاظ عمرانی بجای رسانیدند که سر انجام نام (عروس السلاط) را در تاریخ شهر های ممالک شرقی خلافت کمایی کرد.

باستناد گفته (بارتوله) غزنه علیرغم آنکه پایتخت مملکت وسیعی بود، مرکز علوم و صنایع این امپراطوری بزرگ نیز بشمار می آمد. درین شهر به تشویق و ترغیب سلاطین آل ناصر بالاخص سلطان ذوقمندان دودمان علما، ارباب، صنعت گران و هنرمندان با استعداد و خوش قریحه، از گوشه و کنار امپراطوری گرد آمده، سهم بزرگ گسی در رشد دادن مدنیت این شهر گرفتند. معماران چیره دست، نقاشان ماهر، هنرمندان توانا، علما و محققین زرف نگر و بالاخره سخن پردازان موشکاف با سلوب و شیوه حساسی در خور تقدیر، فعلا نه استعداد های خود را در مظاهر مختلف مدنی ایسرن شوی ابر از نمودند.

(سترنج) عقیده دارد که سلطان محمود در سال ۴۱۵ بعد از مراجعت هندوستان به بنای مجدد غزنه همت گماشت و این شهر را از ثروت های هنگفت دست داشته، طوریکه سزاور آن بود اعمار کرد که این عمرانات غزنه را باوج عزت و جلال صعود داد که به همان وضع بیش از یک قرن باقی ماند. مویده نظر مستشرق مو صوف میتوان شرح مبسوطی را دانست که (عربی) مولف (تاریخ یمنی) در مورد اعمار مسجد عروس اللک بدست میدهد. از خلال اظهار مورخ مزبور واضح میگردد که سلطان در اعمار ایسن مسجد به سبک ساده معماری اکتفا نکرده بلکه هنرمندان را جهت تزئین دادن باین بناء استفاده نمود و حتی درختی چند را از هند آورده و امی نمود تا سنگ های مرمر را از ولایات دیگر حاضر نموده آنرا با اشکال مریم و مسدس در آورند. و این سنگ های مرمر را در بساط و تاق های مقوس مسجد بکار برند. نقاشان و هنرمندان بلند نظر بانواع الوا ن

این بناء رفیع را ملون نموده و آنرا از نبشته های آیات و نقوش و مناظر زیبا و دلگشای پیرایه دادند. ازین مسجد با این همه زیباییکه تاریخ بیانگر آن است در اثر حوادث زمان سر افی نداریم و ممکن است که روزی در آلی کاوشهای باستان شناسان این معما حل گردیده و آن همه هنر نمای های عهد غزنوی مویدا گردد.

سلاطین آل ناصر به سبک معماری زمان خویش، کاخ های زیبا و قصور منقش و مصور برای خود ساخته بسورند. که قضایه غزا و بلیغ سخنان غزنه در و صف کاخ های سلاطین مبین عظمت، جلال و زیبایی های شکفت انگیز آنها میباشد. این پاسداران سخن در تعریف عصر درخشان مدنیت پرور آل ناصر و باغ و کاخهای مجلل ایشان بسیار مطالب ارزنده ای را که تا حدی روشنگر زوایای تاریخی این عصر است در آثار گرانقدر خود بجا گذاشته اند که تا امروز و تا روزیکه جهان باقی خواهد ماند، مورد استفاده پژوهشگران و اقمیت های تاریخی قرار خواهند گرفت. دانشمند بزرگ و مورخ رفیع الشان زمان آل ناصر «استاد ابوالفضل بیهقی» که اثر شا یرته و پایه دارش ارجمندی او را در دل ها تثبیت کرده است، واقعا درپسا مسأورد درین باره داد سخن راده است. مو صوف در رسیده سلطان مسعود به غزنین و فرود آمدن بکو شک معمور و بار دادن در صفا دولت، زیارت گسردن مقبره سلطان محمود و سبکتگین ۰۰۰ و غیره مطالب ارزنده را راجع به عمرانات، کو شک ها و آبادی های مجلل غزنه بیان مینماید.

این مورخ چیره دست بزم تاج گذاری مسعود را توام باوصف تاج و تخت و زینبایی های قصر و جزئیات آنرا با بیانی سخت شیوا و بلیغ که بالاتر از آن ممکن نیست، تصریح مینماید. اما شرح مفصل بیهقی بازم در روشن کردن تاریخ غزنه کافی نیست و نمیتواند که تاریخ مگمل غزنه را بدست بدهد. زیرا تاریخ حاضر جلدی است که از جمله مجلات مفقود شده تاریخ بزرگ بیهقی که بدست ماریسده است و اگر تمام مجلات تاریخ بیهقی موجود میبود ممکن بود که به نیازمندی های تاریخی ما درین مورد پاسخ مثبت میداد.

جانشیران مسعود به تبعیت از اسلاف خود در حراست مظاهر مدنی غزنه، نقش خود را فعالانه بازی نموده و درین مورد کوتاهی نکردند آنها بنوبه خود گوشه های نوین را بنا کرده و مناظرهای بلندی را افراشتند. که آنسبه آبادی ها دستخوش حیرت و ویرانکن تاریخ شده و تنها دو مناریکی منسوب به مسعود ثالث و دیگری منسوب به پسر ام شاه از شر حوادث و زواید های زمانه مصون مانده و مطبق سبک معماری عهد غزنوی میباشد.

غزنویان همانطوریکه در غزنه، مظاهری را ابداع کردند، در لشکر گاه نیز شهر بزرگی را برپا کردند نمودند که مدت ها محل بود و باش سلاطین مقتدر آل ناصر بود. در اثر حفاریاتیکه از سال ۱۳۲۷ هـ به بعد تحت توجه هیئت باستان شناسی قسرا نسوی و محققین افغان در آنجا عملی گردید، کشفیاتی بعمل آمد که بیانگر عظمت تاریخی و هنری دوره آل ناصر میباشد. درین شهر قصوری کشف گردید که منقش بوده و در دیوار ها و سقف آنها نقش غلامان سرای و دیگر نقوش دیده شده است که اکثر آنها هم اکنون در موزه کابل موجود است.

این عمارات از نقطه نظر ارتباط با غزنوی یکسال بود روزیکه کاوشهای عمیق باستان شناسی در غزنه عملی گردد بدون شک چنین قصور زیبا و منقش کشف خواهد شد. از جمله عمرانات غزنی امروز ما فقط سه یک تعداد بقیه که فاقد لوحه میباشد، دو منار و شهر کهنه غزنی که در قسمت شمالی شهر موجوده موقعیت دارد. مواجه میشویم این ابدات که قبر سلطان محمود، مسعود ۰۰ و غیره سلاطین و بعد از عرفا و مشایخ نیز شامل آنها است از بزرگی و عظمت غزنی حکایت میکنند و مبین عروج معماری، حجاری ۰۰ و غیره مظاهر هنری درین دوره میباشد.

دو مناریکه باقی مانده همانطوریکه قبلا اظهار گردید منسوب به مسعود ثالث و پسر ام شاه میباشد و هر دو منار مثل زلف از سبک معماری عهد غزنوی بشمار میروند. نسبت این منارها، از نوشته های آنها هو یداست که بخت کوفی جلی بصورت برجسته در مواد ساختمانی منار ها روی گچ کنده شده است. گرچه اکثر این خطوط به مرور زمان ریخته و شکسته شده اند، لیکن از القاب سلاطین که تا هنوز در نبشته منارها موجود است واضح میگردد که منار جانب روضه در زمان سلطان مسعود ثالث و منار جانب شهر کنونی غزنه در زمان پسر ام شاه اعمار گردیده اند که زمان با هم تطاول خود نتوانست که قامت برافراشته منارهای مزبور را خم بسازد. و حالا که ترمیم شوند، بدیسی است که به طول عمر شان افزوده شده و از مسافرخ عمرانای تاریخ افغانستان که از سبک معماری دوره بزرگی نمایندگی میکنند سالیهای متعددی در سیر زمان باقی خواهد ماند.

خوشبختانه که اخیرا موافقتنا مه ای بین دولت جمهوری افغانستان و ایتالیا در کابل منعقد گردید که البته روی این موافقتنا مه حفاریاتیکه در غزنی صورت بگیرد بدون تردید در روشن کردن تاریخ غزنه نقش بزرگی را بازی خواهد کرد، زیرا تا ریخ غزنه

همانطوریکه (پرو فیسور تو چی) اظهار کرده است بصورت کافی روشن نیست و نه تنها تاریخ ششصد ساله قبل از سلطنت غزنویان این شوی مجهول است. بلکه تاریخ زمانه غزنویان و بعد تر از آنها نیز طوریکه لازم است روشن نگردیده است. و مسلما که معلومات دست داشته ما در مورد تاریخ پر افتخار این شهر، ناکافی است.

و درین شکی نیست که کاوشهای باستان شناسی غزنه زوایای تاریخی آنرا مویدا کرده و به شواهد مر موز و پو شیده آن خانه میدهد. ترمیم مقبره ها احیانا کاریست سودمند و عطیه زیرا این ابدات بزرگ تاریخی از دستبرد حوادث زمان در امان مانده و پیشا به شواهد تاریخی چا نس صیانت شان زیاد میگردد.

تاسیس موزیم در غزنی و نشر آثار مکشوفه بزبان انگلیسی بدون تردید در معرفی عظمت و جلال تاریخی افغانستان در ممالک جهان سودمند واقع خواهد شد. و غزنه معروف را بحیث یک مرکز بزرگ هنر و صنعت در بین دول معرفی خواهد کرد.

در اثر کاوشهاییکه طبق موافقتنا مه مزبور در غزنی صورت میگردد، طبیعا صنعت فلز کاری و هنر سفال سازی و دیگر مظاهر هنری از زیر خاکتوده های بزرگ بیرون آمده موفق هنری و صنعتی تاریخ غزنه را بالا خواهد برد. زیرا در عهد آل ناصر صنایع فلز کاری چه از نقطه نظر ایجاد ظروف منقش به اشکال و سایز های مختلف و چه از لحاظ ساختن اسلحه برای جنگهای متعدد، پیشرفت قابل توجهی نموده بود. این سلاطین همانطوریکه در گسرد آوردی معماران، نقاشان، صورتگران و ادیبان مساعی بخرج میدادند، بنا بضرورتیکه بفتوحات احساس میکردند، توجه خود را در مسورد صنعت گران نیز مبذول کردند. که تا امروز صنعت فلز کاران غزنی شهرت به سزای داشته و بهترین ظروف فلزی درین شهر ساخته میشود ممکن است که صنعت گران، این فن را از سنت های عهد غزنوی بصورت ار نس حفظ کرده باشند.

در واپسین تحلیل باید گفت که روشن شدن تاریخ غزنه مستلزم حفاریات و نه دارباستان شناسی در این شهر میباشد که خوشبختانه در پرتوی استقرار نظام جوان جمهوری این پر ابلم حل گردیده و این عقده کتوده شد و امید است که در آینده نزدیکی از خلال کاوشها بیکی در تپه سردار غزنی صورت میگردد، مظاهری کشف گردد که روشنگر تاریخ شکو همند غزنه شده بتواند و این شهر باستانی، و دوره با عظمت غزنوی همانطوریکه بود، در اوراق تاریخ پر افتخار افغانستان درج گردد.

وحشت بیگناهان



او را با سم مویکا
میشنا سید . مادر سار یتا که با
یک مرد رابطه داشت بقتل رساندند
من و سار یتا حین حادثه حاضر
بودیم .

یکروز بعد پدر و کاکای سلیت
ب اداره مرکز اطفال حاضر شده گفتند
سار یتا پنجساله بعد از آنکه از
منزل برادر دیگر شان فرار کردند آنها
در صدد یافتن او بودند .
وقتی سلیت در آنجا با پدر و
کاکایش مقابل شد جرئت نکرد
الزامات قتل را نسبت به آنها
توزیع کند و وقت که پولیس کارکنان
مرکز اداره اطفال از سلیت
خواستند با پدر
و کاکایش خانه برود سلیت
التماس کرد بهوی اجازه دهند
در اداره مرکز بهمانندخواهش سلیت
بذریافته شود در آنجا ماندیک جنبه مهم
جریان ملاقات این بود که سار یتا

پولیس هنگامیکه کاردر از آشپزخانه
بدست آورده است
اشخاص را که عقبش آمده بودند
شناخت .
تا کتر مضمون :
پنج روز بعد پدر سلیت دو باره
بمرکز اداره اطفال مراجعت کرد و
این بار با اجازه محکمه مسلح بود .
وی سلیت را با این اخطار پولیس
که رویه نامنا سبت با او نکند با
خود برد .
پدر سلیت برای خاموش نگه داشتن
وی در صدد شد تا دخترش را از
بقیه در صفحه ۶۰



سلیت در حالیکه داکتر موظف سلامتیش را اعلام میکند

قاتل به دختر ۱۴ ساله اخطار کرد:
اگر حادثه را افشا کند او هم خواهد شد

دو دختر بیگناه پنجساله و چهارده
ساله چهره های عمده داستان آدم
کشی بودند که در پرا زیل بوقوع
پیوسته . هر دو دختر در محل قتل
حاضر بودند قاتل بدختر چهارده
ساله اخطار داد که اگر حادثه را
افشا کند او نیز از بین خواهد
رفت و این دختر در بحران شدید
روحي و اضطراب مبتلا گردیده این
حادثه که ملتی را هر اسان ساخت



سار یتا کوچک با داکتر روانشناس

دیری نگذشت که از حالت ابهام
و تاریکی بر آمد و با هستگی بر
ملا شد .
اولین علائیم این قتل وحشت
انگیز وقتی روشن شد که طفل سر
گردان در قصبه کوچکی موسوم به
لایا در شمال پرا زیل نظر ها را به
خود جلب کرد ظاهرا چنین بنظر
میرسید که این طفل پنجساله گم
شده است و زما نیکه رهگذران می
کوشیدند با وی حرف بزنند او از
سوالات شان چیزی نمیدانند و
دفعتا گریه را سر میدهد . بالاخره
دخترک به اداره پولیس معرفی شد
و بوی شیر یخ دادند تا آنکه موفق
شدند ازین دختر صرف یک جمله
و آنهم بطور مکرر بشوند .



مترجم: نیرومند

بیمه جالب

از: جری جاکوبسن

قسمت دوم

شما بگویم که او یک مرد فوق العاده وارد در کار خودی باشد!

ماندویل در آنای تحقیق پرسید: «مانیکمی را که از محل دستبرد گرفته شده دو مرتبه روی پرده انداخته و تماشا کرده ایم. واطمینان ما حاصل شده که سیرفرو و لیفتگی به همکاری تودرین دستبرد شامل بوده اند. تحقیق از سالی ۳۰ دقیقه دوام کرد و ماندویل به تدریج عصبانی میشد. او بیچمین سگرت را در خاکستر دانی خاموش گسرد. ششمین سگرت را روشن نمود. او با خشونت قوتی سگرت را روی میز انداخت و به این ترتیب میخواست قدری اعصاب سالی را ناراحت بسازد و از سالی سوال کرد: «سالی تواز کجا اینقدر اعصاب آرام پیدا کردی؟» و چطور اینقدر مطمئن هستی؟ فراموش میکنی که تو برای مرتبه سوم به چنگ قانون افتادی!»

سالی جواب داد: «من در یک خانواده تولد شده ام که گرم و سرد روزگار را بسیار دیده است. و از همین سبب اعصاب ما از آن میباشند.»

تورن پولیس در جواب گفت: «اما کله ات عوض مغز از کلاه پرستی. مبلغ شصت و سه هزار دالر نظریه را پور آخری دزدی شده است. پول هارا آنها بچیب زده و تحقیق آنرا تو باید بدهی. تو با کیسه خالی اینجنا نشسته و یگانه تضمین تو برای ادامه زندگی آب و نان نیست که در زندان آید بتو خواهند داد.»

سالی پاسخ داد: «وقتی از اینجا بیرون بروم سهم خودم را دریافت میدارم. من میدانم که سیرفرو و لیفتگی را پیدا کنم.»

یک لحظه سکوت برقرار شد. ماندویل متعجبانه پرسید: اگر تو از اینجا بیرون بروی؟ سالی مگر تو هنوز تقییدی که همین انجام آزادی تو میباشد. آخرین صحنه از زندگی آزاد ختم شده و در هر هیچگاه بتوا اجازه داده نمی شود که آزاد بگردی؟»

سالی تبسم بی شو مانه ای کرده فازه کشید و جواب داد: «آقای تورن! هنوز وقتش نرسیده که مرا برای همیشه در کج سلول زندان جایدید. من یک روز جزجانی را پشت سر گذاشته ام و اکنون احساس خستگی مینمایم. میخواهم کمی خواب شوم.»

سالی وقتی وارد اتاق پولیس شد نگاه سریمی به سر تاسیر اتاق افکنده با خود اندیشید. این آواره لعنتی در کجا است؟ او مانند یک نفر ماله ده که بدفتر ماله جلیبش کرده باشد. ایستاده بود و دستبند های پولیس هم بدستهاش دیده میشد و یک نفر پولیس یو نیفورم دار همراهش بود. در همین لحظه سالی متوجه هید یگر شد که چشمکی بطرفش زد. مثل آنکه یک تکسی را فرمایش داده باشد تا سالی را از در ظرف شش ساعت از زندان بیرون ببرد. هیدیکر برامتی یک نابغه در حرامزادگی بود.

ماندویل از سالی پرسید: «پس تو عجالتا حاضر نیستی بما بگویی که سیرفرو و لیفتگی پول هارا در کجا قایم کرده اند و خودشان کجا هستند؟»

سالی از میان دندانهایش جواب داد: «آنها به باغ وحش رفته اند تا به شادیها زردک بدهند و موهای آنها را شانه کنند و سری به اسب آبی بزنند.»

بقیه در صفحه ۶۲

در داخل شهر طنین بدی در گوش ندارد. تطبیق نقشه چه مدتی بکار دارد؟ لیفتگی پاسخ داد: «مادو دقیقه وقت داریم و اگر سرعت عمل بخرچ دهیم، میتوانیم در حدود پنجاه هزار دالر بچنگ آوریم.» شش نفره داد و گرفت پولی وجود دارد. و کمتر از دالری نمی گیریم.»

سیرفرو اظهار داشت: «تو جوان راستی که دل و جگر داری که اینقدر تحقیق میکنی و میخواهی محتاطانه نقشه سرت را عملی کنی.» سیرفرو پس از اظهار نظریه طرف سالی اشاره ای کرد: «تو مگر دو مرتبه به زندان رفتی؟ همینطور نیست؟»

«آری من در وقت اجباری بین دو میسن زندان رفتن به سلول در مرتبه سوم قرار دارم.»

سیرفرو زمزمه کرد: «بهر حال تصدیق میکنم که هر کسی دوره حبس دوم خود را سپری کرده باشد، از روی احتیاط و مال اندیشی به چنین اعمال خطیر فکرمی کند. ماموران پولیس سخت در تعقیب تو میباشند.»

«وامان شخصی رامیشناسم که با بعضی اشخاص در جرگات یک اعتماد وسیع وارد معامله میباشند. با من هم تعهدی دارد که اگر به چنگ پولیس گیر بیفتم، او در ظرف ساعت مرا از زندان بیرون می آورد.»

لیفتگی که با دلچسبی خاص به حرفهای سالی گوش میداد، بالحن استفسار کننده اظهار داشت: از طریق کاملاً قانونی؟ توشخصی رامیشناسمی که ترا از محبس بیرون می آورد؟ بهمین سادگی؟

سالی جواب داد: «کاملاً صحیح حدس زدی.» سالی به این ترتیب حسادت هندستان خود را تحریک نموده بود.

سیرفرو با تضرع گفت: «پس نام او را بما هم بگو تا در مواقع ضرورت از وجودش استفاده کنیم. شاید او حاضر باشد یک مقدار به ما هم نظری از روی لطف بیفکند.»

سالی جواب داد: «متأسف هستم. او صرف در موارد خاص حاضر تعهد میکند.» لیفتگی اظهار نمود: «ما هم در حالت خاص قرار داریم سالی. خوب حسابا بگو تا ما هم چیست؟»

سالی سرطاسش را در کف دست خود قرار داده، نگاهی به سقف انداخت. مثل آنکه آن سقف میخواست در صورتیکه او برای سومین بار هم محکوم به زندان آید شود، باز هم او را در زیر خود جای بدهد.

پس از اندکی تفکر جواب داد: «من میتوانم صرف وقتی بشما نام او را افشای سازم که در یک مورد خاص یک متخصص بسیار ورزیده ضرورت باشد. من به جرأت می توانم به

را به آن می بست و یک رشمه نازک را که بطول مورد نظر و مقاومت کافی برای فرود آمدن تابه گو چه از آن امکان استفاده وجود میداشت به انتهای نخ آویزان شده میبست یگانه امکانی که برای تطبیق این پیلان هیدیکر متصور بود همانا جای دادن هالپر در سلولهای سخت کوچک بود و اگر هالپر رابه یکی از این اتاقها جای نمیدان، در آن صورت شکست نقشه هیدیکر حتمی بود و پلان او غیر عملی میشد.

اما هالپر تقریباً هشتاد درصد شانس داشت که در سلولهای قسمت دیوار احاطه محبوس شود.

سالی از پنج هفته با بنظر قسطنطنیه الا بیعه خود را به هیدیکر می پرداخت، تا اینکه با مای لیفتگی «واید سیرفرو» بر حسب اتفاق مواجه شد. این دو نفر دوست پس از ادای کفاره گناهان نشان و سپری کردن نخستین دوره جزای زندان آزاد شده بودند و در پس ما جرای تازه میگشتند مشخصاً ن با نیک در سن وقت بسیار کم پیدا بودند یا اینکه دو کت همه شانرا جذب میکرد مخصوصاً اشخاص با تجربه مانند هالپر بسیار نادر بود و در حقیقت هالپر پس از اینکه بیمه اش بتازگی اعتماد به خود را از دست داد، فشار جدیدی را در کار احساس نمود.

وقتی همه شان در اتاق لیفتگی برای تبادل نظر جمع شدند لیفتگی اظهار نمود: «سیرفرو راننده ماهر و تجربه کار ریسیت و او مفهوم ریسک را بدرستی میداند. او سرعتهای ممکن را بدقت می سنجد و مطابق نقشه جاده ها که در حافظه اش دارد سرعت خود را عیار میسازد او مثل یک کمپیوتر کار میکند.»

«در موقع سیرد هم می تواند کمک کند.»

«هر کسی مسئول کاریست که به وی سپرده میشود و وظیفه سیرفرو برودن و آوردن ما است. اما غنیمتی که بچنگ می آوریم مساویانه بین همه تقسیم میشود. تو و من کارهای داخلی بانک را بعهده می گیریم و انجام نقشه در داخل بانک بمان بوط میشود. سیرفرو وظیفه خارج بانک را بدوش میگیرد.»

من موضوع و هدف ما را تعیین کرده ام. نمایندگی ترست مورتال و سونینگ در داخل شهر میباشد. موقعیت ایده آل دارد. چهار سمت عبارت نمایندگی خطوط تراموا کشیده شده در ساعات چاشت تردد ترافیک به نقطه صفر می رسد. تصور میکنم سه نفری از عهدت این دستبرد بدر شویم.»

سامی متفکرانه تکرار کرد: «هوم. نمایندگی ترست موندال و سو پینگ

هالپر سوال کرد: «و تا حال چه تعداد مردم تحت این شرایط خود را بیمه کرده اند؟»

هیدیکر بدون آنکه در کتمان حقیقت سعی کرده باشد پاسخ داد: «تا این لحظه هیچکس این یک عرضه خاص راست. این متاع را صرف به کسانی عرضه میدارم که قبلاً دو مرتبه به کج سلول زندان بوده اند دیگران که در عین قرار نداشته یا شده، خود به خود این پیشنهاد را رد میکنند. ترس گلویشانرا مثل کسانی که در استان زندان برای سومین بار قرار دارند نمی فشرد و آنها هنوز در مرحله نیستند که دنیا را صرف از پشت میله های زندان می توانند ببینند و پس. برای تمام عمر در گوشه سلول می نشینند. آنها احتیاجی به این نوع بیمه ندارند. آفتاب به رخ اینگونه مردم همیشه با گر می مطبوع بخرد می زند و بلبل ها برای شان نغمه سر میکنند. اما برای مردمی مثل تو، هالپر ابرهای سیاه هیچگاه از پیش روی خورشید دور نخواهد رفت.»

بهر حال یا از روی ترس بود یا یک ضرورت عاجل و یا کنجکاو... سالی هالپر پلان را خرید و شراقتندانه علامندی فراوان برای معا مله پیدا کرده بود پلان هیدیکر، علی الرغم آنکه به صورت بسیار نامنظم بالای ورقه های کوچک کاغذ رسم شده بود، عملی به نظر می رسید با وصف وضع حقیرانه و سرد بر ظاهر مفلوک این آواره بقینا می توانست یک نابغه باشد بطور مثال او در یافته بود که در فرش اتاقهای طبقه نهم یک تعداد نخ باریک بکار رفته که برای بالا کشیدن وزن یک انسان مقاوم نمی باشد. مگر بقدر کافی برای بالا کشیدن بعضی اشیاء و اجسام کم وزن مقاومت دارد. هیدیکر این حقیقت را با یک موضوع دیگر ارتباط دارد و از آن نتیجه مطلوب بدست آورده بود. بدین مفهوم که نیمی از سلولهای زندان محبس مرکزی شهر بطرف دیوار احاطه قرار داشته، کلکین های آنرا شیشه نازک گرفته بودند که از بیرون و درون با چند سیخ از هم جدا میشد.

درست شش ساعت پس از حبس سالی هالپر (حبسی که جز خدا کسی از آن خبر نداشت) هیدیکر در کوچه زیر محبس که دیوار محبس در آن قسمت کوچک قرار داشت رسید. او می بایست با حوصله زیادی آفتقر صبر می کرد تا سالی نخبهای فروش را باز کرده بهم گره می زد و از آن یک رشمه طولی می ساخت. باید منتظر میماند تا یک رشمه از پنجره اتاق محبس بطرف کوچه آویزان میشد تا هیدیکر پل های اهر

ستاسی دور خنی ستر یا علت خه شی دی؟

قندی موادو داندازی له پلوه دوینو په ازموینه عقیده لری دی وایی : (هغه خلك چه له چوپی خخه وروسته د كسالت او سستی سره مخامخ كیږی زیاتره بی دوینو غوړوالی زیات دی او په فرانسه كی دهغه علت په الكولو بانندی داعتیاد او مشروب خوړلو له امله دی .

باید وپوهیدل شی چه ستسریا یوازی د داخلی مترشحه غدواتو او د بدن د (متابولسیم) د استهلاك له امله نه ده بلکه هغه باید د سو رو خطرناكو ناروغيو لكه سل او سرطان دپاره د خطر د رنگ په حیث وپژنو دلته باید دهغی ستسریا یادونه هم وكړو چه په چاغو خلكو كی لیدل كیږی دوی زیاتره ادعا كوی چه له چوپی خوړلو خخه وروسته د دغه ضعف او بیخالی احساس نه منځه ځی شك نشته چه ډاكتر نه بنایی د ناروغ خبرو ته غوږ كنیږدی او وغوړی چه د مقوی شربتونو او استراحت په وسیله هغه معالجه كړی بلکه بر عكس محدود غذایی رژیم او فعالیت دی چه به رشتیا سره دناروغ د پاره گټوره ثابتیږی او له چاغوالی خخه دغه ستسریا دتل د پاره معالجه كړی .

له خوب خخه دراپاڅیدوپه وخت كی د ستسریا احساس هغه نه بیژندله شوی ناروغي ده چه مبارزه ورسره مشكله ده دا ځكه چه تشخیص یی گران او د هری بلی سختی ناروغي په نسبت د معالجه وړنه ده .

پدی معنی چه دا دورخنی ژوند سره د ناروغ مبارزه ده .
كله چه ناروغ وایی : (زه ستسری یم، نورنودزغملوتوان نلرم) مقصدی دا دی چه (ستاسی خخه مرسته غواړم .)
دغه ډول ستسریا په حقیقت كی د روحی ستسریایو ، نښه ده او په دغی یو حالت كی ناروغ نه یوازی له جسمی كمزوری بلکه دهوش او حافظی او جنسی كمزور یو خخه هم شكایت كوی .
د تصمیم توان نه لری ،

دغسی یو سپری له بوسو خخه خان ته غر جوړوی ، د ژوند دوږو كسی مشكلاتو سره د مبارزی توان نلری او تل د خو دكشی په فكر كی وی بر عكس جسمی ستسریا ، هر خو مره چه د ورځی ساعتونه تیریږی د سپری وضع ښه كیږی او د مازیكس خواته خوښی او خوشحاله وی مگر سبا گپښ هر خه بیا شروع كیږی پروفیسر (دوراریه) وایی : (نه تفریح او نه استراحت هیڅ یو په دغسی خلكو بانندی مثبتة اغیزه لری او بر عكس د دوی ناروغي زیاتوی كه خه هم د دوی شكایت له جسمی ناروغيو خخه دی ، مگر شك نشته چه ددوی بدن روغ دی او د ناروغي علت یی روحی ده او د سوهان په ښان د دوی پر روح بانندی راكښیږی .)

د كارله امله ستسریا .
دغه حالت نه ښاری ستسریاوبلای شو ځكه چه زیاتره دښار اوسیدونكی وړ بانندی اخته كیږی پروفیسر (دوژاری) دغه حالت د (نوی كال) د اعصابو د كمزوری په اثر ستسریا بولی .

زیاتره هغه كسان چه له ستسریا خخه شكایت كوی ، په دغی ډله كی برخه لری او دوه په دریمه برخه یی ښمنی تشكیلوی پروفیسر (روسل) وایی : (دغه راز خلك نه په جسمی ناروغيو او نه په روحی ستسریا وو اخته دی ، بلکه د ستسریا یوازی علت یی دا وسنی ژوند شرایط لكه شور اوژور د استوگنی د ځای مشكلات كه په ښار كی وی او كه له هغه نه دباندی ، د ترافیکو وضع او په سل گو نو روحی ټكانونه دی البته د كار په وجه ستسریا هم په دغه برخه كی زیاتیری دا ځكه چه په پر مخ تللو او دودی په حال هیوادو كسی زیاتره خلك مجبور دی چه په هغه كی د ٤٠ نه تر ٤٥ ساعته پوری كار په ځای د ٥٣ نه تر ٧٢ ساعته پسوری كار وكړی باید په دی وپوهیدل شی هرڅومره چه هیوادونه پرمخ تللی او زیات صنعتی وی د كار په وجه

باوری له لاسه وركیږدی او د یو راز ستسریا به په كار اگرنو كی زیاته وی .

په وروستیو وختو كی د (بیشا) په روغتون كی ډاكتر (اندرسن) بدغه باره كی داسی وویل : (د كارخانو او فابریكو د كارگرانو ستسریا یوازی

د كار په موده پوری اړه نه لری . بلکه په نورو عواملو پوری تړلی دی چه هغو ته پاملرنه نه ده شوی ، لكه شورا وز وږ ، وړانگی د ماشینونوپه اثر لږزه په تود او یامرطوب محیط كی كار او له توان نه لری كارو نه سر بیره پوری په دی دتخنیک پرمختیا د دی سبب شویدی چه د بدن غړی ډیر ژر ستسری شی په تیره بیا په دغو دوو برخو كی باید زیاته پاملرنه وشی : یوه دهغو كارونو په برخه كی چه په یكنواخت ډول یوازی د بدن یوه ډله غړی پكی كار كوی لكه د لاس غړی او سترگی او بل دهغه

كا سره د سپری روحی نه تطابق چه سپری خپل كار او د خپل كار شرایط وپړوی ، بیا به د كمزوری او ستسریا احساس ونكړی دغه وروستی حالت په رښتیا سره له مهمو اجتماعی مسایلو خخه دی ځكه چه زیات شمیر كارگران ، متخصصین او نورافراد په داسی كار بوخت دی چه لږه علاقه هم ورسره نلری او د هماغه شی دی چه روح بیژندو نكی ورته (موتیوشین) وایی یعنی هغه تحريك چه انسان كار او فعالیت ته مجبور وی او كه دغه حالت موجود نه وی ، سپری به تل له خپل كار خخه كار ناراضه او له جسمی او روحی پلوه ستسری وی .

ډاكتر (رنه هلد) په دغه برخه كی په زړه پوری مثال راوړی ، دی وایی (د ١٩٤٠ كال په اولو وختو كی می د فرانسی د ایندرد سیمی په یسوه نظامی روغتون كی خدمت كاو زه د روحی برخی ډاكتر وم او په دغه برخه كی می دهغو ناروغانو سره داشه درشه درلوده چه د اعصابو د كمزوری سره مخامخ و او تل یی له ستسریا خخه شكایتو نه كول .

په دوی كی ځینو حتی له كپ خخه د ښكته كیدو او د تشناب د لاس وینخلو خواته دتكك توان نه درلود ناڅاپه د فرانسی په جنوب لویدیځه بانندی د هیتلر د قواو حمله شروع شوه او زه په ډیره تعجب سره د دی شاهد وم چه همدغو ناروغانو پسو څومره چټكی سره ، دری سوه کیلو متره لارو وهله او ځانونه یی خوندی برخو ته ورسا و او د عمومی متاركی نه وروسته همدغه ناروغان د روغتون كوتی ډكی كړی .)

دهغه تحريك په باره كی چه انسان كار اوفعالیت ته اړیاسی ډیر مثالونه شته . (آرتو روښشتاین) نامتو پیانو غږ وونكی په اتیا كلنی كی د یوه شل كلن ځلمی په شان چټك او خوشاله وو له یوی الوتکی خخه نه ښكته كیده او په بله الوتکه كی پسر لیده او په هفته كی د نړی او پسو دریو نامتو ښارونو كسی كنسرت وركاوو .

ډیر خلك شته كله چه مازیكركور ته ځی ، د دوی خپله خبره له ستسریا خخه مری ، مگر كله چه یوپه زړه پوری پرو گرام ورته پیدا كیږی ، ستسریایی له یاده وځی ځینی خلك چه په مزمنه ستسریا اخته دی ، یوازی لدی كبله تل ستسری او نارامه دی چه د خوب او استراحت ساعتونه یی له هغی اندازی خخه لږ دی چه دری ورته اړتیا لری باید وویل شی چه خوب ته د خلكو اړتیا یو له بل خخه توپیر لری د ځینو د پاره په ٢٤ ساعته كی شپږ یااوه ساعته خوب كفایت كوی حال دا چه د بلی ډلی د پاره خه ناڅه نه ساعته خوب لازم دی .

تلویزیون په لویانو اوماشومانو كی د خوب د كموالی له عواملو خخه دی كه خه هم په ورځ كی له خوب خخه نیم ساعته كموالی ، ظاهرا سپری ته زیان نه رسوی ، مگر كله چه دغه نیم ساعته نه یو پر بل پسو راځی ستسریا او كمزوری پیدا كوی چه د كار سره اړه نه لری .

پاتی په ٥٨ مخ كی

سه تاسی د ورځنی ستریا علت څه شی دی؟

په ښار کی استوگنه د ستریا عامل دی

د لویو ښارونو وضع داسی ده چه ژوند کی یکی ورځ په ورځ د مشکلاتو سره مخامخ کیږی د ښار فضا لو یو اپارتمانونو ، مغازو او موټرونو نیولی ده زیات شورا وز وړ د ځینو ښاریانو نه روزنه چه د اجتماعی اصولو پیروی نه کوی او د هغه نظام گډوډی ، ټول یو په بل پسې راغونډ شوی او داسی محیطی پیسې راوړی چه د ښاریو اوسیدونکی نشی کولای په آرامو اعصابو سره یکی ژوند وکړی د کورنیو سیالداری او د تجمل خوښولو مسابقه د دی سبب شوی چه هر څومره د کورنیو عایدات زیات شی بیا هم د بودجی د کموالی سره مخامخ کیږی او پیسونه دغه اړتیا، د ښار اوسیدونکی انسان د پاره ژوند ستریا کوونکی ښیی .

دغه ټول عوامل یو په بل پسې را ټول شوی او په خلکو کی یو راز د اعصابو کمزوری منځ ته راوړی چه د ډاکترانو کتنځیو ته د دوی د هجوم او د اعصابو د مسکنو دواگانو د غوښتنی سبب گرځیدلی دی .

دنا آرامه جسم او روح تر منځ د تعادل اوهم آهنکی دټینگولو دپاره ډاکتران مسکنی او مقوی دوا گانی تجویزوی په زیاترو ناروغانو کی دغه دواگانو ډیره لږه اغیزه هم نه لری مگر کله کله بیادیری گټوری ثابتیږی اودا اغیزه یوازی د روحی علت له مخی وی نه د دوا اغیزه زمونږ د اوسنی پیږی د دغه طاعون یعنی ستریا د تداوی د پاره کومه معجزه نشته ویتامین (سی) چه په لیمو او نارنجو کی زیاد شته که څه هم دستریا ضد ویتامین په حیث پیژندل شویدی خو په لږو مواردو او یوازی په هغو خلکو کی اغیزه ناک دی چه د دغه ویتامین د لږ والی سره مخامخ دی .

د جسمی ناروغیو لکه د معدی د سرطان د څگر او زړه د ناروغیو او د قند د ناروغیو په پاره کی چه ستریا یی یوه مقدمه ده ، هوبنیسار ډاکتر خپل وخت نه ضایع کوی اوله ازموینځی او له خپل متخصصین ډاکتر څخه د مرستی اخستلو له لاری د خپل ناروغ سره مرسته کوی .

دکتر (کلمانت) پخپلو هغو څیړنو کی چهله ۴۵ نه تر ۸۰ کلنو خلکو پوری کړیدی ، دی نتیجی ته رسیدلی چه په هغو کسانو کی چه په بایسکل سپریری ، ستریا او د اعصابو کمزوری د نورو خلکو په نسبت دوه چنده لږه ده .

دبایسکل سپرو د تنفس ، سپرو او زړه وضع د نورو خلکو په نسبت ډیره ښه ده او د دوی څیږ هم د روندوی او پوهیږو چه ښه خوبد انسان د روحی تعادل د پاره څومره ښه اغیزه لری .

پروفیسر (پیردلور) په ستریا باندی د اخته شوو کسانو د پاره دغه نسخه توصیه کوی : (گامواخی او تر څو چه مودوسه وی ، پلسی

وگرځی شپه په تودی او به او گه پښخ په سړی او به ځان ووینځی ، خپله گیډه په غوړو غذاگانو مه ډکوی له څخه زیاته استفاده وکړی الکلی مشر وبات د خپل ژوند له پروگرام څخه لیری کړی له خوب نه پخواه یوه گیلاس ډکه او به او یو گیلاس گه پښخ وچنیی .

له لمر څخه گټه واخلي او په لمر کی دا وږو حمام وکړی او د شپسی کښیناستلو څخه ځان وژغوزی .

بقیه صفحه ۲۳

بدتر از مرگ

ها ، بلی ، کارباسیو . بگذار سختم را راجع باین مجموعه ؛ ارزش یعنی کارباسیو تمام کنم .
- چنان بنظر میرسد که گسریج نیز از صنایع بدیعه خوشش می آید .
- آه ، طبیعی است . کتب بسیاری در آن مورد بیجاپ رسیده است .
همینکه با او معری شد فهمید کسی است که بدانتستن چیز هایی راجع به کار پاسیو بیعلاقه مانده نمیتواند .
اصیلزاده باشنیدن این حرف نگاه دقیقی بسوی گریج افکند . در کلمات عجابتی وجود نداشت اما طرز افاده آن کافی بود چرت اورا بپرانند .
- دوست عزیزم . این فقط یک شوخی بود .
گریج گفت :
- یگبار هم حرف هیستوس و افرویدیت نیز در میان آمد ، در آنمورد چه میگوئید ؟
- افرویدیت لفظ لاتینی ونوس است . الهه عشق بود ، و هیستوس هم همسرش به معنی لاتینی اش وامکان اوهم از جمله ارباب انواع بشمار میرفته است . شغل اصلی اوساختن آلات حربی از قبیل نیزه ، شمشیر و نظایر آن و در واقع آهنگر بود .
آرس (زبان رومی مارس) خداوند جنگ ، عاشق افرویدیت میشود .
- ولی مسأله کمند هایستوس چگونه است ؟
- وقتی هایستوس همسرش افرویدیت را با آرس خدای جنگ یکجای بیند ، هر دو را بوسیله افکندن کمند میگیرد ولی راستی میتوانم بپرسم چرا باین موضوعات این قدر علاقمندی ؟
- یکی از دوستانم در گذشته های دور مختصری راجع به این موضوعات صحبت کرده بود . چیزی که خودش در آن وارد بود و من کاملاً بی اطلاع بودم .
سپس از جمع آنان جدا شده به برلین کشتی تکیه داد و بندرگاه را که در پرتو ماه آبهای سیگونی آن هزاران انعکاس ماه راندا مواج خود می گرفت ، تماشا کرد ولی چند لحظه بعد نخست څڅ څڅ لباس ابریشمی و بعد صدای دختر سینمایی را شنید :
- اکنون دیگر از وینس خوشتان می آید ، من اینطور فکر میکنم . آقای گریج ، آنجا میر از سه ما و مجسمه حاجیز های دیگری هم سراغ شده میتواند .

چرا طفل دزدی . .

در اینمورد مثالی ذکر میکنیم : کودک محجوب و انزوا طلبی است که هم سالانش او را ببازی نمیگیرند و او همیشه تنها بود و در گوشه صنف ساکت و خا موش می نشست ، باری فکر تازه ای از ذهنش گذشت به اینقسم که او از بکس یکی از هم صنفانش قلمی بر داشت و هدفش ظاهراً بدون اینکه خود بداند این بود که میخوا ست بدین وسیله توجه همصنفان و معلمین را بخود معطوف دارد که البته از نظر خودش تا حدی هم موفق شد ، زیرا بد رستی دیگران متوجه این دزدی شده و تحقیر مسخره اش نمودند در این گو نه موارد دزدی میتوانند فریاد استمداد بخاطر جلب محبت و توجه دیگران محسوب شود . در اینموقع ما ذرو یا معلم نبا یست خشمگین شوند ، بلکه باید طفل رادرك کرده و با گرمی و محبت به او بفهما نند که آنچه متعلق به افراد دیگر است ، فقط به ایشا ن تعلق میگیرد و کس دیگری حق ندارد بدون اجازه آنرا بر دارد در اینمورد مخصوصاً وظیفه مادر ایجاب میکند تا با معلمین طفل خود در تماس شده و از آنها بخواهد تا با روش های معقول و منطقی از تکرار آن جلو گیری کنند .
... و بالا خره همیشه بگو شنید با دقت به حرف های کودک تسان

گوش بد هید ، زیرا به این ترتیب علاوه بر اینکه او شما را مادری مهر بان می یابد و اعتماد به نفسش زیاد میشود ، شما میتوانید از خلال گفته هایش نیازهای مادی و معنویش را دریابید و در صدد تامین خواسته های او بر آید .

نظم و ترتیب

سعی کنید که اتاق پذیرایی راتنها برای مهمانان در نظر نگیرید بلکه خود شما هم از آن استفاده نمائید زیرا اگر فقط برای میهما نان باشد چند روز یکبار مورد استفاده قرار میگیرد ، در صور تیکه شما زحمت می کشید و خانه را مرتب میکنید که از آن لذت ببرید و در آن احساس آرامش و آسایش نماید .

اتاق نا نخوری :

در اتاق نا نخوری بجای قالین می توانید از پلا ستیک های دیبل استفاده کنید ، در این اتاق علاوه بر میز ناخوری و چوکی های آن الماری برای ظروف چینی هم می توانید بگذا رید ، گذاشتن گلدان با گل روی میز را فراموش نکنید . اگر خواسته باشید میتوانید تابلوی زیبا ، ویا بشقاب های قدیمی را به دیوار بیاورید ، اتاق ناخوری باید طوری انتخاب شود که نزدیک به آشپز خانه باشد . میز ناخوری را طوری قرار دهید که چراغ سقف اتاق درست وسط میز آویزا ن باشد که نور آن به همگی بتابد و تولید سایه ننماید . فاصله چوکی های دور میز رادر نظر داشته باشید تا همگی آرام و آسوده باشند قبل از انداختن رومیزی پارچه ضخیمی روی میز بیاند ازید زیرا در اینصورت کارد ویا چنگال ویا پنجه و بشقاب های شما خیلی صدا نخواهد کرد . برای حفظ وسایل چوبی هر هفته یا پانزده روز یکمر تبه آنها را با روغن مخصوص چرب و شفاف نمائید . لوازم سفره خود را بعد از هر مهمانی شسته و با دقت شمرده و در جای مخصوصش مرتب قرار دهید ، نمک و مرچ دانیهای خود را قبل از چیدن میز نگاه کنید که خالی نباشد ، باید آنها را طوری پر کنید که محلی هم برای هوا وجود داشته باشد تا نمک از آن بیرون آمده بتواند ، گلدانی گلی که برای میز ناخوری در نظر میگیرید توجه داشته باشید که کوتاه باشد تا پس انداختن گل مانع دید اطرافیان میز نشود .

هوس های حیوانی ...

محمد حنیف را به چنگک بیا ورنند . محمد حنیف که درین جرم کدام دخالتی نداشت تنها در موقع و محل اختطاف حاضر بوده آرزو هم کرده تا طعمه دیگران را بدست آورد ولی مجال بدستش نیا مده و از آن صرف نظر میکنند به این صورت محمد حنیف و اسمای اشخا صیرا که این عمل را مرتکب شده بود ند به دسترس ولسوالی شکر دره گذاشت و بعد از آن ولسوالی شکر دره این جانیان یکی پس دیگر دنبالش و تعقیب مینمایند ولی نتیجه باز هم منفی است زیرا این دسته در هیچ جا قرار نگرفته از یک محل به محل دیگر میرفتند تا آنکه این عده جانی ها خود را بولایت کندز رسا نیندند ولی ولسوالی شکر دره آنها را تعقیب نموده و تا ولایت کندز به عقب آنها میروند اختطاف کنندگان

چاره را بخود حصر دیده یکی از آنها که محمد صدیق نام دارد میرزا محمد را به پسرش تسلیم داده و چنین وانمود مینماید که اصلا با این عده اختطاف کنندگان ارتباط نداشته بلکه شخص نیکخوا نیست که از روی ترحم این طفل معصوم را از چنگک دیگران نجات داده و به کابل آورده است عجیب تر اینکه میرزا محمد نیز با وی هم نوا بوده و در اول سخنان محمد صدیق را تأیید میکرد ولی بعد از سخنان خویش بر گشته و حقایق را بیان داشت

وقتی محمد صدیق بچنگک پولیس افتاد اعضای دیگر که نام های شان از طرف محمد حنیف داده شده بود واقعبیت پیدا کرده و ثابت شد که بچار نفر مذکور عبارت بودند از محمد طاهر که در ولسوالی شکر دره محبوس است محمد شریف از قره باغ که هم اکنون در میر بچه کوت محبوس شده عبدلرشدید از کلکان کوهدا من که بقتل رسیده و وزیر گل از بابا قشقار که تا هنوز دستگیر نشده و فرار نموده است ممکن است از طرف پولیس کندز گرفتار شود زیرا قرار اطلاع واصله

در کندز بسر می برد و پولیس کندز به تعقیبش است .

قتل چگونه رخ داد :

بعد از آنکه میرزا محمد از طرف این چها رتن ر بوده شد شب اول را در یکی از خانه های نزدیک بابا عبدال گذشتا نده و شب بعد در یک عروسی اشترا ک ورزیده و بالا خره بعد از گذشت چند شب که همه را با شب زنده داری گذرا نیده بودند صبح یک روز که تازه این چها رتن از عیش فرا غت حاصل کرده و راه فرار را جستجو میکرد ند ساعت هشت صبح در دشت گلدره در حالیکه میرزا محمد با ایشا ن یکجا بود خود را در نز دیکی خانه ملاکنه رسا نیده و پسرک را خوابا نیده و خود در مورد تصاحب میرزا محمد و راه فرار به مذاکره پرداختند تا آنکه جنگ وزد و خورد میان عبدلرشدید و محمد شریف رخ داده و محمد شریف با همکاری محمد طاهر با ضربات چاقو عبدلرشدید را از پا در آورده و با فیر تفنگچه او رابه قتل رسا نیدند و بعد از آن جسد مقتول را به کاهخانه متروکه ملاکنه انداخته و دهن کاه خانه را کاه گل نموده و محل واقعه را بکلی پاک کرده و بسوی کندز فرار نمودند .

میرزا محمد در تحقیق خویش از واقعه قتل عبدلرشدید انکار کرد و میگوید چون بیدار خواب بودم از هشت صبح تا ساعت دوی بعد از ظهر خواب کردم وقتی از خواب بیدار شدم بمن گوشزد شد که دیگر نام عبدلرشدید را بر زبان نیاورم . ولی محمد صدیق به همه اعمال اقرار شرعی نموده که درج دوسیه شده و عنقریب به محکمه فرستاده خواهد شد تا دیده شود عدالت در باره شان چه حکم میکند

انکار نده که شخصا به ولسوالی شکر دره برای تهیه راپور رفته بودم با عده از اهالی انجا در مورد مقتول پرسش ها نمودم که همه با یک زبان گفتند که باقتل عبدلرشدید بزرگ ترین درد سر اهالی آن منطقه به پایان رسیده زیرا او یکتن از فاسد ترین فرد آن دیار بود .

نجوم واحکام ...

حسابی که آنها کرده اند ، برای شهر هایی است که بین ۳۴ تا ۲۷ درجه عرض البلد شمالی واقع شده است و اتفاقا شهر کابل هم در ۳۴ درجه و ۲۸ دقیقه و ۱۸ تا ۳۰ ثانیه واقع است و می توان برای آن ازین حساب استفاده کرد .

حساب دانشمندان مو صو فاژ این قرار است که مدت طلوع هر برج را از آن لحظه ای که اولین ستاره مربوط به آن برج در افق مشرق دیده میشود تا لحظه ای که آخرین ستاره همان برج ظاهر میگردد تعیین می نماید به ترتیب ذیل .

حمل یک ساعت و بیست دقیقه
ثور یک ساعت و سی دقیقه
جوزا دو ساعت
سرطان دو ساعت و بیست دقیقه
اسد دو ساعت و بیست دقیقه
سنبله دو ساعت و سی دقیقه
جمله شد دوازده ساعت

میزان دو ساعت و سی دقیقه
عقرب دو ساعت و بیست دقیقه
قوس دو ساعت و بیست دقیقه
جدی دو ساعت
دلو یک ساعت و سی دقیقه
حوت یک ساعت و بیست دقیقه
جمله شد دوازده ساعت

لطفا بقیه این بحث را در شماره آینده مطالعه فرمایید .

بقیه صفحه ۴۱

شیک پوش

۷- لباس شما باید با شخصیت شما هما هنگی داشته باشد ، کسا نیکه سعی میکنند با لباس های سبک و زننده توجه را جلب نمایند با شخصیت نیستند .

۸- تظا هر نکند . . . برای اینکه شیک جلوه نماید ضرور نیست به شیک بودن تظا هر کنید . . . خانم های شیک و با شخصیت در اولین نظر توجه افراد را جلب میکنند و همگان ذوق و سلیقه شما را تحسین می نمایند .

۹- در لباس پوشیدن وقت شناس باشید . . . بدانید که چه لباسی برای صبح ، چه لباسی برای شب ، چه لباسی برای خانه و چه لباسی برای مهمانی مناسب است لباس پیک نیک را برای عروسی پوشیدن و یا بالعکس به هیچ وجه مناسب نیست

و اگر حرکت آنرا که دیده میشود تعقیب کنید متوجه خواهید شد که بمحض غروب کردن آن ، حریش از سمت مشرق طلوع میکند . اگر پروین غروب کند عقرب طلوع می نماید و اگر عقرب غروب کند پروین طلوع مینماید .

علت این امر آنست که پروین از جمله ستارگان مربوط به برج ثور است و بقول علامه ابوز یحان بیرونی : هر کوهان گاو است . و چون بطور یکه گفته شد برج ثور برج دوم و برج عقرب برج هشتم است و میان آنها ۶ برج که ۱۸۰ درجه باشند فاصله است و ما هم در شب یا در روز بیشتر از یک نیمکره ۱۸۰ درجه ای از آسمان را نمیتوانیم ببینیم ، بلکه حتی نیمکره کامل را هم نمی توانیم رویت کنیم ، طبیعی است اگر هنگام دیدن یکی از آن دو ، دیگری ناپدید باشد .

ذکر موضوع فوق برای این بود که این نکته خاطر نشان شود که بر اثر حرکت وضعی زمین که در یک شبانه روز صورت میگیرد و راجع به آن بعدا در جای خودش توضیح داده خواهد شد ما در هنگام شب می توانیم طلوع و غروب چند برج از برجهای دوازده گانه را مشاهده کنیم البته بشرطی که در آنشب تا صبح بیدار باشیم و مرا قبست نماییم و این طلوع و غروب بصورتی است که هر وقت یک برج غروب میکند برج دیگری که شش برج با آن فاصله دارد طلوع مینماید و اگر در روز می توانستیم ستاره ها را ببینیم باز هم برای ما مشاهداتین طلوع و غروب امکان داشت زیرا زمین کرو یست و بر اثر حرکت وضعی آن هما نظور که در شب از برابر هر برج میگذریم و بنظر ما می آید که یک ستاره طلوع و ستاره دیگر غروب میکند در روز هم طلوع و غروب برجها یی که در شب ندیده ایم ادامه دارد ولی نور آفتاب مانع دیدن آنها در روز میشود .

منجمان قدیم با تحمل زحمت فراوان و البته بادقت بسیار محاسباتی انجام داد هاند که با در نظر گرفتن آن مامی توانیم بدانیم که در هر روز کدام یک از برجها درجه ساعتی طلوع میکند و کدا مش غروب می نماید و بنا براین از ندیدن برجها در روز هیچ تاسفی نپایید داشته باشیم .

وهشت بیگنا هان

منزل دور نگهدار لذا قانون دان
 متقلبی را استخدام کرد و بدین طریق
 در شفا خانه عقلی بستری نمود .
 داکتر ی که در اداره مرکز اطفال
 سلیت را معاینه کرده بود از پولیس
 اجازه خواست تا با یک متخصص
 دیگر او را در شفا خانه مورد معاینات
 روحی و عقلی قرار دهند و هر دو
 متخصص اجازه یافتند بمعاینات
 سلیت دوام دهند آنها بعد از دو
 ماه مشاهدات نظر دادند که سلیت
 یک دختر بکلی سالم و هو شیواست
 اما نسبت عقده که از حادثه بسر
 داشته رنج می برد متخصص مضمون
 برای روشن ساختن عقده سلیت
 داستان تمام کسا نیرا که در آن
 ناحیه مرتکب قتل و جنایت شده بود
 سلیت بازگو کرد درین جریان سلیت
 کاردی را که در یک چاه انداخته
 شده بود با یک منزلیکه در بین
 درختان موقعیت داشته و دار ایسه
 کلکین و یک دروازه می باشد به
 متخصص یاد آور شد و مادرش را
 در حال گریه و فغان بخاطر آورد .
 با اظهارات سلیت همه چیز آشکار
 گردید و پولیس اظهارات او را جدی
 گرفت سلیت ببوی لیس چنین اظهار
 کرد پدرم «والد» و «مورد» با مادر
 سار یتای پنجساله مرسوم به ماریا
 جونا رابطه داشت بمجردیکه از
 ماجرا اطلاع یافتم فهمیدم که کاکایم
 والسی «پدر سار یتا» با یکی از
 دوستان ماریا جونا بنام ماریسا
 ابریسیدا ارتباط نامحرمانه بر
 قرار کرده بود پدر دروغ گفت :

«یکسال گذشت و در یافتم که
 ماریا جونا با سار یتا در نزدیک
 منزل ما واقع ناحیه اروا کار یسا
 «منزلی که در آن چاه با کلین هایش
 توسط سلیت ذکر شد» زندگی می
 کنند .
 «هر هفته پدر بمادر می گفت که
 در قصبه دیگر برای خریدن پرزه
 های موتر میرود این راست نبود و
 او نزد ماریا جونا همسر کاکایم
 میرفت ما را پرسید آیا ماریا جونا دریک
 منزل میزیستند .
 یک روز حینکه من در باغچه با
 سار یتا بازی میکردم فیر گلو لهو
 قیل قال را شنیدیم هر دو به
 آشپز خانه منزل شتا فتیم و دیدیم
 که پدر سار یتا با کارد بمادرش

طرح تازه ای

و نیز در جدول سابق متعلمین
 اشتباه می کردند که جدول خرداز
 کجا شده و ساکلان چه تفاوت دارد
 در حالیکه هر دو جدول یکی بوده
 و این موضوع در جدول که ترتیب
 داده ام واضحا تشریح شده است.
 به این ترتیب به عقیده من جدول
 مرتبه به شکل واضح تر و درست
 تر و به فهم متعلمین کشور ترتیب
 شده است .
 از بناغلی یتنگ پس از صحبت
 وی در باره جدول جدید ترتیب
 اش پرسیدم به غیر ترتیب این
 جدول دیگر چه کاری در دست
 دارید و یا انجام داده اید وی اظهار

حمله میکند و سار یتا از مشاهد
 این منظره فغان سر داد .
 بعدآبدم را دینم که باگلوله ماریا
 ابریسیدا را مورد هدف قرار داد و
 او را نقش زمین ساخت .
 «وقتی آنها ما را دیدند سار یتا
 را گرفته در اطاق خواب را بستند
 بعدا اجساد زنان را درمو تر گذاشته
 با من یکجا بطرف جنگل نزدیک منزل
 را نندند . مرا در راه از موتر پائین
 کرده اخطار دادند که اگر ماجرا را
 افشا کنم مرا نیز خواهند گشت
 روز بعد پدر سلیت بوی گفت که
 کاکا یش موهای سار یتا را کوتاه
 کرد و او را در حالیکه به بحران
 شدید روحی دچار بود در مار کیت
 چار راهی لاپار ها نمود .
 پولیس بعد از کسب معلوما ت در
 منز لیکه واقعه رخ داده بود رفته و
 در آشپز خانه منزل لکه های خون
 و کارد یرا که در چاه انداخته شده
 بود کشف کرد .
 والسی ووا لورو پدران سلیت و
 و ساریتا متهم به قتل شد هر دو
 محکوم به حبس ابد گردیدند اما
 اجساد قر با نیان این دو قاتل هیچ
 گاه یافت نشد .
 سلیت و سار یتا هر دو در اداره
 مرکزی مواظبت اطفال بسر میبردند
 و همه اطرا فیان شان آرزو دارند
 آنها خاطره روز وحشتنا کی را که
 بچشم دیده اند از یاد ببرند .

جوزف دندانپیش را بهم فشرده و گفت:
 - هالیرون برمن خندید و من از شدت
 عصبانیت نزدیک بود که منفجر شوم. ما از
 روزهای اول شا گردی بایکدیگر رقابت
 داشتیم و میخواستیم سخن های یکدیگر را به
 نوع از انواع رد کنیم و دلیل به ناهمپاش
 بدانیم لدامن تصمیم گرفتیم بسر صورت
 که باشد زاغ سیاه آنها را چند روزی چوب
 بزنم و بر خود معلوم نمایم که آیا میتوانم
 بفهمم که چه چیز های در حال جریان است
 یانه. همین بود که شما آمدید.
 لی گفت :
 - شما برای من وحشتناک بودید. از اولین
 روز. وحشتناک. شما مرا تا سرحد مرگ
 ترسانید بودید.
 جوزف گفت:
 - بغاظر ندارید که تاجه اندازه چسب
 شما خنده دار معلوم میگردید. بسیار خشک
 بودید. با آواز بلند و بیخ ممانند حرف
 میزدید. و مذبو خانه میگو شنیدید که با من

کرد من از مدت ها به اینطرف آرزو
 داشتیم که یک اطلاعات عمومی برای
 متعلمین معارف ترتیب بدیم ازین
 جهت به جمع آوری مواد آن اقدام
 کرده ام که یکمقدار آن جمع شده
 است امید وارم در آینده به اتمام
 آن موفق گردم تا ازین راه خدمتی
 برای مردم کشور خود انجام داده
 باشم .
 ناگفته نماند که اطلاعات عمومی
 که زیر دست من است به صورت
 سوال و جواب ترتیب خوا هد
 یافت .
 وی در اخیر صحبت از کسانیکه
 باوی در راه ساختن این جدول هم

حادثه در نیمه شب

کنار بیابید که انسان نمیتواند باورش کند.
 و این طوری معلوم میشد که گویا بایک نفر
 دهانی صحبت میکردید. آه، این وحشتناک
 بودن بسیار ساده بود. و من دریافتم که این
 مسئله برای من کمک فراوانی میکرد. وقتی
 که دیگران در یافتند شما از من میترسید
 متقاعد شدند که بر من فشار نیاورده و از
 قصر و یورلی خارج نکنند.
 لی پرسید:
 - اما چرا؟ این عا چه معنی دارد؟
 جوزف گفت:
 - این موضوع بمن فرست میداد تا
 استخراج نتیجه نمایم. دراول نمیدانستم که
 جان شما در خطر است و این علم قسم
 تا وقتی که در آن بعد از ظهر در زیر مقبره
 یونانی برید فورد لاریس بشما درخواست
 ازدواج کرد ادامه داشت. من میدانستم که
 اونمیتواند هم کفه شما باشد زیرا با ایزابیل
 نامیکس در باین قریه یکجا زندگی میکرد.
 لی برای چند لحظه خاموش ماند. درباره
 این مسایل فکر میکرد. اما هنوز هم قضایا
 باهم ربط نداشت. حوادث طور شایدو باید
 راضی کننده نبود.
 لی پرسید:
 - پس نمونه قطار آهن در این میان چه
 نقشی را بازی کرده است؟ چرا آنرا خورد
 کرده و دزدیدند؟ من روزی که به عمه ام
 ضربه قلبی وارد شد شمارا دینم که چرخ
 کوچک قطار آهن را از روی سبزه ها
 برداشتید چرا؟
 جوزف محتاطانه گفت:
 - من چرخ کوچک نمونه قطار آهن را
 از روی سبزه ها برداشتم تا بصفت نشانه
 جرم آنرا به دستگاه پولیس ببرم .
 او پرسید:
 - آیا واقعا به آن چرخ کوچک نظر
 انداخته اید ؟
 لی گفت:
 - البته . آنتی قبل از اینکه آنرا بگوشت
 بیاندازد نشانم داد و گفت که چرخ مذکور
 مربوط به قطار آهن شاهدخت سرخ بوستان
 است.
 - جواب شما آن چیزی نیست که من
 میخواهم

و از همین سبب بود که شما با ویلسون
 از در رقابت بر آمدید.
 جوزف گفت:
 - همین طور است. حتی اگر عه شما
 مرا از رفتن باز میداشت من باید میرفتم.
 من نمیتوانم در جای زندگی کنم که نمیخواهم
 در آنجا باشم. اما یک چیز مرا بفکر انداخت
 و نتوانستم آنرا حل نمایم. چرا این مردم،
 این مردم سا لغورده و رسیده نمونه قطار
 آهن را مخفیانه خورد کرده و آنرا بطور قاچاق
 از قصر خارج مینمودند؟ همه آنها در این
 مساله دست داشتند. من از این موضوع در
 اولین دقایق باخبر شدم . دیسو نیسوت،
 ویلسون ، ایزابیل تا میکس همه آنها
 میخواستند که من بروم. به بسیار زودی.
 لی گفت :
 - اما شما نرفتید.
 جوزف گفت:
 - نه. در عوض به پولیس مراجعه کردم.
 در دستگاه پولیس قسریه دوستی دارم که
 وظیفه امر عمومی را به عهده دارد نامش
 هالیرون است . ما از بچگی باهم بزرگ
 شده ایم..

بقیه در شماره آینده

کاری نموده به قدردانی یاد کرد
 و تشکرات خود را اظهار داشت
 و نیز علاوه نمود امید وارم این
 عمل را که انجام داده ام برای عده
 از هم وطنان عزیز م مفید ثابت
 شده بتوانند تا بصورت درست و
 بهتر از آن استفاده کنند .
 در اخیر بناغلی اصیل میریتنگ
 از بناغلی شمس الدین استادی
 پوهنخی طب و فارمسی .
 عبد الغفار (ورد) استاد پوهنخی
 پولی تخنیک و استاد ان مرکز
 ساینس معارف پوهاند دکتور
 عبد لغفور رئیس تدریس ت
 ابتدائی معارف دکتور محمد کاظم
 بناغلی واحدی نیز تشکر نمود ،
 زیرا آنها در این امر موصوف را
 رهنمائی کرده و در امر بهتر شدن
 این جدول وی را رهنمائی کرده اند
ژوندون

مردی بانقاب بقیه

اواز تفکر بیشتر دست کشید. رای این استعداد را داشت که هرآنچه اذیتش میکرد، فراموش نماید.

او دروازه اتاق ناخوری را باز کرده از شدت تعجب دهانش باز ماند.

ایلد درکنار پنجره باز نشسته بود، آرنج خود را به چوکات کلکین گذاشته، زنج خود را روی کف دستش گذاشته بود، رنگ صورتش مهتابی مینمود و دور چشمهایش حلقه سیاه رنگی پیدا بود.

رای باحیرت فراوان پرسید: «ایلا! تو چطور وارد اینجا شدی؟ تو اینجا چه می کنی؟»

«دروازه بان ایار تمان باکلید دست داشته اش در واژه منزل ترا به رویم باز کرد. البته پس ازینکه دانست من خواهرتو استم.»

ایلد با لحن بی تفاوتی به حرفش ادامه داد: «من امروز صبح بسیار وقت بسراغ توآمده می خواهم از تو بیروسم که نمیخواهی به هورسپام بیایی و باید در حرف بزنی؟»

رای به عجله پاسخ داد: «حالانی، درروز های آینده سعی می کنم به هورسپام بیایم.»

در حقیقت او از رو برو شدن با پدرش هیچ اندیشه نداشت.

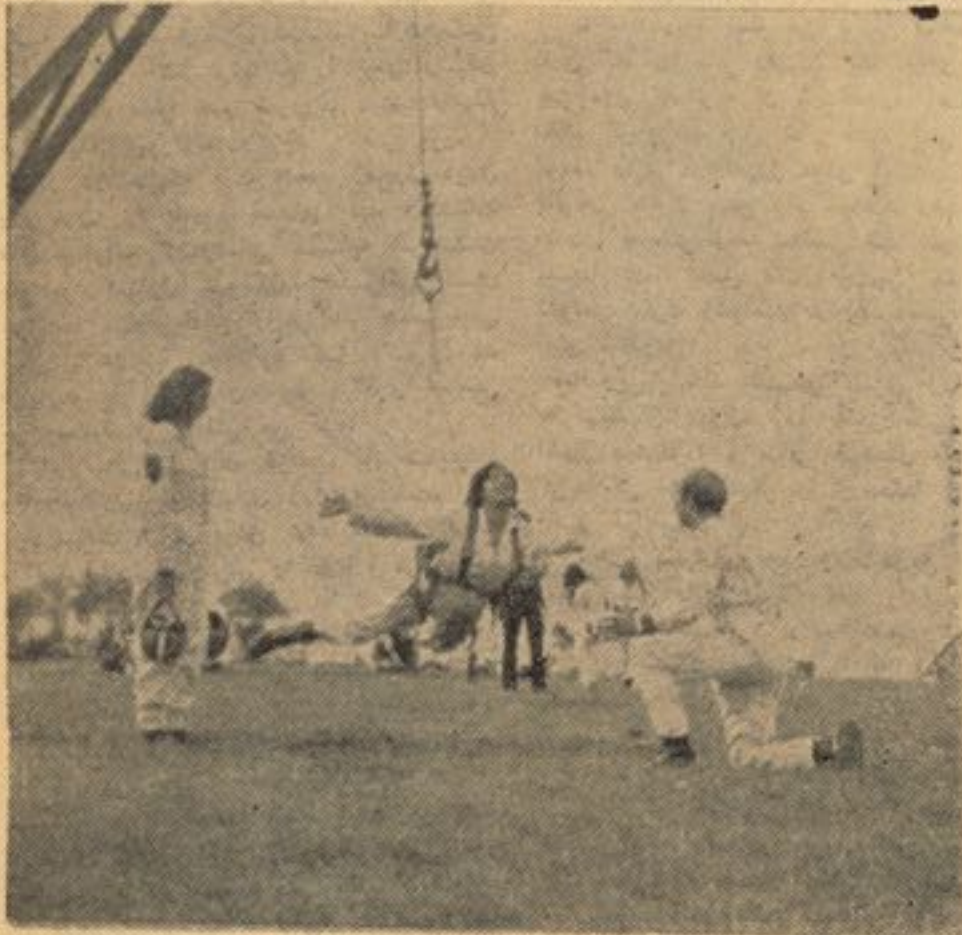
«رای! آیا برآستی قربانی بزرگی خواهی داد اگر از تمام این زندگی چشم ببوشی؟»

رای باز دست حرکتی کرد که از بیحوصلگی او نمایان می نمود: «اگر منظور تو ازین

چهار دختر چتر باز

بوزن یادداشت شد برین از بهترین مربیان پاراشوت است و او پیش ۷۰۰ جهش پاراشوتی انجام داده است.

و حالا این دختران تین ایچ - سندرا، چارلستینا دالتن ژاکلین - دی - واز و ماری بمیل از جمله پاراشوت های خوب بشمار می روند و آرزو مند هستند که با هم از فاصله های بلند تری با پاراشوت پرشهای را انجام دهند.



منزل واهاشه آن باشد، برای من ارزش ندارد. مکتوب و پدرم میخواهد من کارم را ترک کنم.»

«تصور نمی کنم که تو با ترک این شغل خساره مند شوی.» آهنگ صدای ایلد تغییر کرد و باعث تعجب رای گردید. رای با چشمهای از حدقه برآمده خواهرش را تماشا کرد. او

همیشه ایلد را یک خواهر ساده، بی مغز و بی مقدار تصور مینمود و نظیر پیمبری بود که از پرخورد اوبا عقاید پدرش جلوگیری میکرد.

«رای نزد پدر برگرد. لزومی ندارد تعلل بخرج دهی. هرچه زودتر پیش پاپا برگردی. برایت بهتر است.»

رای سرش را بعنوان رد تکان داد. «نی، نمی توانم. اما به او خواهم نوشت، اعتراف می کنم که رفتار نادرستی نسبت به پدرم از من سر زد و این موضوع را درنامه ام هم تذکر خواهم داد، اما بیش ازین از من مخواه.» صدای دق الباب شنیده شد.

رای صدازد: «بفرمایید داخل شوید!»

پیشخدمت در حالیکه بطرف ایلد می دید با صدای بیچ بیچ پرسید: «میخواهید که مادموازل بسانو و آقای برادی را ببینید؟»

یک صدا از بیرون شنیده شد: «طبعاً ما می پذیرد. لزومی به تعارف ندارد.»

نگاهی معنی داری بصورت ایلد افگند.

رای اظهار داشت: «این خواهرم ایلد است و اینهم ماد موازل لولا بوری تو است. باهم آشنا شوید.»

«باقی دارد»

چرا مصری ها

دلایل سبب شد که عامر هدایت قبلی خود را برای عقب کشیدن قوای مصری از صحرای سینا پس بگیرد و اما همین هدایت باعث شده بود که قوماندان فرقه به دگروال لطیف بگوید که از پیشروی مظفرانه اش در قلمرو اسرائیل صرف نظر کند.

اسرائیلی ها در جریان روز به حملات شان ادامه دادند و موفق شدند ابتدای نخستین میدان هوایی العریش و بعد خود آن شهر را تصرف کنند.

بعد از ظهر همان روز حملات آنها در برابر غنم نمبر ۱۴ زره دار مصر شروع شد. قوماندان این غنم دژ روز بیستم می تا چهارم جون بما موریت های مختلفی گماشته شده بود و طبق همین هدایات مجبور شده بود شش صدمیل مسافه را در صحرای سینا از یک جا بجای دیگری نماید همه السراد وی خسته شده بودند، و درست نمی فهمیدند چه وظیفه بی را انجام بدهند.

اما با وجود دیکه چتر حمای یوی هوایی نداشتند با اسرائیلی ها نبرد شدیدی را آغاز کردند.

در حا لیکه این پیکار ادامه داشت بقوماندان غنم خبر رسید که هدایت داده شد تا از صحرای سینا عقب رود یعنی بدون کدام فشار اسرائیل این غنم نیز عقب نشینی را آغاز کرد.

در تمام صحرای سینا طبق همان هدایت اولی عامر عقب رفتن قوای مصری جریان داشت رفقای وی قرار گاه های فرقه را ترک گفتند و بطرف قاهره مراجعت کردند.

یک حالت اختلال عمومی حکمفرما بود بعضی از جنرالها هدایت را دریافت نموده بودند و بعضی دیگر نه. هدایتی که باید قوای شانرا عقب بکشید توسط شبکه رادیویی داده شده بود اما بعدتر نه این شبکه وجود داشت و نه لین های تلفون، فعال بودن از اینرو مشکل بود جریان مراجعت قواء را متوقف ساخت

بسیاری از جنرالهای مصری بشمول قوماندان جبهه از این هدایت عامر که قوای از صحرای سینا عقب کشید دچار حیرت شده بودند.

شرایط در آنشب برای یک حمله متقابل بسیار خوب بود زیرا عساکر اسرائیلی خسته بودند و مرمی و تلفت شان روبه خلاصی

نهاده بود. و دراه رسانیدن تجهیزات حربی در آن همه راه های ناهموار بسیار مشکلات داشتند حتی بدون قوای هوایی یک حمله متقابل نمیتوانست تلفات شدید را بر دشمن وارد سازد و اما هدایت عامر که قوای مصری از صحرای سینا عقب کشیده شوند این موضوع را ناممکن ساخت.

وقتی جنرال محسن قو ماندان عسکری مصر از این هدایت عامر اطلاع یافت حوصله اش سر رفت اعصابش را از دست داد و جنرالهایش را در دور دور اطاق می دوآید و با پلانی که برای حمله تهیه نموده بودن بر سر آنها می زد و می گفت که این راه جنگ نیست. وقتی کمی بحال آمد به عامر تلفون کرد و از وی خواست تاروی این هدایتش تجدید نظر کند اما مجبور ساخته شد از پلانیهایش برای حمله متقابل دست بشوید و در عوض پلان عقب کشیدن قوای مصری تهیه ببیند

آنروز با همین نوع اختلال بیابان رسید

بعضی واحد های قوای مصری بدون کدام هدایت مستقیم به قا عره برگشته بودند. نخستین وظیفه ناصر بعد از آنکه استعفای خود را پس گرفت و کار را بدفتر ریاست جمهوری دوباره شروع کرد. این بود تا بمظنور دانستن قوای با قی اندازه تلفات را بدست آورد.

دایور های واصله نشان میداد که شانزده هزار عسکر مصری ازین رفته بودند و ۹۰۰ توپ هفتصد تانک، یازده هزار وسایل خفیف یا تلف شده و یا بدست اسرائیل افتاده بود و یازده تانک ترک گفته شده بودند.

همچنان هشت هزار عسکر دیگر مصری در سرتاسر صحرای سینا در راه مراجعت بوطن در حال پیکار بودند که بسیاری شان زخمی بودند و توان حرکت را نداشتند و بدون معالجه طبی و آب و غذا در صحرای سوزنده افتاده بودند.

این تراژیدی تلخ تلفات وقتی آشکار شد که دانسته شد تا تمیل امر مارشال عامر در باره عقب کشیدن قوا صرف ۲۸۶ سرباز با وجود جنگ های شدید در دوزخ اول جنگ تلف شده بودند. در اثر امر عامر بود که هزاران نفر بدون ضرورت حیات خود را از دست دادند

مصر ازین هدایت عامر اطلاع یافت حوصله اش سر رفت اعصابش را از دست داد و جنرالهایش را در دور دور اطاق می دوآید و با پلانی که برای حمله تهیه نموده بودن بر سر آنها می زد و می گفت که این راه جنگ نیست. وقتی کمی بحال آمد به عامر تلفون کرد و از وی خواست تاروی این هدایتش تجدید نظر کند اما مجبور ساخته شد از پلانیهایش برای حمله متقابل دست بشوید و در عوض پلان عقب کشیدن قوای مصری تهیه ببیند

آنروز با همین نوع اختلال بیابان رسید

مصر ازین هدایت عامر اطلاع یافت حوصله اش سر رفت اعصابش را از دست داد و جنرالهایش را در دور دور اطاق می دوآید و با پلانی که برای حمله تهیه نموده بودن بر سر آنها می زد و می گفت که این راه جنگ نیست. وقتی کمی بحال آمد به عامر تلفون کرد و از وی خواست تاروی این هدایتش تجدید نظر کند اما مجبور ساخته شد از پلانیهایش برای حمله متقابل دست بشوید و در عوض پلان عقب کشیدن قوای مصری تهیه ببیند

آنروز با همین نوع اختلال بیابان رسید

مصر ازین هدایت عامر اطلاع یافت حوصله اش سر رفت اعصابش را از دست داد و جنرالهایش را در دور دور اطاق می دوآید و با پلانی که برای حمله تهیه نموده بودن بر سر آنها می زد و می گفت که این راه جنگ نیست. وقتی کمی بحال آمد به عامر تلفون کرد و از وی خواست تاروی این هدایتش تجدید نظر کند اما مجبور ساخته شد از پلانیهایش برای حمله متقابل دست بشوید و در عوض پلان عقب کشیدن قوای مصری تهیه ببیند

آنروز با همین نوع اختلال بیابان رسید

مصر ازین هدایت عامر اطلاع یافت حوصله اش سر رفت اعصابش را از دست داد و جنرالهایش را در دور دور اطاق می دوآید و با پلانی که برای حمله تهیه نموده بودن بر سر آنها می زد و می گفت که این راه جنگ نیست. وقتی کمی بحال آمد به عامر تلفون کرد و از وی خواست تاروی این هدایتش تجدید نظر کند اما مجبور ساخته شد از پلانیهایش برای حمله متقابل دست بشوید و در عوض پلان عقب کشیدن قوای مصری تهیه ببیند

آنروز با همین نوع اختلال بیابان رسید

مصر ازین هدایت عامر اطلاع یافت حوصله اش سر رفت اعصابش را از دست داد و جنرالهایش را در دور دور اطاق می دوآید و با پلانی که برای حمله تهیه نموده بودن بر سر آنها می زد و می گفت که این راه جنگ نیست. وقتی کمی بحال آمد به عامر تلفون کرد و از وی خواست تاروی این هدایتش تجدید نظر کند اما مجبور ساخته شد از پلانیهایش برای حمله متقابل دست بشوید و در عوض پلان عقب کشیدن قوای مصری تهیه ببیند

آنروز با همین نوع اختلال بیابان رسید

بیمه جانب

الوغ ارا به چی...

خودخواهی

بهر از سلولی که ماندویل میخواست سالی را در آنجا محبوس سازد وجود نداشت این يك سلول در قسمت خارجی عمارت زندان بود که از آنجا میشد کویچه «ماراپول» رادیوزد. شش ساعت پس از گرفتاری او عقربه ساعت بالای ۵۹۶ دقیقه قرار گرفت درست لحظه آزادی فرا رسیده بود.

در حوالی ساعت یکتیم عصر سالی شروع کرد به کندن نخهای فرش و گره زدن آنها او به روی زمین نشسته، پشتش را بدیوار تکیه داده بود تا باین ترتیب کسی رشمه را نبیند و نه آن قسمت بسازد کسی فرش را او ۱۸۰ تونه نخ را برای رسیدن به کویچه از طبقه نهم ضرورت داشت. فاصله بین طبقه نهم زندان و کویچه ۶۰ متر بود.

او در حالیکه بیت «احمد زمجولی» دیدی و دم مزنه را با خود بصدای بلند و کلمات غلط میخواند که زندانی همسایه اش با مشت به دیوار سلول کوی بیده اعتراض کنان خواست داد و فریادش را پس کند. همسایه اش بصدای عصبی شده بود که اگر دست می یافت با انگشتهای خود به گلولی سالی می چسبید و خفه اش می کرد.

اما سالی از بیت خواندن باز نایستاد و باروخ آرام به اشیلاق زدن پرداخت.

در ساعت ۳ او موفق شد مقدار کافی نخ فراهم سازد. او فرش را دوباره مرتب کرده منتظر ماند.

در ساعت ۳ او موفق شد مقدار کافی نخ فراهم سازد. روفرش را دوباره مرتب کرده منتظر ماند.

در ساعت ۴ عصر بود که ماندویل باز هم به ملاقاتش آمد. او مانند کسیکه به تماشای میمونی به باغ وحش آمده باشد به پشت سیخهای دروازه تکیه داد. سالی لختی بدون کمترین حرکت سر جایش باقی ماند.

ماندویل پرسید: «هوا اعصاب چطور است؟ ترس زندان اید استخوانهای ترا به سوزش نیارده است؟ یا خوابهای وحشتناک می بینی سالی؟»

سالی در جواب گفت: «من خواب وحشتناک نمی بینم. من در خانواده بدتیا آمده ام که اعصاب آهنین دارند.»

«سالی! تو یک مرتبه این حرف را زدی.»

«همین حال میخواست برسیبیل عادت خواب عصرانه ام را بگیرم. غذایی که برای من آوردند، بد نبود و حالا باید آنچه را خورده ام هضم کنم.»

ماندویل اظهار نمود: بکن هرچه میخواهی از نانی که خورده یی لذت ببر و خوب استراحت کن. نهایت در ظرف ۷۲ ساعت دگر دوسیه آنرا به محکمه می فرستیم و بعد از آن دگر وقت استراحت برایت میسر نخواهد شد.

آنگاه روز های چندی را در بر خواهد گرفت تا به محبس عمومی منقل شویی و از آنجا هیچ امکانی برای بیرون رفتن تو یا فرار وجود ندارد و مسلما آخرین نفس را هم در زیر سقف همین زندان عمومی خواهی کشید.»

سالی بعد صورت ماندویل که هنوز پشت میله های آهنی دروازه اتاق ایستاده بود خیره نگریسته، لختی نگاهش کرد و گفت: «ماندویل! من پسری را در دوران خدمت عسکری می شناسم ختم که ممکن است برادر دوگانه تو باشد. او مردی بود که همیشه از آشپز دو خوراک غذا در سروقت نمان می گرفت، زیرا طبایخ آنقدر احمق بود که او را عوض یکنفر دگر می گرفت. سر گروپ همیشه نسبت به او حسن نظر داشت و رخصتی های فوق العاده برایش میداد. زیرا باخواهر سر گروپ ما رابطه بر قرار ساخته بود، جیب او پر از پول بود زیرا او همیشه با آن پسر های نو وارد خدمت شده بود و بازی میکرد که پدر های پولداری داشتند.»

ماندویل حرفش را قطع کرده گفت: سالی بهتر بود او را بصفت نمونه قرار میدادی و لاف مثل او رفتار میکردی.»

«اما یک روز نامش را در لستی خواندم که شاملین آن بیک محل بسیار نامناسب و نامطلب از لحاظ موقعیت آب و هوا تبدیل شده بودند. اما میدانی که آن پسر چه شد؟ او بیک وظیفه بسیار خراب مقرر شد و سرانجام از غم و اندوه بسیار دیوانه شده سر حدش به دارالمجانین کشید.»

«خوب، کجای این ماجرا خنده داشت؟»

«ماندویل بنظر من تو عین موقعیتی را داری که آن پسر داشت. یک روزی تمام چیز های که توبه آن چنگ زده خودت را محکم کرده ای مثل خاک سیاه بسی ارزش گردد. و شما در آنروز عوض ایستادن بر سر پایتان به نونک بینی راه خواهید رفت و این منتهای بدبختی و بد شانسی شما خواهد بود. یقینا شما تحمل فشار چنین حالتی را نخواهید کرد و خواهید شارید. صبر کنید آقای ماندویل.»

«ماندویل لبخند تمسخر آمیزی زد و یادست به سیخهای دروازه زده بالحن مهر بانی اظهار داشت: «سالی هر قدر میخواهی گریه کن ما هدیگر را در محکمه و در برابر قاضی می بینیم.»

سالی بعنوان وداع از ماندویل کرده، تبسم معنی داری نمود و گفت:

«اگر شما را در آنجا ندیدم و نتوانستیم در محکمه حاضر شوم، شما به تنهایی کار را بکنید.» این را گفته به روی فرش دراز کشید. و به تمدد اعصابش پرداخت درست در ساعت ۵:۱۶ دقیقه رشمه گره زده را از زیر فرش بیرون آورده به طرف کلکین سمت کویچه رفت. در بیرون هنوز هواروشن بود. و ترافیک هنوز پیش از بسته شدن مغازه ها دوام داشت. سالی بوت پای چپ خود را بیرون آورده یک گوشه شیشه پنجره را که جالی سیمی در آن کار شده بود شکست سالی متوجه ساعت بزرگ دیواری استیشن ریل بود. او درست سر ساعت شش و ۵۹ دقیقه سر رشمه نازک را از سوراخ شیشه بیرون انداخت. مثل ماهی گیری که بصید ماهی پرواز کرد رشمه را رها کرد و خودش نمیدید که در پایان چه می گذرد. تنها یک سر نخ را بدست داشت. اما هیدیکس را در تصور خود دید که از آنطرف کویچه پیدا شد و مثل یک موش صحرایی ابزار و وسعه کردگی و اجناس مطلوب را زیر بغل داشت. چند لحظه باید صبر میکرد و پس از دریافت اشاره از طریق تکان خوردن رشمه آنرا بالا میکشید. سالی در حالیکه سخت همچنان داشت پشت خود را به کلکین چسبانده منتظر علامت دادن هیدیکس ماند: تا اینکه رشمه تکان خفیف خورد. او باید یک لحظه بیشتر صبر می کرد و به هیدیکس موقع میداد تا به دستش برسد و ویل اره را به نفع محکم بپندد. سالی آهسته تا به ۱۵ شمرد و آنگاه متوجه شد که رشمه یک تکان نسبتا شدید خورد. سالی رشمه را به با احتیاط و سرعت ممکن بالا کشید. با نهایت تعجب هیچ سنگینی را در انتهای رشمه احساس نمود. با هر کشش رشمه بقدر یک فوت بالا کشیده میشد و سر انجام پس از حساب کردن ۱۸۰ رشمه را بالای او می کشید. سالی با نهایت بدست آورد تا آنها بالا آورد. اما ویل اره به رشمه بسته بود و ریسمانی صرف یک ورق کاغذ قات شده را در انتهای نخ بسته بودند. سالی با دستهای تبالود و لرزان کاغذ را باز کرد و مطالبی را که به روی کاغذ نوشته شده بود باولع تمام مرور کرد ابتداء مفهوم آنرا نتوانست بفهمد، اما پس از آن متوجه آن شد.

و آن این بود که هر چه زودتر از حوالی اندخوی دور شوند. الوغ خوف داشت که مبادا نبالش بیاید و دستگیری کند. هر لحظه با قمعین به ساغری های چقماق میتواخت چقماق بدون تازیانه هم باتمام نیرو می تاخت. از قمعین زدنهای بی دربی الوغ عصبانی می شد. لجنش میگرفت، میخواست سر کشی کند، بغل خالی کند و یا یکبار بایستد تا به الوغ حالی کند که بدون تازیانه هم او تلاش دارد تا تند تر برود، دیگر تازیانه چه کاری را از پیش میبرد، اما خشمش را فرو برد چون شدت اضطراب و دلبری الوغ را در کمر کرده و میدانست که خطری صاحبش را تهدید میکند. او می بایست این خشم الوغ را بزور گوارانه به بخشد. چقماق نیرومند و تیز تک - الوغ را چون پرگامی که بدست بادفتد با خود میبرد و فاصله ها را گامهای تند و پر قدرتش می بلعد.

آن شب الوغ از اندخوی فرار کرد، یعنی مجبور شد فرار کند و گرنه می بایست منتظر مرگ باشد، چون آوازه عشق او به الدوز بیش از پیش قوت پیدا کرده بود و بیگ خشکین، دیگر تصمیم داشت او را نابود کند...

چقماق جوش را خورده بود و منتظرانه نشخوار میکرد و الوغ هم گذشته ها را جهان خیالی الوغ را آواز یوسف علی در هم شکست و نابود ساخت. یوسف الوغ را صدا زد تا اسپ راه ارا به به بند، الوغ مایوسانه حرکت کرده و شروع به یراق کردن اسپش نمود. اسپ آماده شد، جلوش را کشید و با خود به گوشه شرقی سرای، جایی که ارا به اش لک لک شده بود برد. چقماق پیر راه ارا به بست بالای تخته جلوی ارا به به مشکسل بالا شد و نشست خود را جابجا کرد، قمعین را آهسته به کل اسپ آشنا کرد و چو گفت: اسپ پیر بزور خود را کشید. ترق ترق از استخوانهای گمراه بلند شد و اسپ به راه افتاد. آواز چرخهای سنگین چوبی ارا به بلند شد و دوسه تا گنجشک که وسط سرای میان لگو های اسپ هانول می زدند از آواز غرغ و غرغ چرخها هرا سیده پریدند. بدنیال ارا به الوغ ارا به یوسف علی نیز تق تق و تق کرده حرکت کرد. و هر دو یکی بعد دیگری از دروازه گلان سرای بیرون رفتند. آفتاب دیگر بلند نشده بود و مردم، تک تک، در رفت و آمد بودند. الوغ در آن تکان، بالای تخته جلوی ارا به می چنبد و راستی هم مانند کجاوه بنظر میرسید. اما کجاوه که دیگر وسطش توشکجه های از پرفوج وجود نداشت و بعضی شتر مست بالای ارا به تق و لوقی گذاشته شده بود.

(۱) بهاره یورت: محل که در بهار مالداران با گوسفندهایشان در آنجا اتراق کنند.

پایان

پس فوراً بتدابیر زیر متوسل شوید تمام کسانی که از بدبختی شما آگاهند و خیال میکنند که ناگزیرند با شما از روی عطف و ترحم رفتار کنند از خود دور کنید و از اوضاع خود با کسی صحبت نکنید و روی تمام بدبختی های خود را برده پوشی نمائید و برای اینکه تحریکات فکری خود را آرام سازید ساعات درازی در مکان آرامی که خارج از محیط زند گانی عادیتان باشد تنها پسر برید برای این منظور میتوانید یکی از ساختمانهای عمارت خود را تغییر شکل دهید در آنجا به هیچ یک از خاطرات نا گوار گذشته اذن دخول ند هید بیشتر اوقات به نقاط و مناظر و چیز هایی که ندیده اید نگاه کنید اقلا در دفعات اولیه از تعیب جوئی و خرده گیری پیر هیزید و مراقبت مخصوصی از اعضای بدن خود بعمل آورد.

بعد از چند روز یکنوع آرامش روحی جایگزین حالات درد ناک اولیه میگردد و این موقعی است که باید به تجدید انتظام زندگانی خود پیر دازید و در همین وقتست که سعادت از دست رفته بروی شما لبخند میزند.

بقیه صفحه ۴۸

معارف بسوی...

به (۴۰۱۱) مکتب رسیده و تعداد مجموعی شاگردان به (۷۶۰۲۴۹) می رسد.

سوال آخری ام را، اینطور طرح می کنم:

در پایان چه گفتنی های دیگری دارید؟

معین وزارت معارف با شنیدن آن سوال، کمی در چوکی اشس حرکت میکند، بعد میگوید:

در نظر است تا همکاری اولیای محترم شاگردان و مردم در قسمت تعلیم و تربیه جلب شود و در صورت امکان انجمن های معلمان و اولیای شاگردان تشکیل گردد، تا در مورد مقیدیت پروگرام های جدید معارف خدمتی انجام داده شود.

هیدیکس ختم

انکشاف زدر یج موسسه نسوان در اشکر گاه

بقیه صفحه ۲۵

رسانیده در کودکستان معلمه شده بود گفت :

هیچ فکر نمی‌کردم که کار در اینجا تا این حد دلچسپ است من اطفال را دوست دارم و بسیار با علاقه و محبت با آنها بر خورد میکنم ، امید داریم موسسه نسوان لشکر گاه در پرتو رژیم نوین جمهوریت که زمینه انکشافات مهمی را در کشور میسر ساخته است اهدا ف مشر خود را تعقیب نماید و زنان آنجا و زنان تمام نقاط افغانستان بهتر و بیشتر از گذشته در فعالیت های ارزنده اجتماعی سهم بگیرند .



می برند و این دوخت ها توجه زنان خارجی را سخت جلب کرده است . می پرسم :

در قسمت دوخت چه کسی به زنان کمک میکند و آنها را راهنمایی می نماید ... ؟

محترمه حدیثه مکمل جواب می دهد :

ما معلمه های خیاطی هم داریم و بعد بطرف زنی اشاره میکند .

اینها محترمه حلیمه اطرافی نام دارند که از چندین سال به اینطرف در موسسه ما بحیث معلمه خیاطی کار میکنند .

من اطفال را هم در صنف های مختلف شان مشاهده میکنم آنها نظر به سن شان به صنف ها تقسیم میشوند و در آنجا در هر صنف سر گرمی هائی برای شان مهیا شده است معلمه های کود کستان که قبلا از ایشان نام برده شد با صمیمیت در مورد اطفال توضیحاتی ارائه میکنند ، چنین بنظر میرسد

بقیه صفحه ۷

آئین تطبیق و عمل

بین المللی، این افکای سعادت و موجودیست ابرو مند بشری ، وطرق و راه های را که پیروان این مکتب سیاه در پیش می‌گرفتند، اندکی بیچید و بالاخره به نقطه برسد که جریان محکمه تعیش عقاید رادر اروپا مجسم رینه و معماکه و نا بود ساختن دانشمندی چون (تالیله) و امثالش را عمیقانه مرور نماید، در نتیجه باین فیصله میرسد که سازمان ضد انسانی امپریالیزم و استعمار بین المللی ، برای دوام و استحکام هر چه بیشتر قدرت های ناجائز خویش و به منظور رسیدن به آرمان های شوم شان، تاجه اندازه از نفوذ معنوی ادیان و کلیساها و اماکن مقدسه، با تحت تاثیر قرار دادن رجال آن، استفاده می‌کردند و تاجه حدی عناصری بظاهر دیندار و گرداننده امور متعلق به دین ، در دفع این نیروی عظیم و خوناشام جهان، خدمت کرده اند .

چنانچه دامنه این عمل از محوطه کلیساها، اندک اندک بیرون آمد و این رجال منسوب به کلیساها، با افرادی متظاهر باسلام ، آرام و محتاطانه ارتباط برقرار نموده و بالاخره ایشان را چنان تحت تاثیر و اغوای خویش قرار دادند که نماینده خوب و دلخواهی از آنان ساختند .

این نمایندگان فاقد جوهر اصیل انسانی، برای این غارتگران چه کاری و چه خدمتی انجام دادند؟ آیا چون ادیان غیر اسلامی، نظام اسلام را نیز تحریف کردند ؟ آیا موفق شدند مانند (تورات) های متعدد که شمار آنها

که آنها محبت زیادی به اطفال احساس میکنند و وظیفه خود را درست دارند .

یکی از معلمه ها میگوید :

کار يك معلم كود كستان مشكل تر از معلمين مكاتب است، زیرا اطفال زمانی که تازه به كود كستان می آیند گریه میکنند و با محیط اینجا نا آشنا می باشند آنها هر لحظه مادر خود را می طلبند ولی ما بزودی او را آرام ساخت به كود كستان عادت میدهیم خود ما جای مادر آنها را میگیریم ، از همین لحاظ آنها بعد از مدتی آنقدر خو میگیرند و آنقدر با این محیط علاقه پیدا میکنند که حتی موقعی که به مکتب میروند و باید از كود كستان جدا شوند و با ما وداع کنند باز هم موقعی که از مکتب رخصت می شوند روز ها دم كود كستان آمده میخوابند كود كستان و معلمه های خود را ببینند .

دختریکه تازه مکتب را بپا یان

امروز از بیست هم تجاوز میکند، دستوری دیگر و قانونی جدید، برای اسلام بسازند و بپردازند ؟ خیر ، ابدائی ، زیرا قرآن اسلامی و اساسات متین آن مثل توراتی نیست که توانایی بشر بران دست یازد.

پس اینها چه کردند و چسان اسباب رضایت فرماندهان شان را فراهم آوردند ؟ آری اینمان طوری بخدمت گذاری آغاز کردند که تمام فعالیت خویش را تنها در یک راه بکار انداختند که اینکار عبارت بود از پیش مسایل سطحی و فنی اسلامی در میان مردم، و دورنگاهدشتن ایشان از اساسات و ماهیت حقیقی و ارزشهای واقعی اسلام و ترجیح دادن امور آخرت بر امور زندگی بطور مطلق .

زمانداران وقت نیز از آنجائیکه خاصیت انقلابی و عدالت خواه اسلام، و فلسفه های ضد ظلم و غارتگری اش، منافع ایشان را مورد تهدید و مغایره قرار میداد، هیچگاه، راضی نبودند که اسلام، این دشمن نیرو های ضد انسانی و این دشمن ارتجاع، جز امور معنوی و شعور قلبی ، چیزی دیگر در خود داشته باشد و همواره سعی بعمل می آمد تا اسلام را در ساحات اقتصاد، سیاست، تحول، اجتماع و غیره امور زندگی ، بی دخل و فاقد توجه، جلو بدهند .

این واقعات و حوادث و ده ها رویداد دیگر، همه از جمله عواملی بودند که به چشمگیری از انسانها ، دین را بنظر نفرت دیده و آنرا نظامی و تیوری ای جامد و بی تعلق بزندگی، پیشرفت و حتی علوم بشناسند و از آن بیزار شوند .

یادی از رافایل شرق

((کمال الدین بهزاد))

این مقاله که در شماره گذشته «۳۹» پ رسید نوشته عارف عثمان افغانستان شناس شوروی است که بوسیله همکار ارجمند مجله «شبتاب» ترجمه شده بود .



مسؤول مدير :
نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری

دفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

دکور تيلفون ۳۲۷۹۸

مهمتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۱۲۴۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

مود و فیشن



سه نمونه لباس از بهترین مود پائیزی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**